



This text may appear in English. The full text may appear in Arabic or Urdu. The full text may appear in English or Urdu.



This field may contain sensitive information. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هو العليم

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع (۴)

رسالة

طهارت انسان

بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان

تألیف

سیّد محمد محسن حسینی طهرانی

قال الله تعالى في حديث قدسي:

«خَلَقْتُ عِبَادِي كُلَّهُمْ حُنْفَاءً.»

”من همهٔ بندگانم را بر فطرتی پاک و پاکیزه

از هر کدورت و معصیتی آفریده‌ام.“

تفسیر مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۷؛

شرح اصول کافی، صدر المتألهین، جلد ۴، صفحه

.۳۷۱

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على أشرف خلقه

و سيد برّيته محمد و آله أجمعين

رساله‌ای که اینک پیش روی خوانندگان
محترم قرار دارد، حاصل مباحثات و دروسی
است که پیرامون طهارت انسان در سال هزار و
چهارصد و بیست هجری قمری در بلدة طيبة قم،
حوزه علم و درایت و فقه آل محمد ایراد گردیده
است.

مسئله طهارت و نجاست انسان از دیرباز بین
فقهای عظام شیعه مورد بحث و نقد قرار گرفته
است؛ جمعی به نجاست تمام افراد بشر به
استثنای مسلمان فتوا داده، و گروهی دیگر
اهل کتاب را نیز در این استثنا وارد نموده‌اند. البته
معدود افرادی بوده‌اند که نجاست مخالفین را از
هر فرقه و گروهی، باطنی - نه ظاهری و
اصطلاحی - شمرده‌اند؛ ولیکن به نظر می‌رسد
بحث کافی و تحقیق وافیه در حول و حوش این

مسئله نشده است.

حقیر با توجّه به اهمّیت مسئله، بالأخص در
دنیای کنونی و هجمات معاندین و معارضین به
مبانی گران‌سنگ اسلام خصوصاً در این موضوع
بسیار مهم، بر آن شدم تا تحقیقی نه‌چندان وسیع
بلکه درخور توان و لیاقت فکری خود، با برادران
از فضلاء و اخلاء روحانی داشته باشم و به دور
از هر پیش‌فرض و داوری مُعَجَلی این فرع مهمّ
فقهی را مورد فحص و تحقیق قرار دهم.
بحمدالله و المنّه این مهم به

انتها و این بررسی به نتیجه رسید؛ و از توفیقات و الطاف الهی اینکه به نتایجی درخشان و افق جدیدی از معرفت فقهی و شناخت دست یافتیم که قبلاً برای ما دشوار می‌نمود و تصوّر دیگری از مسئله برای ما مطرح شده بود.

البته باید اذعان نمود که فقه اجتهادی شیعه همواره این اجازه را به پویندگان مکتب امامت و ولایت عنایت کرده است تا آزادانه و به دور از هر جنجال و غوغایی بتوانند از متن ادله و حجج مدوّنه شرع، به حاقّ واقع و حقیقت احکام در حدّ طاقت و توان بشری دست یابند. و ما باید خدای متعال را شاکر باشیم و منت هدایت او را با جان و سرّ و سویدای وجود خود پذیرا باشیم که ما را به مکتبی هدایت فرمود و در راه مستقیم و صراط مستوی اولیایی قرار داد که سرلوحه فرامین و دستورات خود را به شیعیان، اتّباع حق و متابعت از واقع در هر زمینه و ظرفی و در هر رتبه و مجالی و بالأخره در جمیع حالات و اطوار مختلف حیات قرار داده‌اند؛ و این نکته، رمز موفقیت و پویایی دائمی فقه تشیع و برتری آن بر سایر مکاتب و ادیان می‌باشد.

بدیهی است که این نوشتار هیچ‌گاه در صدد ردع و یا تنقیص کلمات و فتاوای فقهای بزرگوار

و زحمات و کوشش‌های ارجمند آنان نمی‌باشد؛
زیرا همه در راستای وصول و بلوغ به احکام الهی
مأجور و محمودند.

امید است محققان گرامی و فضیلائی محترم با تدبّر
و تأمل شایسته، مواقع نقد و نقص را متذکر شوند و
نویسنده را رهین لطف و کرامت خود قرار دهند. باشد
که این اثر ناچیز طلیعه‌ای جهت هرچه نزدیک کردن
انظار مختلف و آراء مبعدّه از حق، و تحقیق وحدت
مطلوبه در افکار و فرهنگ ملل گردد؛ و من الله التّوفیقُ
و علیه التّکلان.

مشهد مقدّس رضوی علی ثاویها آلاف التّحیّة

و الثّناء

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

۱۴ محرّم الحرام ۱۴۲۳ هجری قمری

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

الطَّاهِرِينَ

و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

ثبات و عدم تبدل فطرت و سرشت انسان

قبل از ورود در بحث طهارت و نجاست اصناف مختلف انسان، مقتضی است به عنوان مقدمه قدری در مسئله دخالت دو اصل زمان و مکان در کیفیت اجتهاد و استنباط حکم فقهی و یا عدم دخالت آنها بحث شود.

بر اساس مکتب توحید و وحی - که استناد عالم خلق و ظهور در جمیع مراتب آن، چه شهادت و چه غیب، به مُبدِع و فاعل واحد احدی یعنی ذات مجرد و بسیط بالإطلاق و غنی عن الغیر در همه مراتب فعل و صفات و ذات می باشد؛ و کریمه شریفه ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ

وَالْأَمْرُ ﴿۱﴾ دالّ بر تثبیت استناد به نحو اطلاق

است، و کذلک آیه شریفه ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُم مِّنْ

خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ

وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾^۲ و هم چنین

آیه شریفه ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُم مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ﴾^۳ - و حتی

بر اساس مکاتب الحادی و نفی صانع و مبدأ اعلیٰ،

وجود انسان بر اساس قوانین دقیق و مجموعه‌ای از

پدیده‌های مختلف و اموری است مرکب؛ چه در

حقیقت انسان که همان روح و نفس ناطقه است و

چه در جسم و ظاهر انسان که مرتبه نازله از نفس

آدمی است. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^۴؛

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۵۴. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۵۱، تعلیقه ۲:

«آگاه باشید که عالم خلق و عالم امر اختصاص به او دارد.»

^۲ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۱. ترجمه:

«و ای پیامبر، اگر تو از این مردم شرک پیشه پرسی که چه کسی آسمان‌ها و

زمین را آفریده است و خورشید و ماه را مسخر نموده است؟ می‌گویند:

«البتّه و البتّه الله آفریده است!» پس اینها از حق به کجا منحرف می‌شوند؟!»

(محقق)

^۳ سوره زحرف (۴۳) آیه ۹. ترجمه:

«و اگر از مشرکین پرسی که چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است،

قطعاً خواهند گفت: «خداوند عزیز علیم آنها را خلق نموده است.»» (محقق)

^۴ سوره تین (۹۵) آیه ۴. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۴:

«ما انسان را در بهترین قوام وجودی و ماهوی و عالی‌ترین طینت و سرشت،

نیکوترین بنیاد و سازمان آفریدیم.»

و این ترکیب، حقیقت نفس ناطقه را از حیثیت
استعداد و قوه و شأنیّت، به بلوغ و کمال و فعلیّت
درمی آورند.

از این مجموعه و ترکیب، در لسان شرع، به
فطرت و سرشت تعبیر شده است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي
فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ
الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

شکی نیست که این امور، ثابت و لایتغیر و از

لوازم لاینفک طبیعت انسانی و

^۱سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰:

«توجه دل خود و چهره باطن خود را به سوی این دین حنیف، که بر اساس
حق استوار است و از انحرافات منزّه و مبرّا است، بگردان. این دین بر پایه
همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است،
و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست. این است آن دین استوار،
ولکن اکثریّت مردم از درک این حقیقت فرو مانده اند.»

نفس ناطقه آدمی است، که ثبوت موضوع مقتضی ثبوت آنها، و نفی و عدم آنها کاشف از نفی و عدم نفس ناطقه خواهد بود؛ و این معنا همان است که در آیه شریفه با بیان ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ به آن اشاره شده است. و دین همان حرکت در راستای ملاکات فطری و عدم اهمال آنها ولو در یک مورد از موارد مودعه و نهادینه شده است؛ و تعبیر آیه شریفه ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ حاکی از این معنا است.

تشریح دین بر اساس فطرت ثابت و لایتغیر

بنابراین از آنجا که فطرت انسان بر اساس اصل خلقت انسان ثابت و لایتغیر است، دین نیز چون کیفیت اعمال و حرکات و تکالیف عامه افراد مکلفین است باید ثابت و لایتغیر باشد؛ یعنی اصول کلیه آن و فروع باید در راستای تحصیل فعلیت بر اساس نیاز فطری بشر به واسطه وجود ملاکات ثابت و لایتغیر تحقق پذیرد. آیه شریفه در سوره شوری می فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿١﴾

گرچه در پاره‌ای از فروع ممکن است

اختلافاتی دیده شود. در سوره مائده می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمَنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي

^۱ سوره شوری (۴۲) آیه ۱۳. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۹۴، تعلیقه ۱:

«تشریح کرد برای شما از دین خود آنچه را که نوح را بدان سفارش نموده بود، و آنچه را که ما به سوی تو وحی فرستاده‌ایم، و آنچه را که بدان ابراهیم و موسی و عیسی را سفارش نمودیم، که دین خدا را اقامه کنید و در آن تفرقه را راه مدهید! بزرگ و سنگین است بر مشرکین آنچه را که شما ایشان را به سوی آن می‌خوانید! خداوند است که برمی‌گزیند به سوی خود هر کس را که بخواهد، و هدایت می‌کند به سوی خود هر کس که وی به خدا رجوع کند.»

مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ
جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١﴾

انطباق حقیقت تشریح بر کیفیت تکوین و خلق

امیرالمؤمنین علیه السلام از بعثت انبیا و

حقیقت تشریح این طور تعبیر می فرماید:

وَاصْطَفَىٰ سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ، أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَىٰ تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا
بَدَّلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهَلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ، وَاجْتَالَتَهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنِ
مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنِ عِبَادَتِهِ. فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ
فُطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ. - إلخ. ٢

١ سوره مائده (٥) آیه ٤٨. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ٣٦:

«و ای پیغمبر ما به سوی تو کتاب قرآن را به حق فرو فرستادیم، در حالی که قرآن تصدیق کننده کتابی است که در برابر اوست (تورات و انجیل) و مَهِمِن و مُسَيِّطِر و مُحِيط بر آن است. بنابراین، تو در میان ایشان که طائفه یهود و نصاری هستند، به همان چه خداوند به تو فرو فرستاده است، حکم کن؛ و از آراء و انظار تو خالی آنها بعد از حقی که خدا به تو داده است، پیروی مکن. برای هر یک از شما، ما شریعه و آبشخوار و وصول به حقایق، و راه و منهاجی در طریق کمال قرار داده ایم. اگر خداوند می خواست همه شما را امت واحدی که دارای یک پیغمبر و یک کتاب باشند قرار می داد؛ ولیکن این گونه از ارسال رُسل و انزال کُتب برای آن است که: شما را در آنچه را که به شما داده است، آزمایش نماید. بنابراین شما در خیرات و حَسَنَات پیشی بگیری و سبقت بجوید. بازگشت همگی شما به سوی خداست؛ و در آن حال وی شما را به آنچه در آن اختلاف ورزیده اید، متنبه و آگاه می گرداند.»

٢ نهج البلاغه (عبد)، ج ١، ص ٢٣. ترجمه:

«و خداوند سبحان از فرزندان آدم انبیائی را برگزید و بر وحیی که بر آنان نموده بود عهد و پیمان گرفت که در تبلیغ رسالت امین باشند، در آن زمانی که اکثر خلق او عهدی را که خداوند با آنان بسته بود تغییر داده بودند و نسبت به حق او جاهل بوده و برای او ماندها و شریک‌هایی قرار داده بودند، و شیاطین آنان را از معرفت او منصرف نموده و از عبادت و پرستش او بازداشته بودند. پس در این هنگام خداوند پیامبران خود را در میان آنان برانگیخت و انبیاء خود را یکی پس از دیگری به سوی آنان فرستاد تا از آنان بخواهند که عهد و میثاقی که خداوند در هنگام خلقشان با آنان نموده بود، ادا نمایند و نعمت فراموش شده او را به آنان یادآوری کنند و با تبلیغ دین حجت‌های خداوند را بر آنان تمام نموده و عقول مدفون شده آنان را بیرون بکشند.» (محقق)

بدین لحاظ وجود و بعثت حجج الهیّه - که از آنها به عقل منفصل تعبیر می‌شود - نمی‌تواند با ملاکات فطری بشر و اصول آن مبانی منافات و معارضه داشته باشد. و به تعبیر دیگر، انطباق تشریح بر کیفیّت و نحوهٔ تکوین، اصل اولی و قاعدهٔ اولای مفروغه در تدوین احکام می‌باشد.

و اینکه گفته می‌شود:

همان‌طور که قضیّهٔ خلق و تکوین به ید مشیّت و ارادهٔ پروردگار است، مسئلهٔ تشریح - که عبارت از جعل و اعتبار معتبر در نحوهٔ تکالیف است - نیز به اراده و اختیار خداوند است و هرطور که او بخواهد، چه موافق با تکوین یا مخالف، حقّ اوست و کسی را یارای سؤال و پرسش نیست.

سخنی عاری از مرتبهٔ تحقیق و صلاح است؛

و آیهٔ شریفهٔ ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ

يُسْأَلُونَ﴾^۱، مسئولیّت پاسخ‌گویی در برابر افعال

را بر عهدهٔ مکلفین قرار داده است نه بر عهدهٔ

حضرت حق. زیرا مقام مکلف در قبال تکلیف،

مقام اختیار و انتخاب است؛ ولی مقام اراده و

مشیّت و فعل حضرت حق، اقتضای اختیار و

^۱ سورهٔ انبیاء (۲۱) آیه ۲۳. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۲:

«خداوند از کاری که می‌کند مورد پرسش و مؤاخذه قرار نمی‌گیرد؛ و

ایشان‌اند که مورد پرسش و مؤاخذه واقع می‌شوند.»

انتخاب یکی از طرفین وجود و عدم بر اساس رجحان و رعایت مصالح و مفسد نفس‌الأمریّه و انطباق فعل بر اساس آن را نمی‌کند، بلکه نفس اراده و مشیّت حضرت حق موجب و مؤلّد و منشیّ صلاح و رجحان است، و صلاح و فضیلت و خیر، امور منتزعه منبثه از نفس فعلیّت افعال حق هستند، به عکس افعال و کردار مکلفین.

بلکه منظور و مقصود از انحصار مسئله تشریح و جعل به حیطه و حریم اراده پروردگار آن است که او اصل و مبدأ و فاعل عالم هستی است، لذا حقّاً و حقیقتاً

بر اساس ملاک عقل و انطباق با نفس الامر، حیثیت مولویتی و شأنیّت تشریح باید منحصرأ در ید اختیار و مشیّت او باشد و بس. و در این مسئله هیچ اقتضائی نسبت به مخالفت تشریح با کیفیّت و نحوه تکوین وجود ندارد، بلکه اقتضای حکمت بالغه حق و علیّت غائی در خلق مخلوقات همان بیان نفیس و شریف آیات کتاب مبین است که:

﴿قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يُمُوسَىٰ * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَثُمَّ هَدَىٰ﴾^۱
و یا آیه شریفه:

﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲
و یا آیه شریفه:

﴿قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۳

^۱ سوره طه (۲۰) آیه ۴۹ و ۵۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۰۷:

«فرعون گفت: پس چه کسی می باشد پروردگار شما دو نفر (موسی و هارون) ای موسی؟! موسی گفت: پروردگار ما آن کسی است که به هر چیز، مقدار ظرفیّت و هویتش و استعدادش را در جهان آفرینش عطا کرده است، و سپس آن را در راه و مسیر کمال وجودی خود به راه انداخته و بدان سمت هدایت نموده است.»

^۲ سوره هود (۱۱) آیه ۵۶. امام شناسی، ج ۴، ص ۳۷:

«هیچ جنبه ای نیست مگر آنکه اراده و اختیار او به دست خداست؛ و پروردگار من بر راه مستقیم است.»

^۳ سوره أنعام (۶) آیه ۱۴. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۲۵:

«بگو (ای پیامبر): آیا من برای خودم ولیی غیر از خداوند بگیرم، درحالی که

کیفیت ارتباط بین نشئه انشاء احکام الهی و

نشئه خلق و حیثیت تکوین

بناءً علی هذا امکان تخلف احکام از مقتضای

خلقت و تکوین وجود ندارد و نشئه انشاء احکام

تکلیفیّه و وضعیّه از نقطه نظر اعتبار و جعل، قطعاً

باید منتزع از

او آسمانها و زمین را آفریده است، و او غذا می دهد و کسی به او غذا نمی دهد؟! بگو من مأمور شده ام که اولین کسی باشم که به این خدا ایمان آورده و تسلیم شده باشد! و البتّه البتّه از مشرکان به خدا مباش!»

حیثیت تکوین و نشئه خلق باشد تا بتواند موجب حصول فعلیت‌ها و بلوغ به غایات عالم خلقت گردد. بدین لحاظ، طریقی می‌تواند موصل به این غایت و مقدمه حصول این غرض واقع گردد که منافات با غرض و غایت فعل نداشته باشد، و هرچه که مورد رضا و اختیار خدای متعال است قطعاً می‌تواند حیثیت مقدمیت و ایصال را برای خود کسب کند. و اینکه گفته می‌شود:

ممکن است طریقی موصل به واقع و نفس‌الأمر بوده باشد، اما مورد خواست و رضا و جعل شارع قرار نگیرد.

سخنی عاری از تأمل و تحقیق است. و هم‌چنین سخنی که حاکی از تنجیز حکم از قبل شارع، به صرف اعتبار شارع و بدون هیچ‌گونه تعلقی به حیثیت تکوینیّه و انطباق و موافقت با جهت خلقی مکلفین در شرایط مختلف و تحقق به موضوعات مختلفه است، نیز اساسی ندارد.

بدین لحاظ چنانچه شارع حکمی را مترتب بر موضوعی نموده است، امکان تخلف آن از موضوع در هر شرایط و موقعیتی مستحیل خواهد بود؛ چرا که مخالفت موجب عدم تحقق غرض غائی، و بالتّیجه جمع متناقضین خواهد

کیفیت دخالت زمان و مکان در نحوه اجتهاد و

استنباط حکم شرعی

امروزه مسئله‌ای به نام دخالت زمان و مکان در نحوه اجتهاد و استنباط حکم شرعی مطرح است.

البته از آنجا که فقه شیعه بر اساس اصل اجتهاد از منابع مشخص استخراج می‌شود و نفس استنباط مبتنی بر کیفیت تفکر و تتبع و خصوصیات روحی و اخلاقی فرد مستنبط می‌باشد، و افراد مختلف در حیات این معانی دارای مراتب مختلفه‌ای می‌باشند، لذا مشاهده می‌شود هیچ‌گاه در طول ازمنه متوالیه فقهای بزرگوار شیعه در استنباط فروع فقهی دارای وحدت نظر نبوده و همواره واجد آراء مختلف و چه بسا متناقض بوده‌اند، و حتی چه بسا یک فقیه در دو برهه از زمان دارای دو نظریه گوناگون بوده است. فقط در بعضی از فروع به عنوان ضروریات، این اختلاف مشاهده نمی‌شود. حتی در کثیری از اجماعات نیز حکم مخالف موجود می‌باشد.

اما این مسئله دخالتی به مسئلهٔ زمان و مکان ندارد؛ یعنی حتی اگر همین فقهای که در ازمنهٔ مختلفه دارای آراء و انظار متفاوتهای بوده‌اند، در یک زمان و یک شرایط با هم اجتماع می‌نمودند، نیز اختلاف آراء و فتاوا شامل آنان می‌گردید، همان‌طور که این معنا بالنسبه به فقهای یک عصر، *أظهر من الشمس* است. به‌خصوص در مسئلهٔ قضاء و امور حکومتی و مسائل اجتماعی این مطلب اختلاف آراء، از وضوح بیشتری برخوردار می‌باشد، و جای تعجب نیست گرچه همهٔ مَثاب و مأجور باشند.

اما اگر مسئلهٔ *تعلق احکام و استنباط*، به علّیت فاعلی زمان و مکان - نه صوری و اعدادی آن - برگردد، گریزی از اذعان به مسئلهٔ نسخ شریعت و تبدل شریعت حقّه به آراء مبتدعه، و اعتقاد به جایگزینی دین جدید بر احکام ابدیه و نفی خاتمیت نیست؛ زیرا در صورت اعتقاد به این مطلب دیگر هیچ اصل ثابت و لایتغیری از شریعت باقی نخواهد ماند *إلاّ* اینکه در فرصتی مشمول قاعدهٔ نسخ و نسیان و مرور زمان قرار خواهد گرفت، و *لایبقیٰ حینئذِ حجراً علیٰ حجرٍ*، و *لا من الإسلام اسمٌ و لا رسمٌ و علیٰ الإسلام السّلامُ*.

معتقدین به این نظریه باید توجه کنند که چه تغییر و تبدلی در ساختار وجودی بشر از نقطه نظر ظاهری و روحی به وجود آمده است تا آنان را ملزم به طرح و ابداع پدیده تحوّل و تکامل نموده است؟! آیا وزن آدمی در این زمان بیش از زمان نزول وحی است، و یا در ساختمان بدن انسان تحوّل به وجود آمده است، و یا از نقطه نظر صفات و غرائز و خصوصیات روحی مسئله با آن زمان فرق کرده است، و یا قدرت تفکر بشر و ادراک مصالح و مفسد نفس الامری او بر مدرکات سابقین پیشی گرفته است؟! ولی به طور حتم باید اذعان نمود در بسیاری از موارد ذکر شده، مطلب به عکس و خلاف است، و آیه شریفه ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۱، به

وضوح مفاد و معنا و مصداق خود را نشان می دهد.

نفس بشر کنونی، بعینه مانند بشر قدیم در منجلابی از هواهای شیطانی و صفات منحطه حیوانی فرو رفته است. دیو خودکامگی و انانیت و حرص و طمع و شهوت، هر روز ظهور

^۱ سوره روم (۳۰) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰: «در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست.»

جدیدی از سُبُعیت و درندگی و استیلائی شهوت و غضب به ارمغان می آورد و روی گذشتگان را سفید کرده است. استیلائی بر نفوس و املاک و أعراض، مانند گذشته، اما به صورتی کاملاً مدرن با استعمار و استثمار و بلکه استحمار ملّت‌ها، با سرعتی مهیب به راه خود ادامه می دهد. قتل و غارت و نهب و استلاب اموال، هزاران بار موحش تر و خطرناک تر از سابق، به واسطه نفوس سلطه گر و قلدر و بی وجدان عرصه حیات و زندگی را بر بشر متمدن و عاقل و هدفمند تنگ نموده است. استثمار فرهنگی در قالب عرضه تکنولوژی و تنوع در مسائل زندگی و فرهنگی و تبلیغات مسموم و بنیان برانداز ارزش های اخلاقی، آن چنان رعب و وحشتی در ضمائر و قلوب عقلا و مثقفین ملّت‌ها به وجود آورده است که دیگر تصوّر تبدّل و اصلاح و تغیر اوضاع در آنها از بین رفته است.

اینها همگی ناشی از چه چیزی است؟ آیا جز اینکه ناشی از نفس اماره و صفات بهیمیّه و خصائص منحطّه موبقه و مهلکه آنها است؟

در آیه شریفه بیست و هفتم از سوره اعراف می فرماید:

﴿يٰۤاَيُّهَا بَنِيۤ اٰدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطٰنُ كَمَاۤ اَخْرَجَ اٰبَوٰيكُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَتِهِمَاۤ اِنَّهٗ يَرٰكُمْ هُوَ وَقَبِيْلُهُۥ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْۗ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطٰنَ اَوْلِيَاۤءَ لِلَّذِيْنَ لَا

در این آیه اشاره به کیفیتِ اِضْلَال و استیلاء شیاطین بر نفوس بشر و ادامه و استمرار این سنّت از زمان خلقت آدم تا روز قیامت شده است.

بنابراین با توجّه به خاتمیّت رسالت رسول اکرم و بیان احکام ملزومه و غیر ملزومه و استدامه محلّلات و محرّماتِ اِلی یومِ القیامة دیگر جایی برای این طرز فکر باقی نمی ماند.

و اما اگر مقصود از دخالت زمان و مکان به نحو علل معده و شرط تحقّق موضوعات بوده باشد، به نحوی که حوادث و امور واقعه در یک زمان و یا مکان، موجب تغیر و تبدل مبادی و شرایط محقّقه موضوع باشد، طبعاً حکم به همان موضوع بر اساس احکام کلیه و ملاکات کلیه مترتب خواهد شد.

از باب مثال: خون نزد شارع مقدّس نجس، و شرب آن حرام، و طبعاً خرید و فروش آن نیز

^۱ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۴۸، الله شناسی، ج ۳، ص ۱۳۸: «ای فرزندان آدم! البتّه نباید شیطان شما را به فتنه اندازد؛ هم چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون نمود، به طوری که لباس آنها را از تنشان جدا کرد تا اینکه زشتی‌ها و قبائح آنها را به ایشان بنمایاند. تحقیقاً او و قبیله او می بینند شما را از آنجایی که شما آنها را نمی بینید! ما شیاطین را اولیا و سرپرستان و رفقای کسانی قرار داده ایم که ایمان نمی آورند.»

حرام بوده است. بدیهی است در زمان شارع هیچ اثر و منفعتی عقلائی بر استفاده از خون وجود نداشته است؛ و لهذا عقلاً بر این اساس، یعنی بر اساس نجاست عینیّه بودن آن که از طرف شارع جعل شده است و اینکه اثر عقلائی مجوّز استفاده از خون در آن زمان وجود نداشته است، معامله و خرید و فروش آن را لغو و بیهوده می‌دانند و شارع نیز آن را حرام کرده است.

اما در این زمان به واسطه ظهور پدیده صنعت و ترقی علم طبابت، خون یکی از حیاتی‌ترین و ضروری‌ترین ماده بقا و استمرار حیات شمرده می‌شود و قطعاً از مصادیق بارزه مقدمات و اسباب وجوب حفظ نفس محترمه در نزد شارع می‌باشد، و رعایت این نکته حاصل نخواهد شد إلاّ به خرید و فروش آن و استفاده جهت بیماران خاص. بدین لحاظ، ملاک ممنوعیت معامله که همان لغویت و غیر قابل استفاده بودن بود، منتفی و داخل در قسم منافع مشروع و محلله خواهد شد؛ ولی نجاست و حرمت شرب به حال خود باقی می‌ماند.

مثال دیگر: در سبق و رمایه و اختلاف آلات و اسباب آنها در دو مرحله از زمان است.

مثال دیگر: استعمال و استفاده از الکل در دو زمان متفاوت است، و هکذا... .

بنابراین طبق قانون ترتب احکام بر موضوعات، هرگاه موضوعی بر اساس اجتماع شرایط و قیود مخصوصه محقق گردید، طبعاً حکم مقتضای آن موضوع نیز بر آن مترتب خواهد شد. در مثال خون، چنانچه همین شرایط و زمینه استفاده در زمان حاضر، در زمان رسول خدا تحقق می پذیرفت قطعاً رسول خدا استفاده از آن را جهت مرضی و سایر مصارف عقلائی امروزه در بیمارستانها و لابراتوارها جایز می شمرد و خرید و فروش آن را حلال می دانست؛ و اگر شرایط و زمینه استفاده در بعضی از امکنه منتفی شود، قطعاً حرمت بیع و شراء در آن مکان بر آن مترتب خواهد شد.

جواز تبدل احکام الهی فقط به واسطه تغییر

مبادی و شرایط محققه موضوع احکام

با توجه به مطالب گذشته، روشن می شود که مسئله ای به نام زمان و مکان و دخالت آنها در کیفیت استنباط وجود ندارد. آنچه که مهم است تبدل شرایط و قیود و مخصّصات و معیّنات موضوع احکام است، که ممکن است در یک زمان نیز این قضیه اتفاق افتد و در همان زمان

تحوّل موضوع، دوباره شرایط به جای سابق برگردد. و اجتهاد چیزی جز تبیین موضوع و تطبیق آن بر اصول کلیه احکام و کیفیت ادراک اقرب به واقع و منبع وحی ادله احکام نیست، و تقسیم اجتهاد بر اجتهاد تقلیدی و پویا نادرست می باشد. در واقع، کاری که یک مجتهد انجام می دهد در مرحله اول، تشخیص صحیح موضوع، و سپس ادراک شایسته مفاد و مغزای منابع ادله احکام، و در نتیجه انطباق حکم وضعی یا تکلیفی بر موضوعات آنها است. و اگر در موضوعی از موضوعات به واسطه حرج و یا عنوانی از عناوین ثانویه مجبور به افتاء بر خلاف حکم اجتهادی خود گردید، با رفع آن عنوان باید به حکم اولی تسلیم گردد و افراد را به آن سوق و ارجاع دهد.

شایان توجه است که مسئله ای که اکنون در دست بحث و نقاش و نقض و ابرام قرار گرفته است، یکی از موارد یاد شده در مدخلیت موضوع زمان و مکان است؛ چرا که موقعیت کنونی روابط بین ملل مختلف، با تفاوت ادیان و مذاهب

گوناگون آنان و کیفیت تلقی از این روابط، و ضرورت انسجام و تقریب بین ادیان در راستای حرکت به سوی وحدت حقیقی، چنانچه در آیه شریفه بدان اشاره شده است:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۱

ممکن است فقیه را وسوسه کند که آنچه به عنوان مانع و سدّ در وصول به این هدف و غایت مقدّس می‌تواند قرار گیرد، با توسّل به اصلِ موهوم مذکور، از میان بردارد و چه بسا جایگاه و منزله او را که در نظر او معنوی به عنوان ثانوی است، در منزله و مرتبه تعلق احکام اولیه قرار دهد.

این رساله در صدد تبیین و توضیح مسئله طهارت و یا نجاست مصطلح و متعارف

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۶۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۴۹: «ای پیغمبر، بگو: ای صاحبان کتاب (ملت یهود و نصاری که صاحبان تورات و انجیل هستند)! بیایید ما و شما به سوی کلمه و گفتاری که بین ما مشترک است (و هر دو بدون هیچ تفاوت آن را پذیرفته‌ایم) گرد آییم، و آن را میزان و معیار کار خود اتخاذ کنیم؛ و آن گفتار و کلمه این است که غیر از خدا را پرستش نکنیم، و هیچ چیزی را اُنَباز و شریک برای او قرار ندهیم، و بعضی از افراد ما بعض دیگر را رب و مؤثر در رُشد و پرورش خود نداند و ارباب و صاحب ولایت نگیرد، و فقط ربّ و مؤثر در رشد و کمال، خداوند بوده باشد. (زیرا که یهود و نصاری، علما و بزرگان خود را ارباب و مؤثر می‌دانستند.)»

اهل کتاب و مشرکین، به دور از دخالت و ورود
جنبه‌های جانبی و خارجی اصل مسئله است؛ و
به بیانی دیگر، تحقیق و کشف این مسئله را در
زمان نزول وحی و استمرار آن در دوران حیات
زعمای دین مبین، ائمه معصومین علیهم السّلام
از افق‌های مختلف تفحص و نگرش، تعقیب
می‌کند.

و علی الله التّوکل و به الاعتصام

فصل اوّل: حقیقت نجاست و اقسام آن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

معانی لغوی لفظ «نجس»

«نجس» در لغت به معنای قذارت و ناپاکی

است. در لسان العرب گوید:

النَّجَسُ وَ النَّجَسُ وَ النَّجَسُ: الْقَذَرُ مِنَ النَّاسِ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ قَدَرْتُهُ.

«نجس عبارت است از مردم ناپاک و پلید، و هر

چیزی که تو آن را ناپاک گردانیدی.»

وَ نَجَسَ الشَّيْءُ (بِالْكَسْرِ)، يَنْجَسُ نَجَسًا، فَهُوَ نَجِسٌ وَ نَجَسٌ، وَ رَجُلٌ نَجِسٌ وَ نَجَسٌ.

وَ قَالَ أَبُو هَيْثَمٍ فِي قَوْلِهِ ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾^۱: «أَيُّ أَنْجَاسٍ أَخْبَاثٌ.»

«یعنی مشرکون خبیث و پلید می باشند.»

... وَ فِي الْحَدِيثِ عَنِ الْحَسَنِ فِي رَجُلٍ زَنَى بِامْرَأَةٍ تَزَوَّجَهَا، فَقَالَ: «هُوَ أَنْجَسَهَا وَ هُوَ أَحَقُّ بِهَا.»

«حسن بصری درباره ازدواج مردی که با زنی زنا

نموده است چنین گفت: ”او آن زن را ناپاک

گردانیده است، و او سزاوارتر است از دیگران به

آن زن.“

وَ النَّجَسُ: الدَّنَسُ. وَ دَاءٌ نَجِسٌ وَ نَجَسٌ وَ نَجِسٌ وَ عَقَامٌ: لَا يُبْرَأُ مِنْهُ.

«نجس: به معنای پلید است. بیماری نجس:

یعنی بیماری غیر قابل علاج.»

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

وَالنَّجَسُ: اتَّخَذُ عَوْذَةً لِلصَّبِيِّ. وَقد نَجَسَ لَهُ وَنَجَسَهُ: عَوَّذَهُ...
وَالنَّجَاسُ: التَّعْوِيزُ.

... قَالَ ثَعْلَبُ: «قُلْتُ لَهُ (ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ): الْمَعْوِذُ لِمِ قَيْلٍ لَهُ مُنَجَّسٌ وَهُوَ مَأْخُوذٌ مِنَ النَّجَاسَةِ؟ فَقَالَ: إِنَّ لِلْعَرَبِ أَفْعَالًا تُخَالِفُ مَعَانِيهَا أَلْفَاظَهَا. يُقَالُ: فَلَانٌ يَتَنَجَّسُ، إِذَا فَعَلَ فِعْلًا يَخْرُجُ بِهِ مِنَ النَّجَاسَةِ؛ كَمَا قِيلَ: يَتَأْتَمُّ وَيَتَحَرَّجُ وَيَتَحَنَّثُ، إِذَا فَعَلَ فِعْلًا يَخْرُجُ بِهِ مِنَ الْإِثْمِ وَالْحَرَجِ وَالْحِنْتِ»^۱

«نجس نیز به معنای حرز و عوذۀ برای کودکان است. و به حرز، نجاس گویند.

ثعلب می گوید: «به ابن اعرابی گفتم: چرا به شخصی که حرز می بندد، منجس گویند،

در حالی که این عنوان از نجاست مشتق است؟

او پاسخ داد: در لغت عرب افعالی است که معانی

آن افعال با الفاظ آن متخالف و متضاد است. مثلاً

می گویند: فلانی یتنجس، یعنی عملی انجام داد

که او را از قذارت و ناپاکی بیرون می آورد؛

هم چنان که «یتأتم» به معنای انجام عملی است که

انسان را از گناه پاک کند، و «یتحرّج» به معنای

فعلی است که انسان را از ضیق و شدت خارج

کند، و «یتحنّث» به معنای پرداخت کفّاره قسم

است و انسان را از عهدۀ قسم و الزام آن خارج

می سازد.»

و كذلك در مادّة «قَدَرَ» در لسان العرب وارد

است:

الْقَدْرُ: ضِدُّ النَّظَافَةِ. وَ سَيِّءٌ قَدْرٌ: بَيْنَ الْقَدَارَةِ.

«قدر: مخالف پاکی و پاکیزگی است. چیز قدر:

^۱ لسان العرب، ج ۶، ص ۲۲۶.

يعنى شىء ناپاك و آلوده .»

... وفى الحديث: «أتقوا هذه القاذورة التى نهى الله عنها.» قال خالد بن جنبه: «القاذورة التى نهى الله عنها، الفعل القبيح و اللفظ السيئ.»
و رَجُلٌ قَذِرٌ و قَذْرٌ. و يقال: أفذرتنا يا فلان! أى: أضجرتنا.

«در حدیث وارد است: ”از این قاذوره‌ای که خدا نهی فرموده است، پرهیزید!“ یعنی از کار زشت و کلام ناروا دوری کنید.

و گفته می‌شود: مرد ناپاک و آلوده. و هم‌چنین گفته می‌شود: ای شخص تو ما را آلوده ساختی! یعنی موجب ناراحتی و به‌هم ریختگی ما شدی.»

... وَرَجُلٌ مَقْدَرٌ: مَحْتَبُهُ النَّاسُ.

«یعنی مردی که مردمان از او دوری می‌جویند.»

... یقال: قَدِرْتُ الشَّيْءَ أَفْدَرُهُ، إِذَا كَرِهْتَهُ وَاجْتَنَبْتَهُ.

«گفته می‌شود: قَدِرْتُ الشَّيْءَ، یعنی: از او خوشم نیامد و از او اجتناب کردم.»

... القاذورة من الرجال: الفاحش السيئ الخلق.

«به مردمان زشت‌کردار و بد اخلاق، قاذوره گفته می‌شود.»

... القاذورة من الرجال: الذي لا يبالي ما قال وما صنع.

«به کسی که باکی از گفتار و کردارش ندارد نیز قاذوره اطلاق می‌شود.»

... وَرُوي أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ كَانَ قاذورةً لَا يَأْكُلُ الدَّجَاجَ حَتَّى تُعْلَفَ. القاذورة ههنا، الذي يَقْدُرُ الأشياءَ؛ وَأرادَ بِعَلْفِهَا أَنْ تُطْعَمَ الشَّيْءَ الطَّاهِرَ. وَالهَاءُ لِلْمَبالَغَةِ. از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآله وَسَلَّمَ روایت است: ”اگر مرغی از قاذورات ارتزاق می‌نمود حضرت از خوردن گوشت آن مرغ ابا می‌نمودند تا اینکه به او از علوفات و حبوب طاهر داده شود و به‌واسطه آن از ناپاکی درآید.“

و مقصود از قاذوره در اینجا شخصی است که اشیاء خبیث را ناپاک و آلوده می‌بیند و از آنها

اجتناب می‌کند. و هاء در اینجا جهت مبالغه است.»

و فی حدیثِ اَبی موسیٰ فی الدَّجَاجِ: «رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَذَرْتُهُ.» ای: كَرِهْتُ أَكْلَهُ، كَأَنَّهُ رَأَاهُ يَأْكُلُ الْقَدْرَ.

«ابی موسی نیز روایت می‌کند که پیامبر فرمود:

”دیدم آن مرغ از چیزی ارتزاق می‌کرد، و مرا از این کار ناخوش آمد و از خوردن آن مرغ صرف‌نظر کردم.“ گویا آن حضرت دیده است

که از قاذورات می‌خورد.»

... وَلَمَّا رَجَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّم مَاعِزَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ:

«زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
ماعز بن مالک را (به واسطه عمل زنا) سنگسار
نمود، فرمود: «ای مردم، از این قاذوره اجتناب
کنید!» یعنی زنا.»

مصادیق و معانی مختلف لفظ «نجس»

با توجه به معانی مختلف و مصادیق متفاوتی
که برای لفظ «نجس» و «قذر» ذکر شده است،
به دست می آید که لفظ نجس دارای مصادیق و
معانی مختلفی بوده است:

از طرفی ممکن است مقصود از نجس همان
معنای اصطلاحی، یعنی قذارت خبیثه، در بعضی
از مصادیق مذکوره باشد.

و از طرفی ممکن است منظور، کدورت نفسانی و

ناپاکی سریره در بعضی از موارد باشد، چنان که از

حدیث حسن بصری این معنا مستفاد می شود؛ چه

اینکه قطعاً مقصود از «هو أنجسها» نمی تواند قذارت

خبیثه باشد، زیرا در این صورت فرقی بین زنا و نکاح

شرعی وجود نخواهد داشت.

و از طرفی لفظ نجس در مورد بیماری و مرض

^۱ لسان العرب، ج ۵، ص ۸۰.

صعب العلاج و یا مستحیل العلاج اطلاق می شود: داءٌ
نجسٌ و عَقَامٌ.

و از طرفی در مورد حرز و عوذہ نیز مورد
استفاده و استعمال قرار می گیرد.

رجوع تمامی مصادیق لفظ «نجس» و مشتقات

آن به مقوله تنفّر و انزجار

گرچه موارد استعمال کاملاً با یکدیگر متفاوت

است، زیرا مصداق نجاست خُبثیه هیچ تلائمی با

نجاست باطنیه و خُبث سریره ندارد. چنانچه در مورد

حدیث زنا ذکر گردید. و یا بیماری غیر قابل علاج با

حرز و عوذہ مناسبی ندارد؛ ولی اگر چنانچه دقت شود

روشن خواهد شد که تمامی مصادیق لفظ نجس و

مشتقات آن به يك معنا ارجاع می گردد، و آن مقوله

تنفّر و انزجار است؛ یعنی معنا و مفاد ما يَتَنَفَّرُ عَنْهُ الطَّبَعُ

و يَطْرُدُهُ،^۱ در جمیع مصادیق نجس اخذ شده است، و

مآل جمیع مفاهیم

^۱ ترجمه: «چیزی که طبع انسان از آن متنفّر است و از آن دوری می کند.»
(محقق)

متّخذَه از لفظ نجس، به این حقیقت بازمی‌گردد.

بیماری ممتنع‌العلاج از آن جهت نجس است که مصداق واقعی و جدّی تنفّر طبع است، و مردم از آن به‌غایت استیحاّش دارند و از آن با چهره و حالتی منفور و مشمئز یاد می‌کنند.

همین‌طور قضاوت مردم نسبت به افراد پلید و ناپاک نیز هم‌چون برخورد آنان با چیز مورد تنفّر است.

مصداق حرز و عوذه نیز از جهت تسمیة علة‌العدم به عدم معلول، و زوال مؤثر به عدم اثر، می‌باشد. زیرا امراض و بلايا و مصائب چون مورد تنفّر و انزجار مردم می‌باشد، به علّت رافعة آن و یا دافعة آن، اطلاق معلول و اثر را نموده‌اند؛ هم‌چون شفاء که اسم برای ادویه است بالعنایه.

و از اینجا روشن می‌شود که: چنانچه صاحب لسان‌العرب معنای «نجس» را قذِر - یعنی چیز آلوده و ناپاک - قرار داده است، بسیار معنای جامع و طاردی است؛ و آن همان اشراب معانی مختلفه از حقیقت واحده و ملحوظة در جمیع است.

حال که معنای نجس - که عبارت است از پلیدی و امری که موجب تنفّر طبع و انزعاج طبیعت اشخاص است - روشن شد، ببینیم از دیدگاه شارع مقدّس و استعمال این لفظ در عرف

متشرّعه در چه مصداق و معنایی متعارف بوده است؟ و آیا در زمان شارع و یا متشرّعه، از معنای اصیل و وضع بدوی، به معنای مصطلح فعلی که همان نجاست و ناپاکی خُبثیه است متحوّل گشته است، به نحوی که اراده سایر مصادیق قذارت از لفظ «نجس» محتاج به عنایت و قرینه صارفه است؟ و یا اینکه در زمان حمله وحی و تشریح لفظ، به همان معنا و مفاد وصفیه اولیه باقی، و تصرفی در آن به وجود نیامده است؟

فصل دوّم: استعمال لفظ نجس در عرف

مشرّعه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شکّی وجود ندارد که لفظ «نجس» در استعمال شرعی، خروج از معنای لغوی و موارد استعمال آن در عرف نمی‌باشد؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، در عرف به معنای قذارت و امرِ منفور - چه معنوی و چه ظاهری - است. و اینکه بعضی استعمال در قذارت خبیثه را منافی با قذارت باطنی و از باب اشتراک لفظی دانسته‌اند، موجه نمی‌باشد؛ بلکه از باب اختلاف مصادیق با حفظ حیثیت طبیعت نوعیه است.

خبثت باطنی مشرکین، علت تحریم ورود آنان

به مسجد الحرام

در آیه شریفه ۲۸ از سوره توبه که در مدینه

نازل شده است می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^۱

^۱ امام شناسی، ج ۶، ص ۱۱۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان نجس هستند، و بعد از این سال نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.»

باید توجه کرد که گرچه نسبت به مفاد این آیه شریفه، اظهارات مختلفی مطرح شده است و بسیاری از فقها و مفسرین، آن را حمل بر نجاست اصطلاحی نموده‌اند؛ ولی قرائن و شواهد موجوده، دالّ بر خبثت باطنی و عدم جواز ورود این گونه از افراد در این حریم مقدّس است. زیرا عدم جواز ورود نجس از نقطه نظر

نفس نجاست - نه جهت دیگر - فرقی با سایر مساجد ندارد، در حالی که در هنگام نزول آیه، مساجد متعددی در مدینه موجود بوده است؛ و لهذا اختصاص عدم جواز به مسجدالحرام، این شبهه را در ذهن تقویت می نماید که حکم به عدم جواز، یک حکم سیاسی بوده است نه طریقیّ نفس الامری.

عدم منع پیامبر و ائمه معصومین علیهم السّلام

از ورود مشرکین به سایر مساجد

شاهد بر این مطلب آنکه: مراجعه به تاریخ، این موضوع را قطعی می نماید که در زمان معصومین علیهم السّلام ورود مشرکین و ملحدین به مسجدالحرام کاملاً آزاد بوده، و کسی از ورود آنان ممانعتی به عمل نمی آورده، و احتجاجات بعضی از ائمه علیهم السّلام با ملحدین در خود مسجدالحرام، در کتب مذکور است؛ چنانچه خواهد آمد.

بنابراین اگر ارتکاز عرفی در این مسئله بر تحقق نجاست اصطلاحی و حرمت دخول بدین لحاظ بوده باشد، دیگر ورود این افراد و عدم منع از جانب مسلمین خصوصاً از ناحیه امام علیه السّلام چه توجیهی می تواند داشته باشد؟! بنابراین یا باید گفت: مقصود از نجس همان

نجاست اصطلاحی است ولی احکام مترتبه بر آن، مربوط به زمان خاص و شرایط خاصی بوده است؛ و یا اینکه منظور همان خُبث باطن و قذارت نفسی و روحی است، نه نجاست ظاهری و اصطلاحی.

تأیید بر مطلب آنکه در زمان خود رسول خدا مشرکین در مسجد مدینه می آمدند.

در صحیح بخاری، جلد ۱، صفحه ۱۲۰، قُتیبه از لیث از سعید بن ابی سعید نقل می کند که از اباهریره شنید که:

رسول خدا گروهی را به سمت نجد فرستاد. آنها فردی به نام ثُمَامَة بن اَثَال را دستگیر کرده و به مدینه آوردند. مردم او را به یکی از استوانه های مسجد بستند.^۱

و در روایات دیگر، رسول خدا فرمود: او را آزاد کنند! ثُمَامَة از مسجد بیرون آمد و کنار نخلی نزدیک مسجد غسل نمود و سپس به درون مسجد آمد و شهادت بر توحید و رسالت رسول

^۱ «حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهِرِيرَةَ يَقُولُ: «بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَيْلًا قَبْلَ نَجْدٍ؛ فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ ثُمَامَةُ بْنُ أَثَالٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ.»

اکرم داد و مسلمان شد.^۱

روایاتی از عامّه در استعمال لفظ نجس در غیر

از نجاست ظاهری و اصطلاحی

و هم‌چنین در صحیح بخاری، جلد ۱، صفحه

۷۴، بابی دارد در اینکه مسلمان و مؤمن نجس

نمی‌شود؛ می‌گوید:

حدیث کرد برای ما علی بن عبدالله از یحیی از

حمید از بکر از ابی‌رافع از ابوهریره: روزی

رسول خدا او را در حال جنابت ملاقات نمود.

او خود را از کنار رسول خدا کنار کشید و رفت

غسل نمود، سپس برگشت. حضرت فرمود:

«کجا بودی ای اباهریره؟» عرض کرد: من جنب

بودم و نخواستم با شما در این حال بنشینم.

حضرت فرمود: «سبحان الله، مؤمن که نجس

نمی‌شود!»^۲

ممکن است شخصی در سند و وثاقت این

روایت تردید نماید؛ بلی ممکن است، اما مقصود

^۱ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۱۸:

«فقال: "أَطْلِقُوا ثَمَامَةَ!" فَاذْهَبِي إِلَى نَخْلٍ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ فَاغْتَسِلِي، ثُمَّ دَخَلِي

الْمَسْجِدَ فَقَالَ: "أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ."

^۲ «حَدَّثَنَا ابْنُ عُليَّةَ، عَنْ حَمِيدٍ، عَنْ بَكْرٍ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّهُ لَقِيَهِ

النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَوَسَّلَمَ فِي طَرِيقٍ مِنْ طَرِيقِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ جُنْبٌ،

فَانْسَلَّ فَذَهَبَ فَاغْتَسَلَ، فَفَقَدَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَوَسَّلَمَ؛ فَلَمَّا جَاءَهُ

قَالَ: "أَيْنَ كُنْتَ يَا أَبَاهُرَيْرَةَ؟" قَالَ: "يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَقَيْتَنِي وَأَنَا جُنْبٌ، فَكَرِهْتُ

أَنْ أُجَالِسَكَ حَتَّى أُغْتَسَلَ." فَقَالَ: "سَبْحَانَ اللَّهِ! إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْجَسُ!"

و منظور ما از نقل این روایت این است که حتی
بر فرض عدم وثاقت در اصل محکی و واقعه،
این نکته ثابت می‌شود که از لفظ نجس در این
خبر قطعاً معنای مصطلح اراده نشده است. زیرا
خود اباهریره می‌داند که بول و امثال آن موجب
نجاست ظاهری بدن و بالتّیجه غسل آن می‌شود،
پس چگونه از رسول خدا

نقل می‌کند که مؤمن نجس نمی‌شود؟! و این

نیست جز اینکه مقصود از این لفظ، نجاست باطنی و قذارت روحی است، نه ظاهری.

هم‌چنین در المصنّف، جلد ۱، صفحه ۲۰۰

روایت می‌کند:

حَدَّثَنَا وَكَيْعٌ، عَنْ مِسْعَرٍ، عَنْ وَاصِلٍ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ: «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَسَلَّمَ لَقِيَهُ وَهُوَ جُنُبٌ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ فَاعْتَسَلَ، ثُمَّ جَاءَ فَقَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْجَسُ!»^۱

«از حذیفه روایت است که روزی رسول خدا را در مسیر ملاقات کرد، و از آنجا که جنب بود زود خود را دور نموده، برفت و پس از غسل بازگشت؛ آنگاه رسول خدا فرمود: «مؤمن که نجس نمی‌شود!»»

همین‌طور در احکام القرآن، للجصاص، جلد

۳، صفحه ۱۱۵ آمده است:

و قد روى حماد بن سلمة، عن حميد، عن الحسن، عن عثمان بن أبي العاص: إنَّ وَفَدَ ثَقِيفٍ لَمَّا قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَسَلَّمَ صَرَبَ لَهُمْ قُبَّةً فِي الْمَسْجِدِ؛ فَقَالُوا: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَوْمٌ أَنْجَسُوا!» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَسَلَّمَ: «إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ أَنْجَاسِ النَّاسِ شَيْءٌ، إِنَّمَا أَنْجَسَ النَّاسُ عَلَى أَنْفُسِهِمْ.»

«گروهی از بنی‌ثقیف به مدینه آمدند و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدند. حضرت خیمه‌ای در مسجد جهت آنان برپا داشت؛ مردم گفتند: «ای رسول خدا، اینان

^۱ و نظیر آن در شرح معانی الآثار، ج ۱، ص ۱۳ آمده است:

«و قد رأيناهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَسَلَّمَ قَالَ:

«الْمُؤْمِنُ لَا يَنْجَسُ.»»

مشرک‌اند و نجس‌اند!“ حضرت فرمود:
”نجاست اینان با خودشان است؛ نه بر زمین.“
ممکن است این روایت این‌طور معنا و تفسیر
شود که: اگر اینان نجس هستند، این نجاست به
بدن آنها مربوط است و کاری به زمین و نجس
کردن آن ندارد، بنابراین مانعی نیست که در
مسجد بیتوته کنند.

ولی ممکن است معنای دیگری بر آن بشود و آن اینکه: نجاست آنها به زمین اصابت نمی‌کند و آنها نجاستشان مربوط به نفسشان و باطنشان است و قابل سرایت به جای دیگری نیست. و به نظر می‌رسد که این معنی دقیق‌تر و نزدیک‌تر به واقع باشد؛ زیرا تنجیس مسجد، شرعاً حرام می‌باشد و قطعاً اگر یک فرد نجس در جایی بیتوته کند و روزها را در مکانی به پا دارد، امکان ندارد در این مدت هیچ اثری از او و یا سرایتی از او به واسطه شست‌وشو و رطوبت و یا عرق، که تمام اینها موجب تنجیس مسجد می‌شود، سر نزند. بنابراین باید این لفظ را از رسول خدا بر همان معنای قذارت باطنی و کدورت نفس حمل نمود؛ و الله العالم.

البته بعضی در دلالت روایت، تشکیک نموده و این واقعه را قبل از نزول آیه: ﴿إِنَّمَا الْمَشْرُكُونَ نَجَسٌ﴾^۱ دانسته‌اند،^۲ ولی با توجه اندکی به مدلول روایت، ضعف این تشکیک روشن می‌شود؛ زیرا مسلمین تصریح بر نجاست آنها نموده‌اند در حالی که قبل از نزول آیه حکمی مبنی بر نجاست، ولو باطنی و روحی، نیامده بود. بنابراین باید اذعان نمود که مسلمین مقصد و

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

^۲ أحكام القرآن، جصاص، ج ۳، ص ۱۱۵.

منظور از نجاست را در آیه، درست درنیافته بودند و آن را حمل بر معنای اصطلاحی نموده بودند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این بیان، آنان را متوجّه اشتباه و خطای در مفهوم و بالتّبع مصداق آن نموده است.

روایاتی از شیعه در استعمال لفظ نجس در غیر

از نجاست ظاهری و اصطلاحی

همین طور در روایات شیعه نیز دلایلی بر استفاده از لفظ «نجس» و یا لفظ «طاهر» در معنای نفسی و باطنی آنها وجود دارد. مرحوم شیخ حرّ عاملی در جلد اوّل و سائل، صفحه ۲۱۹ روایت می‌کند از بعضی از اصحاب، از ابن‌جمهور، از محمّد بن قاسم، از ابن‌ابی‌یعفور، از امام صادق علیه السّلام که فرمود:

لَا تَغْتَسِلُ مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي تَجْتَمِعُ فِيهَا غُسَالَةُ الْحَمَامِ؛ فَإِنَّ فِيهَا غُسَالَةَ وَكِدِ الزَّانَا وَهُوَ لَا يَطْهَرُ إِلَى سَبْعَةِ آبَاءَ، وَفِيهَا غُسَالَةُ النَّاصِبِ وَهُوَ شَرُّهُمَا. إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا شَرًّا مِنَ الْكَلْبِ، وَإِنَّ النَّاصِبَ أَوْسَطُ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْكَلْبِ!

«حضرت فرمودند: ”از آب چاهی که فاضلاب

حمام در آن می ریزد غسل مکن؛ زیرا اولاد زنا در آن حمام خود را شست و شو می دهند و در حالی که او تا هفت پشت طاهر نمی باشد، و هم چنین ناصبی خود را می شوید و او بدتر آن دو است. خدای متعال هیچ مخلوقی را بدتر از سگ نیافرید، اما شخص ناصبی از آن هم پست تر و زبون تر است!“»

نظیر این روایت در علل الشرائع، از محمد بن الحسن ... از عبدالله بن ابی یغفور مروی است که از امام صادق علیه السلام روایت می کند، حضرت فرمودند:

... وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَسِلَ مِنْ غُسَالَةِ الْحَمَامِ؛ فِيهَا يَجْتَمِعُ غُسَالَةُ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ وَالْمَجُوسِيِّ وَالنَّاصِبِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَهُوَ شَرُّهُمْ. فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ، وَإِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْجَسُ مِنْهُ.^۱

«مبادا از آب زائده حمام جهت غسل استفاده کنی؛ زیرا در این آب، زائده غسل یهود و نصرانی و مجوسی و ناصب ما اهل بیت قرار دارد، و بدان که ناصبی از همه آنان بدتر است. خدای متعال هیچ مخلوقی را نجس تر از سگ نیافرید، و به درستی که شخص ناصبی از سگ هم نجس تر است.»

^۱ علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۹۲.

با توجه به این دو روایت و نظایر آنها روشن می‌شود که مقصود از نجاست و یا طهارت در روایت سابق، معنای اصطلاحی و فقهی آن نیست. زیرا لفظ طهارت در روایت سابق در مورد ولد زنا به کار گرفته شده است در حالی که به اجماع و ضرورت دین، اولاد زنا پاک هستند و نجاستی عرضی مترتب بر آنان نیست؛ بلکه مقصود از این لفظ، عبارت است از یک نوع کدورت و گرفتگی باطنی و معنوی که بر توالد و تناسل من غیر طریق شرعی مترتب است، و این اشکالی ندارد.

در این روایت دوّم نیز امام علیه السّلام راوی را از غسل در آب حمّامی که یهود و نصاری و غیره خود را در آن می‌شویند نهی می‌کنند، در حالی که بعداً خواهد آمد که قطعاً این جماعت، محکوم به طهارت ذاتی بوده، و اگر شکی در مورد بعضی باشد، آن در مورد مشرکین است نه در مورد آنها.

نکته قابل توجّه در این روایت این است که:

امام علیه السّلام ناصبی را نجس تر از سگ می‌داند، در حالی که نجاست مقول به تشکیک نیست، و احکام مترتّب بر آن و بر ازاله آن، به نجاست ماده ارتباطی ندارد، بلکه به خصوصیت نفس ماده مربوط می‌شود. مثلاً در مورد سگ، اوّل باید با خاک آن را پاک نمود سپس با آب تطهیر نمود؛ یا در مورد بول، با آب ازاله می‌شود؛ و یا در مورد غائط، با خرقه و یا سنگ و یا چیز دیگر رفع نجاست می‌شود. در تمامی این موارد طرق مختلف ازاله، به اصل نجاست مربوط نیست بلکه به نفس ماده نجس برمی‌گردد و عنوان نجاست، کمی یا زیادی و شدت و ضعف بر نمی‌دارد. و اگر قرار باشد که شدت عنوان ظاهری دخالت در احکام مترتّب داشته

باشد، باید سؤر ناصبی را بیشتر از سؤر کلب تطهیر نمود، زیرا طبق این روایت ناصبی نجس تر است؛ و لم یقل به أحد.^۱

پس منظور امام از عنوان نجس تر، نجاست معنوی و قذارت باطنی است که آن دارای مراتب متفاوتی از شدت و ضعف و قلت و کثرت می باشد.

روایت دیگر در کافی، باب التّطهیر، صفحه

۳۵ وارد است:

علی عن أبيه، عن النّوفليّ، عن السّكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم: "طهّروا أولادكم يوم السّابع، فإنّه أطيب وأطهر وأسرع لنبات اللحم؛ وإنّ الأرض تنجّس من بول الأغلّف أربعين صباحاً."»^۲

«امام صادق علیه السّلام از رسول خدا صلّى الله عليه وآله وسلّم روایت می کند که حضرت فرمودند: "اولادتان را در روز هفتم، تطهیر (ختنه) نمایید، زیرا این هنگام پاکیزه تر و مهیّاتر و ترمیم آن بهتر و زودتر انجام می پذیرد؛ و به درستی که زمین تا چهل روز از بول شخص ختنه نشده، نجس می ماند."»

این روایت را در تهذیب، باب الولادۃ و النّفاس

^۱ ترجمه: «در حالی که هیچ کس قائل به این مطلب نشده است.» (محقق)

^۲ الکافی، ج ۶، ص ۳۵.

و العقیقة،^۱ و در وسائل الشیعة، بابُ وجوبِ خِتَانِ
 الصَّبِيِّ و جوازِ تركِه،^۲ و در بحار الأنوار، بابُ الخِتَانِ و
 الخفضِ و سننِ الحملِ، نقل می کنند.^۳ هم چنین به سند
 دیگر از ابن طریف، از ابن علوان، از امام صادق
 علیه السلام شبیه این روایت، در کتاب قرب الإسناد
 روایت شده است.^۴ كذلك در کتاب خصال نیز روایت
 به طریق دیگر نقل شده است: پدر شیخ صدوق، از علی
 بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حسین بن یزید
 نوفلی، از اسماعیل بن مسلم السکونی، از امام صادق، از
 پدرانشان روایت می کند.^۵

مورد دیگر، دعایی است که هنگام دخول در
 بیت الخلاء از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ
 سَلَّمَ مروی است؛ در وسائل، باب استحباب
 التَّسْمِيَةِ، وَ دَر مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، باب ارتيادِ
 الْمَكَانِ لِلْحَدَثِ، وارد است:

وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْمُتَوَضَّأِ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ
 بِكَ مِنَ الرَّجْسِ النَّجِسِ الْحَبِيثِ الْمُخْبِثِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ...»^۶

^۱ تهذيب الأحكام، ج ۷، ص ۴۴۵.

^۲ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۳۴.

^۳ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۰۸، با قدری اختلاف.

^۴ قرب الإسناد، ص ۱۲۲.

^۵ الخصال، ج ۲، ص ۵۳۸.

^۶ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۳۰۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه

داخل بیت الخلاء می شد

می فرمود: "خدایا به تو پناه می برم از آنچه که پلید و نجس و خبیث و ناپاک و خبیث کننده می باشد، که آن همانا شیطان رانده و طرد شده است."»

و شبیه این روایت را در مستدرک الوسائل، باب استحباب التَّسْمِيَةِ و الاستعاذَةِ، از کتاب جعفریات روایت می کند که:

امیرالمؤمنین علیه السَّلام فرمود: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من امر کرد هنگامی که داخل بیت الخلاء می شوم این دعا را بخوانم.»^۱ خُب بسیار روشن و واضح است: چه در روایت أغلف که زمین تا چهل روز به حالت نجاست می ماند، مقصود نجاست ظاهری نیست؛ و کذلک اطلاق لفظِ نجس بر شیطان به معنای نجاست اصطلاحی نخواهد بود.

و نیز روایتی در علل الشرایع، با سلسله سند از معاذ بن جبل، از رسول خدا نقل می کند که حضرت فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا بِسَبْعَةِ آلَافٍ عَامٍ.
قُلْتُ: فَأَيْنَ كُنْتُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟
قَالَ: قُدَّامَ الْعَرْشِ نُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَنُحَمِّدُهُ وَنُقَدِّسُهُ وَنُجَمِّدُهُ.
قُلْتُ: عَلَيَّ أَيْ مِثَالٍ؟
قَالَ: أَشْبَاحُ نُورٍ، حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَخْلُقَ صُورَنَا، صَيَّرَنَا عَمُودَ نُورٍ ثُمَّ قَدَّفَنَا فِي صُلْبِ آدَمَ، ثُمَّ أَخْرَجَنَا إِلَى أَصْلَابِ الْأَبَاءِ وَأَرْحَامِ الْأُمَّهَاتِ وَلا يُصَيَّبُنَا نَجَسُ الشَّرْكِ وَلا

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۵۳؛ الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۱۳.

«خدای متعال قبل از خلقت دنیا به هفت هزار سال، من و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق فرمود.

پرسیدم از آن حضرت: پس شما کجا بودید ای رسول خدا؟

^۱ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۰۸.

حضرت پاسخ داد: ما در عرش پروردگار تسبیح و حمد و تقدیس و تمجید او را می نمودیم.

عرض کردم: بر چه مثال و تعینی وجود شما قرار داشت؟

حضرت فرمود: ما اشباح نور بودیم، تا اینکه خدای متعال اراده فرمود خلقت عنصری و مادی ما را پدید آورد، آنگاه ما را همچون عمودی از نور بگردانید و در صلب آدم قرار داد، و همین طور از صلبی به صلب دیگر منتقل شدیم در حالی که هیچ گونه نجاستِ شرک و پلیدی کفر، دامان ما را نیالود...»^۱

این روایت تصریح دارد بر اینکه مقصود از نجاست شرک، قذارت باطنی شرک و کدورت معنوی آن است؛ زیرا وجود خمسه طیبه قطعاً به صورت حقیقت نوریّه، نه به صورت ماده و عنصر مادی، در اصلاب آباء و امّهات مستقر بوده است، چنانچه در خود روایت به این معنا تصریح شده است. و لذا می توان این روایت را به عنوان دلیل محکم و قاطع بر مفاد آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ قرار داد، و مقصود از نجاست شرک را در آیه بر معنای کدورت و قذارت نفسی و معنوی تفسیر نمود.

^۱ در دلائل الإمامة، ص ۱۵۷، باب «معرفة ولادة أبي محمد الحسن بن عليّ عليهما السلام» نظیر این روایت نقل شده است.

مورد دیگر در بحار الأنوار، جلد ۱۶، صفحه

۳۷۴، باب فضائله و خصائصه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ

سَلَّمَ، از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل می کند:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عُمَرَ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فِيْنَا خَطِيْبًا فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ آلَائِهِ وَ بَلَائِهِ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ...»

وَ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ طَهَّرْنَا اللَّهُ مِنْ كُلِّ نَجَسٍ، فَتَحَنُّ الصَّادِقُونَ إِذَا نَطَقُوا وَ الْعَالِمُونَ إِذَا سُئِلُوا.» الخ.^۱

«عبدالله بن عباس می گوید: ”روزی رسول خدا

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ در میان ما برخاست

و خطبه‌ای قرائت کرد و فرمود:

حمد اختصاص به پروردگار دارد بر نعمت‌های

او و بر بلايائی که نازل می کند بر ما اهل بیت.“»

تا اینکه می فرماید:

«و ما اهل بیتی هستیم که خدای متعال ما را از

هر نجاست و قذارتی پاک و مطهر گردانید؛ پس

ما در کلام خود صادق هستیم زمانی که سخن

بگوییم، و دانا هستیم زمانی که سؤالی از ما

بشود.“ - الخ.»

در اینجا نیز لفظ «نجس» قطعاً بر معنای

قذارت باطن و کدورت نفس، استعمال شده

است.

^۱ تفسیر فرات کوفی، ص ۳۰۵.

اینها برخی از مواردی بود که نگارنده به آن برخورد کرده و به‌عنوان شاهد و دلیل بر رواج استعمال لفظ «نجس» در قذارت و کدورت نفسانی می‌توان استفاده نمود؛ البته ممکن است موارد دیگری نیز وجود داشته باشد.^۱

^۱ از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

(۱) مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۷۸۹، زیارت حضرت امام حسین علیه السلام در روز اربعین: «أشهدُ أنكَ كُنتَ نوراً في الأصلابِ الشَّامِخَةِ و الأرحامِ الطَّاهِرَةِ، لَمْ تُنَجِّسْكَ الجَاهِلِيَّةُ بِأَنجاسِهَا و لَمْ تُلْبِسْكَ المُدَلِّهَاتُ مِن ثيابِهَا.»

(۲) المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب عليه السلام، ص ۶۴۸: «و رُوِيَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ هَرَبَ يَوْمَ أَحَدٍ و انهَزَمَ يَوْمَ خَيْبَرٍ هُوَ و عُمَرُ، و لَمْ يَنْهَزِمِ عَلِيٌّ قَطُّ، ثُمَّ لَمْ يَنْجُسْ بِعِبَادَةِ الأوثَانِ و الأصنامِ قَطُّ. و تَرَكَ أَبَاهُ هُوَ أَعَزُّ قُرَيْشٍ.»

(۳) دلائل الإمامة، ص ۵۱۰: «أَخْرَجَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ جِرَابَهُ مِن طَيِّ كِسَائِهِ، فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَانَا فَنظَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْغُلَامِ و قَالَ: "يَا بُنَيَّ، فَضَّ الخَاتَمَ عَن هَدَايَا شِيعَتِكَ و مَوَالِيكَ." فَقَالَ: "يَا مَوْلَايَ! أَيْجُوزُ لِي أَن أُمِدَّ يَدًا طَاهِرَةً إِلَى هَدَايَا نَجِسَةٍ و أَمْوَالٍ رَجِسَةٍ قَدْ شِيبَ أَحْلَاهَا بِأَحْرَمِهَا؟" فَقَالَ مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا بْنَ إِسْحَاقَ! اسْتَخْرِجْ مَا فِي الْجِرَابِ

لِيُمَيِّزَ بَيْنَ الْأَحْلِّ مِنْهَا وَالْأَحْرَمِ. «

(٤) الثَّاقِبُ فِي الْمَنَاقِبِ، ص ٥٨٦: «فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ كِتَابِهِ الْبَيَاضِ الَّذِي كَانَ بِيَدِهِ، أَخْرَجَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ جِرَابَهُ مِنْ طَيِّ كِسَائِهِ، فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ الْمَوْلَى أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْغَلَامِ وَقَالَ: "يَا بَنِيَّ، فَضَّ الْحَتَمَ عَنْ هَدَايَا شِيعَتِكَ الَّتِي بَعَثَهَا إِلَيْكَ." فَقَالَ: "يَا مَوْلَايَ! يَجُوزُ لِي أَنْ أُمَدَّ يَدَيَّ الطَّاهِرَةَ إِلَى هَدَايَا نَجِسَةٍ وَأَمْوَالٍ وَحِشَةٍ قَدْ خُلِطَ حِلُّهَا بِحَرَامِهَا؟" فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَابْنَ إِسْحَاقَ، اسْتَخْرِجْ مَا فِي الْجِرَابِ لِيُمَيِّزَ بَيْنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مِنْهَا." «

(٥) مِنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَ، ج ١، ص ١١٣: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْرَانَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِذَا دَخَلْتَ الْحَمَامَ فَقُلْ فِي الْوَقْتِ الَّذِي تَنْزِعُ فِيهِ ثِيَابَكَ: اللَّهُمَّ أَنْزِعْ عَنِّي رِبْقَةَ النِّفَاقِ وَثَبَّتْنِي عَلَى الْإِيمَانِ. وَإِذَا دَخَلْتَ الْبَيْتَ الْأَوَّلَ فَقُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَأَسْتَعِيدُ بِكَ مِنْ أَذَاهُ. وَإِذَا دَخَلْتَ الْبَيْتَ الثَّانِيَّ فَقُلْ: اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّي الرَّجْسَ النَّجِسَ وَطَهِّرْ جَسَدِي وَقَلْبِي، وَخُذْ مِنَ الْمَاءِ الْحَارِّ وَضَعُهُ عَلَى هَامَتِكَ." «

(٦) الْمِزَارُ الْكَبِيرُ، ص ٩١، زِيَارَتُ حَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ اخْتَارَ اللَّهُ لَكَ دَارَ إِنْعَامِهِ قَبْلَ أَنْ يَكْتُبَ عَلَيْكَ أَحْكَامَهُ أَوْ يُكَلِّفَكَ حِلَالَهُ وَحَرَامَهُ، فَنَقَلَكَ إِلَيْهِ طَيِّبًا زَاكِيًّا مَرْضِيًّا طَاهِرًا مِنْ كُلِّ نَجَسٍ، مُتَقَدِّسًا مِنْ كُلِّ دَنْسٍ، وَبَوَّأَكَ جَنَّةَ الْمَأْوَى، وَرَفَعَكَ إِلَى دَرَجَاتِ الْعُلَى.» «

(٧) سَعْدُ السَّعُودِ لِلنَّفُوسِ مَنْضُودٌ، ص ٣٩، فَصْلٌ فِيمَا نَذَرَهُ مِنَ الْقَائِمَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الْوَجْهِ الثَّانِيَةِ مِنَ الْكُرَّاسِ الثَّلَاثِ مِنْ سَنَنِ إِدْرِيسَ: «إِنَّمَا إِذَا دَخَلْتُمْ فِي الصِّيَامِ طَهَّرُوا نَفُوسَكُمْ مِنْ كُلِّ دَنْسٍ وَنَجَسٍ، وَصُومُوا لِلَّهِ بِقُلُوبٍ خَالِصَةٍ

و اما معنای دوّم نجاست، و به عبارت دیگر
مصدق دوّم آن، عبارت از همین معنا و مصداق
متعارف فقهی و فعلی است که برای همه روشن
و واضح می باشد.

صافیة مُنَزَّهَةٍ عَنِ الْأَفْكَارِ السَّيِّئَةِ وَ الْهَوَاجِسِ الْمُنْكَرَةِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْبِسُ الْقُلُوبَ
اللَّطِخَةَ وَ النِّيَّاتِ الْمَدْخُولَةَ.»

فصل سوّم: معنای شرک و مفاد آیه

کریمه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

همان‌طور که قبلاً گذشت، از نقطه نظر فقهی تنها دلیلی که ممکن است از آیات قرآن کریم بر نجاست مشرکین دلالت کند، آیه شریفه: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^۱ می‌باشد. لذا در اینجا می‌بایست ابتدائاً به تبیین عنوان شرک و مشرک پرداخته، سپس میزان دلالت آیه را بر مفاد و مقصود، مورد ارزیابی قرار دهیم.

قرائن موجود در آیه شریفه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ

نَجَسٌ﴾^۲ مبنی بر عدم نجاست ظاهری و

اصطلاحی مشرکین

باید در اینجا توجه کرد که در این آیه فقط خصوص مسجدالحرام ذکر شده است، نه

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۱۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مشرکان نجس هستند، و بعد از این سال نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند.»

مساجد دیگر؛ پس اگر منظور، عدم دخول
مشرکین در همه مساجد باشد، لأقل می‌بایست
تلمیحی نسبت به این مطلب بوده باشد. و عدم
قول به فصل در اینجا نمی‌تواند تأثیری داشته
باشد؛ زیرا در زمان نزول آیه، مساجد مختلفی در
مدینه و اطراف وجود داشته است و این خود،
قرینه بر عدم لحاظ آنها در کیفیت نزول حکم
است. بلی ممکن است این قضیه به نحو عکس،
مدخلیت داشته باشد؛

یعنی: عدم قول به فصل در حرمت و عدم حرمت دخول مشرک از یک طرف، و عدم ذکر مساجد در آیه شریفه از طرف دیگر، موجب این نظریه گردد که مقصود از لفظ «نجس»، نجاست ذاتی و جبلی نیست، بلکه منظور قذارت معنوی و کدورت نفسانی است، و آیه به جهت تعظیم و تفخیم مرتبه و جلالت بیت‌الله این حکم را صادر نموده است. و این خود، موجب صرف لفظ «نجس» از معنای متعارف، و اراده مصداق دیگر از این مفاد باشد.

تبیین عنوان شرک و مشرک

«شرک» در لغت به معنای سهم و نصیب در کنار سایر سهام می‌باشد. در لسان العرب گوید:

الشَّرْكَةُ مَخَالِطَةُ الشَّرِيكَيْنِ. يُقَالُ: اشْتَرَكْنَا، بِمَعْنَى تَشَارَكْنَا؛ وَقَدْ اشْتَرَكَ الرَّجُلَانِ وَتَشَارَكَا وَشَارَكَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ....
وَالشَّرِيكُ: الْمُشَارِكُ....

و الأَشْرَاقُ أَيضاً جَمْعُ الشَّرِكِ، وَهُوَ التَّصِيبُ؛ كَمَا يُقَالُ: قَسِمَ وَأَقْسَمَ....
وَأَشْرَكَ بِاللَّهِ: جَعَلَ لَهُ شَرِيكًا فِي مُلْكِهِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ. وَالاسْمُ: الشَّرْكُ.... وَالشَّرْكُ: أَنْ يُجْعَلَ لِلَّهِ شَرِيكًا فِي رُبُوبِيَّتِهِ؛ تَعَالَى اللَّهُ عَنِ الشُّرَكَاءِ وَالْأَنْدَادِ.... وَكَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى:

﴿وَأَنْ تَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾^۱ لِأَنَّ

مَعْنَاهُ عَدَلُوا بِهِ، وَ مَنْ عَدَلَ بِهِ شَيْئًا مِنْ خَلْقِهِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ، لِأَنَّ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا نِدَّ لَهُ وَ لَا نَدِيدَ....

و فِي حَدِيثِ تَلْبِيَةِ الْجَاهِلِيَّةِ: «لَيْتَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ.» يَعْنُونَ بِالشَّرِيكِ الصَّنَمَ؛ يُرِيدُونَ أَنَّ الصَّنَمَ وَ مَا يَمْلِكُهُ وَ يَخْتَصُّ بِهِ مِنَ الْأَلَاتِ الَّتِي تَكُونُ عِنْدَهُ وَ حَوْلَهُ وَ النُّذُورِ الَّتِي كَانُوا يَتَقَرَّبُونَ بِهَا إِلَيْهِ، كُلُّهَا مِلْكٌ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. فَذَلِكَ مَعْنَى قَوْلِهِ: «تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ.»^۲

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۳۳.

^۲ لسان العرب، ج ۱۰، ص ۴۴۸ - ۴۵۰. ترجمه:

بنابر آنچه از مفاد و مصادیق «شرک» حاصل می‌شود، شرک به معنای سهیم نمودن غیر الله، چه در نفس ذات و حقیقت وجود (همچون قائلین به تعدد الهه خیر و شر مانند زرتشتی‌ها که معتقدند به دو اصل و دو اُنوم که همان یزدان، خدای خیرات و برکات؛ و اهرمن که خدای شرور و ناملایمات است) و چه در اسماء و صفات و افعال ذات (مانند مشرکین و عابدین

«شرکت: عبارت است از مخالطت و مشارکت دو شریک؛ گفته می‌شود: «اشترکنا» به معنای اینکه با هم مشارکت کردیم. و «قد اشترک الرجلان و تشارکا و شارک أحدهما الآخر» همگی به یک معنا هستند. و شریک: کسی است که با انسان در کاری مشارکت دارد. و اشراک: هم‌چنین جمع شرک و به معنای نصیب است؛ مانند قسم و اقسام. و اشْرک بالله: یعنی برای خداوند در مُلک و پادشاهی او شریک قرار داد؛ پاک و متعالی است خداوند از آن. و اسم آن، شرک است... و شرک عبارت است از اینکه برای خداوند در ربوبیتش شریکی قرار داده شود؛ پاک و متعالی است خداوند از اینکه شرکاء و انداد داشته باشد... و همین‌طور است گفتار خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿وَأَنْ تَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾؛ بدین جهت که معنایش این است که آنان برای خداوند عدل و شریک قرار دادند و کسی که چیزی از مخلوقات خداوند را شریک او قرار دهد، کافر مشرک است، چراکه خداوند واحد است و هیچ شریک و شبیه و مثلی ندارد.

و در حدیث تلبیه جاهلیت آمده است: «لَبَّيْكَ، اجابت کردم دعوت تو را، شریکی برای تو وجود ندارد مگر شریکی که مختص به تو است و تو مالک او و هر آنچه در تملک او است، هستی.»

منظور آنان از شریک، بت است؛ و منظورشان از این کلام این است که: بت و هر چه در تملک او است و اختصاص به او دارد از آلاتی که در نزد او است و در اطراف او است و نذرهایی که مردم با آن به او تقرّب می‌جستند، همه و همه ملک خداوند عزوجل است. و این است معنای این سخنشان: «مالک او و هر آنچه او مالک است، هستی.» (محقق)

أصنام و یا حیوانات و یا کُرَات سماوی که آنها را
واسطه فیض الهی می‌دانند و توجه خود را به
سوی این آثار منعطف می‌نمایند) که تمام اینها
داخل در مقوله شرک و مصداق آن خواهند بود.
در آیات قرآن کریم به عابدین نجم و قمر و
شمس، خطاب مشرک شده است:

﴿وَكَذَلِكَ نُرِيّٰ إِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
وَلِيْكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا
قَالَ هٰذَا رَبِّيْ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا اٰحِبُّ الْاٰفِلِيْنَ *

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ
 لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ
 * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا
 أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا
 تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ
 السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ
 الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾

آیات دالّه بر خروج اهل کتاب از دایره شرک

همین طور در آیه ۱۰۵ از سوره بقره خدای

متعال در عین اینکه بت پرستان را مشرک نامیده

است، ولیکن اهل کتاب را با عنوان کفر از آنها

متمایز و جدا ساخته است:

﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا
 الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ
 يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ

^۱ سوره أنعام (۶) آیات ۷۵ - ۷۹. ترجمه برگرفته از الله شناسی، ج ۳، ص ۲۹۷ و ۲۹۴ و ۲۹۲:

«و هان ای پیغمبر! ما آن چنان (برای بحث و مؤاخذه ابراهیم از عمویش آزر درباره پرستش اُصنام) به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان می دهیم؛ و به جهت آنکه از صاحبان یقین بوده باشد * پس هنگام شب چون سیاهی آن همچون پوششی وی را فرا گرفت، یک ستاره در آسمان دید، گفت: این است پروردگار من! پس هنگامی که آن ستاره غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست نمی دارم! * پس چون ماه را درخشان دید، گفت: این است پروردگار من! پس هنگامی که غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا رهبری ننماید، من تحقیقاً از گروه گمراهان خواهم بود! * پس چون خورشید را فروزان دید، گفت: این است پروردگار من، این بزرگ تر است! پس هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! من تحقیقاً از آنچه را که شما در برابر خدا مؤثر می دانید بیزار هستم * من به طور حتم و مسلّم، وجهه قلب و روی دل خودم را به آن کس برگردانیده ام که او آسمانها و زمین را آفریده است. دل من به سوی حقّ گراییده و از غیر او إعراض کرده است. و من چنان نیستم که از شریک آورندگان به خدایم بوده باشم!»

و گرچه در بسیاری از آیات با لفظ مضارع و
یا ماضی، اهل کتاب را مشمول این عنوان نموده
است، امّا با لفظ مشرک که اسم فاعل و دالّ بر
ثبوت و تحقّق

^۱ ترجمه برگرفته از نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۹۷، و معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۶۱:

«اهل کتاب و مشرکین دوست ندارند که از طرف پروردگار شما بر شما خیری فرود آید؛ و خداوند اختصاص می‌دهد به رحمتش هر که را که بخواهد، و خداوند دارای فضل بزرگی است.»

مصدر در نفس فاعل می باشد، ذکر می به میان نیامده است.

و کذلک در آیه اوّل از سوره بینه می فرماید:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾^۱

و در آیه ششم نیز همین معنا تکرار می شود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ
فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ
الْبَرِيَّةِ﴾^۲

پس با توجه به این آیات فقط اهل کتاب از دایره لفظ مشرک خارج، و بقیه اصناف از عبده اَصْنَام و أَنْجَم و قَمَر و شَمْس و حیوانات را داخل می کند.

البته در آیات قرآن حتی خطاب به مؤمنین که در اعمال و عبادات خود غیر خدا را شریک قرار می دهند، با عنوان فعل نه با عنوان اسم فاعل، آنان را از شرک برحذر می دارد. و یا آنان که در اسناد امور عالم تکوین به خدای متعال، شریک و انبازی قرار می دهند هم سهمی از این شرک می برند؛ مانند آیه شریفه:

^۱ ترجمه: «آن افرادی از اهل کتاب که کافر شده بودند و مشرکین، از یکدیگر جدا و منفک نبودند، تا اینکه بینه بر ایشان آمد.» (محقق)

^۲ معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۴۹:

«آن کسانی که کافر شده اند از اهل کتاب (چون یهود و نصاری)، و به پیامبر اسلام ایمان نیاورده اند) و کسانی که به خداوند شرک آورده اند، در آتش سوزان جهنم به طور جاودان و خلود می مانند؛ و ایشانند بدترین و خبیث ترین مخلوقات.»

﴿فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ
الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْنَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱

و این معنا از آنجا که مقول به تشکیک
می‌باشد، در همهٔ افراد کم و بیش وجود دارد؛
چنانچه روایات نیز بر این مسئله دلالت دارند.
اما مشرک در اصطلاح قرآن که مقتضی
احکام خاصّ به خود می‌باشد، همان اصنافی
هستند که در بالا ذکر شد.

بدین لحاظ، اهل کتاب قطعاً مشمول آیه
شریفه: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا
الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾^۲
نمی‌باشند. و اما دلالت آیه شریفه بر اصناف از
مشرکین، قطعی بوده و جای هیچ‌گونه شکی
وجود ندارد؛ عمدهٔ مطلب در دلالت آیه بر
نجاست آنها است که باید بررسی شود.
در اینجا مطالبی چند به نظر می‌رسد:

عَلَّتْ تَخْصِيصَ حُكْمِ آيَةِ شَرِيْفِهِ فَقَطْ بِه

مسجد الحرام

^۱ سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۶۵. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۵۶، تعلیقه ۲:
«این مردم مشرک چون به کشتی نشینند (و به دست امواج خطر افتند در آن
حال) تنها خدا را به اخلاص کامل در دین می‌خوانند؛ و چون از خطر دریا
به ساحل نجاتشان رساند (باز به خدای یکتا) مشرک می‌شوند.»
^۲ سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

اوّل اینکه: آیا این آیه در مقام اثبات نجاست ذاتی برای مشرکین است، و یا اینکه دلالت بر قذارت ذاتی و باطنی می‌کند که در صورت رفت و آمد و تردّد و خلاصه مأمّن و مأوای آنها موجب هتک حرمت مسجدالحرام می‌شود؟!!

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که چنانچه مقصود، اثبات نفس نجاست ذاتی بر آنها باشد، چرا آیه این مطلب را به نحو عموم بیان نکرده است؟ بدین نحو: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ، فَلَا يَقْرَبُوا مَسَاجِدَكُمْ.»

ممکن است اعتراض شود که: آیه مفهوم ندارد و به عبارت دیگر، نفی حکم از سایر مساجد نمی‌شود؛ چه اینکه آیه در مقام بیان نفس حکم است و ذکر مسجدالحرام صرفاً به جهت بیان مصداقی از مصادیق و از لحاظ عظمت شأن و خصوصیت مورد است، و الاً اطلاق آیه شامل همه مساجد می‌شود.

این اشکال مندرج است به اینکه: گرچه به مقتضای اصول موضوعه و از جهت فنی، ابتدائاً متبادر به ذهن همین معنا و مطلبی که ذکر شد خواهد بود؛ ولی با

توجه به اینکه در زمان نزول آیه و پس از آن، مدینه به عنوان مرکز حکومت اسلام و موطن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مقرّ خلفای پس از آن حضرت بود، مسجد مدینه به عنوان دوّمین مسجد و مهم ترین مرکز رفت و آمد و تردّد کفار و مشرکین محسوب می شد، و قطعاً اگر نگوییم از جهت اهمّیت و توجه انظار، از مسجدالحرام مهم تر و بالاتر بوده، باید اذعان کرد اقلّاً در ردیف آن محسوب می گردید. و اگر مقصود از آیه صرفاً بیان حکم نجاست ذاتی مشرکان می بود، چرا از ذکر مسجد مدینه با آن شرافت و مجد و عظمت می بایست غفلت شود؟! در حالی که از نقطه نظر حکم و ترتّب آثار، هیچ فرقی بین این دو مسجد وجود ندارد!

و بر فرض اینکه قائل به حرمت بیشتر و لحاظ بیشتر در مسجدالحرام شویم، باز این مسئله هیچ دخلی در ترتّب حکم بر نجاست و یا عدم نجاست مشرکین ندارد؛ زیرا نجس، نجس است، خواه در مسجدالحرام باشد یا در جای دیگر؛ و اگر مشرکین نجس نیستند، در همه جا طاهر و ورود آنان بلامانع است. بنابراین، منع از مسجدالحرام صرفاً به جهت مسائل سیاسی و

اجتماعی آن باز می‌گردد. و ما هم از رسول خدا
صلی الله علیه و آله روایتی که دالّ بر ممنوعیت
دخول مشرکان و کفار به مساجد مسلمین باشد
و حرمت آن را اثبات نماید، نداریم؛ بلکه
همان‌طور که ذکر شد خلاف آن روایت شده
است و تمسّک به ممنوعیت، صرفاً به لحاظ
همین آیه شریفه است.

عَلَّتْ تَقْيِيدَ حُكْمِ آيَةِ شَرِيفَةٍ بِهِ ﴿بَعْدَ عَامِهِمْ

هَذَا ﴿

و اما مطلب دوّم اینکه: در آیه شریفه
می‌فرماید: «مشرکون نجس‌اند، پس باید از دخول در
مسجد الحرام بعد از امسال اجتناب کنند!» و مقصود
از سال در این آیه، سالی است که امیرالمؤمنین علی
علیه السّلام آیات برائت را در مکه قرائت فرمود، و
آن سنّه نهم از هجرت است. و منظور از دخول
مسجد الحرام، دخول برای حجّ است؛ چنانچه
مشرکین عریاناً در موسم حجّ به انجام عبادات
مخصوصه می‌پرداختند. فبناءً علی هذا آیه منع از
دخول مشرکین در همه حال و در هر صورت
نمی‌کند، بلکه اختصاص به حجّ با آن شکل و وضع
و خصوصیت دارد؛ و اگر نه

چنین بود، می فرمود: مشرکین نباید داخل مسجدالحرام شوند، نه اینکه بفرماید: «مشرکین پس از امسال نباید داخل مسجدالحرام شوند.» و این نکته، جای تأمل و دقت دارد.

عَلَّتْ تَرْتَبُ حُكْمِ عَدَمِ قُرْبٍ وَ نِزْدِيكِي بِه

مسجدالحرام، بر نجاست مشرکین

و اما مطلب سوّم اینکه: در آیه شریفه، حکم مترتب بر نجاست مشرکین را عدم قرب و نزدیکی به مسجدالحرام ذکر کرده است؛ و این تعبیر، مناسبتی با قذارت ظاهری و نجاست ظاهری ندارد. زیرا گرچه موجب تنجیس مسجدالحرام می باشند، اما تعبیر به عدم اقتراب در مورد تنجیسِ ظاهری، لغو و بی معنا خواهد بود؛ و ما در هیچ مورد از موارد نجاسات سراغ نداریم که فرموده باشند: چیز نجس را حتی نزدیک مسجد و یا مسجدالحرام نبرید.

بنابراین، هم چنان که خدای متعال در توصیف بیت خود، عنوان طهارت و پاکیزگی را بر آن اطلاق نموده است، چنانچه در آیه ۱۲۵ از سوره بقره می فرماید:

﴿وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ

لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ^۱

و در آیه ۲۶ از سوره حج می فرماید:

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ^۲﴾

مناسب با این پاکیزگی و طهارت - که قطعاً

طهارت باطن و صفای ملکوت بیت الله الحرام

^۱ معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۳۵:

«و ما به ابراهیم و اسماعیل عهد نموده و پیمان بستیم که شما دو نفر باید خانه مرا برای طواف کنندگان و اقامت گزیدگان و رکوع و سجودکنندگان، پاک و پاکیزه کنید!»

^۲ امام شناسی، ج ۶، ص ۳۰:

«و یاد بیاور ای پیغمبر، زمانی را که محلّ عبادت قرار دادیم برای ابراهیم مکان بیت الله را و خطاب کردیم که آن بیت را برای طواف طائفان و نمازگزاران و رکوع کنندگان و سجده بجای آورندگان، پاک و طاهر گردان!»

و عدم تلوّث آن به ملوّثات عالم کثرات، و خلوص و ترکز آن بر حقیقت توحید است؛ نه طهارت ظاهر و پاکیزگی جسمی و ظاهری - قذارت روحی و کدورت معنوی و ظلمت باطنی و نفسی خواهد بود؛ لذا می فرماید: ﴿فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ

الْحَرَامَ﴾، یعنی: با این کدورت باطن، حتی نزدیک آن ساحت مقدّس و ملکوتی و مطهّر نباید شوند! و این معنا بسیار روشن و واضح و بدون اشکال خواهد بود. چنانچه مرحوم علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - نیز بر این معنا تصریح دارند؛ ایشان در

المیزان، جلد نهم، صفحه ۲۳۸ می فرمایند:

و النَّهْيُ عَنْ دُخُولِ الْمُشْرِكِينَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بِحَسَبِ الْمُتَفَاهِمِ الْعُرْفِيِّ يُفِيدُ أَمْرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَنْعِهِمْ عَنْ دُخُولِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَ فِي تَعْلِيلِهِ تَعَالَى مَنَعَ دُخُولَهُمُ الْمَسْجِدَ بِكُونِهِمْ نَجَسًا، اِعْتِبَارًا نَوْعٍ مِنَ الْقَذَارَةِ لَهُمْ كَاعْتِبَارِ نَوْعٍ مِنَ الطَّهَارَةِ وَ النَّزَاهَةِ لِلْمَسْجِدِ الْحَرَامِ. وَ هِيَ كَيْفَ كَانَتْ أَمْرٌ آخَرٌ وَرَاءَ الْحُكْمِ بِاجْتِنَابِ مَلَاقَاتِهِمْ بِالرُّطُوبَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ.^۱

کیفیت تحقق موضوع و انعقاد ظهور از لفظ

^۱ تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۲۹. ترجمه:

«و نهی از ورود مشرکین به مسجدالحرام، به حسب فهم عرفی، امر نمودن مؤمنین است به اینکه مانع داخل شدن آنان به مسجدالحرام شوند. و اینکه علّت منع از داخل شدن آنان در مسجدالحرام نجس بودنشان است، می رساند که مشرکین دارای نوعی از قذارت و پلیدی هستند کما اینکه مسجدالحرام دارای نوعی از طهارت و نزاهت است. و این حکم به هر نحو که باشد، مسئله ای غیر از حکم به اجتناب ملاقات کفار با رطوبت و غیر آن است.» (محقق)

و اما مطلب چهارم: شکی نیست که انعقاد ظهور از لفظ و تلقی آن توسط مخاطبینِ بالخطاب، بر اساس کیفیت تحقق موضوع و ارتکاز آن در نفس مخاطب است؛ و این مسئله مبتنی بر کیفیت دلالت شواهد و حکایت قرائن حالیه و مقالیه و مقارنات در زمان تلقی خطاب، و حتی ممکن است پس از آن نیز باشد. بناءً علیٰ هذا انعقاد و تشکّل ظهور، نه یک امر اعتباری بلکه یک حقیقت عرفیه و طبعیه است، و اعتبار شخص هیچ دخالتی در نحوه تکوّن و تشکّل آن ندارد.

روی این اصل، چنانچه قبلاً راجع به اسکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قد مشرکین را در مسجدالنبی گذشت، و هم‌چنین شخص مشرک به روایت ابوهریره، و كذلك دخول مشرکین حتی پس از نزول این آیه در مسجدالحرام و ایراد مباحثات کلامیه توسط حضرات معصومین علیهم السّلام با ملحدین در مسجدالحرام، من حیث المجموع این ظهور را برای مخاطبین تداعی می‌کند که: مقصود از نجاست، نجاست ظاهری نمی‌باشد، بلکه کدورت باطنی و نفسی مراد است.

روایاتی دالّ بر مناظره ائمه علیهم السّلام با

کفار و زنادقه در مساجد

از جمله روایاتی که دلالت دارد ائمه معصومین علیهم السّلام با کفار و زنادقه در مساجد، به خصوص در مسجدالحرام می‌نشستند و مناظره می‌کردند:

۱. روایتی است که در احتجاج، جلد دوم،

صفحه ۳۳۴ چنین آورده است:

عن هشام بن الحکم قال: «کان زنديق بمصر يبلغه عن أبي عبد الله عليه السلام علم، فخرج إلى المدينة ليُنَاطِرَهُ، فلم يُصَادِفْهُ بِهَا؛ و قيل: "هو بمكّة." فخرج إلى مكّة - ونحن مع أبي عبد الله عليه السلام - فانتَهَى إِلَيْهِ و هو في الطّوافِ، فدنا منه و سلّم. فقال له أبو عبد الله: "ما اسمك؟" قال: "عبد المَلِكِ." قال: "فما كُنيتُك؟" قال: "أبو عبد الله."

قال أبو عبد الله عليه السلام: "فَمَنْ ذا المَلِكِ الَّذِي أَنْتَ عَبْدُهُ؛ أَمِنْ مُلُوكِ الأَرْضِ، أَمْ مِنْ مُلُوكِ السَّمَاءِ؟! و أَخْبِرْنِي عَنْ ابْنِكَ، أَعْبُدُ إِلَهَ السَّمَاءِ أَمْ عَبْدُ إِلَهِ الأَرْضِ؟! فَسَكَتَ. فقال أبو عبد الله عليه السلام: "قُلْ!" فَسَكَتَ.

فقال: "إِذَا فَرَعْتُ مِنَ الطّوافِ فَأَتَيْتُنا!" فلما فَرَغَ أبو عبد الله عليه السلام من الطّوافِ أتاه

٢. احتجاج، جلد ٢، صفحه ٣٥٤:

و عن حفص بن غياث، قال: «شَهِدْتُ المسجد الحرام و ابنُ أبي العوّاءِ يسألُ أبا عبد الله عليه السّلام عن قوله تعالى: ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ...﴾» ^٢

٣. روایت ارشاد، طبع آل البيت، جلد ٢،

صفحه ١٩٩:

أخبرني أبو القاسم جعفر بن محمد القمي ...، عن العباس بن عمرو الفقيمي: «إن ابن أبي العوّاء و ابن طالوت و ابن الأعمى و ابن المقفع في نفرٍ من الزنادقة كانوا مجتمعين في الموسم بالمسجد الحرام، و أبو عبد الله جعفر بن محمد عليها السّلام فيه - إلى آخر الحديث» ^٣

^١ ترجمه: «از هشام بن حکم روایت شده است که گفت: در مصر زندیقی می زیست که علومی از امام صادق علیه السّلام به او رسیده بود، لذا از دیار خود رهسپار مدینه شد تا با آن حضرت مناظره کند؛ اما آن حضرت را در مدینه نیافت، و به او گفته شد که: حضرت به مکه مشرف شده اند. پس عازم مکه شد. ما با امام صادق علیه السّلام بودیم که او آن حضرت را در حال طواف یافت؛ پس نزدیک شد و سلام کرد. حضرت فرمودند: «اسمت چیست؟» گفت: «عبدالملک». فرمودند: «کنیهات چیست؟» گفت: «أبو عبد الله.»

امام صادق علیه السّلام فرمودند: «این ملک که تو بنده او هستی، از ملوک زمین است یا از ملوک آسمان؟! و نیز از فرزندان به من خبر بده که بنده پروردگار آسمان است یا بنده پروردگار زمین؟!» او ساکت شد. پس امام صادق علیه السّلام دوباره فرمودند: «بگو!» باز سکوت کرد.

حضرت فرمودند: «وقتی از طواف فارغ شدم به نزد ما بیا.» هنگامی که حضرت از طواف فارغ شدند، نزد حضرت آمد و در مقابل حضرت نشست و ما نیز در اطراف حضرت جمع شده بودیم؛ سپس حضرت فرمودند - الخ. (محقق)

^٢ سوره نساء (٤) آیه ٥٦. ترجمه:

«از حفص بن غیاث نقل شده است که گفت: «در مسجد الحرام حاضر بودم که ابن ابی العوّاء از امام صادق علیه السّلام راجع به این آیه شریفه سؤال می کرد: ﴿هرگاه پوست بدن آنان بسوزد، پوست دیگری جایگزین آن می کنیم که عذاب خداوند را بچشند.﴾» (محقق)

^٣ ترجمه: «ابو القاسم جعفر بن محمد قمی از ...، از عباس بن عمرو فقیمی به من خبر داد که:

«ابن ابی العوّاء و ابن طالوت و ابن الاعمی و ابن مقفع در جمعی از زنادقه در

۴. روایات و اخباری که دلالت بر مناظرات

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام با اهل کتاب در

مسجد مدینه دارد. از جمله در کتاب

بحار الانوار، جلد ۱۰، از کتاب

موسم حج در مسجدالحرام با یکدیگر جمع شده بودند و امام صادق
علیه السّلام نیز در مسجدالحرام حضور داشتند. « - الی آخر الحدیث. »
(محقق)

احتجاج، صفحه ۵۲، باب سوّم:

رُوى أَنَّهُ وَفَدَ وَفَدَ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ إِلَى الْمَدِينَةِ عَلَى عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ، وَفِيهِمْ رَاهِبٌ مِنْ رُهْبَانِ النَّصَارَى، فَأَتَى مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ....
فَقَامَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَاتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنِ دَارِهِ مَعَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ. فَقَامَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَجَ وَمَعَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ. فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ عَلِيًّا كَبَّرُوا اللَّهَ وَحَمَدُوا اللَّهَ وَقَامُوا إِلَيْهِ بِأَجْمَعِهِمْ. فَدَخَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَسَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: «أَيُّهَا الرَّاهِبُ! سَأَلْتُكَ، فَإِنَّهُ صَاحِبُكَ وَبُعَيْتُكَ! ...»^۱

و از جمله در همان کتاب، حدیث سیزدهم:

ابن عَقْدَةَ ... عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْمُؤَدَّبِ، عَنْ أَبِيهِ وَكَانَ مُؤَدَّبًا لِبَعْضِ وُلْدِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: «لَمَّا تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، دَخَلَ الْمَدِينَةَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ دَاوُدَ عَلَى دِينِ الْيَهُودِيَّةِ، فَرَأَى السَّكَّكَ خَالِيَةً؛ فَقَالَ لِبَعْضِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ: "مَا حَالُكُمْ؟" ... فَقَالُوا لَهُ: "إِنْتَظِرْ قَلِيلًا!" وَأَقْبَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْضِ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا لَهُ: "عَلَيْكَ بِالْفَتَى!" فَقَامَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ، قَالَ لَهُ: "أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟!"

^۱ الإحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۵. ترجمه:

«روایت شده که در زمان ابی بکر گروهی از سرزمین روم وارد مدینه شدند و در میان آنان راهبی از راهب های نصاری بود. راهب به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و سلم آمد ...»

پس سلمان فارسی - رضی الله عنه - برخواست و به نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و حضرت در صحن خانه اش با امام حسن و امام حسین علیهم السلام نشسته بودند، و داستان را برای ایشان بازگو کرد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاستند و با امام حسن و امام حسین علیهم السلام خارج شده و به مسجد آمدند. همین که مردم علی علیه السلام را دیدند تکبیر گفته و حمد خداوند را بجا آوردند و همگی به سوی او شتافتند. حضرت وارد مسجد شده و نشستند. پس ابوبکر به راهب گفت: "ای راهب، از این مرد سؤال کن که او مصاحب تو، و همان کسی است که تو می خواستی!" (محقق)

۵. کذلک اخبار و روایاتی که حاکی از ورود

اهل کتاب و مشرکین به مسجد رسول خدا در

مدینه می باشد؛ چنانچه بعضی جواز دخول آنان

را به استناد آیه شریفه: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ

أَسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾^۲، جایز

می دانند، و عدم جواز دخول را به جهت غرض

و داعی دنیوی می شمارند.

و محصل کلام آنکه: با توجه به روایات

مذکوره و قرائن و شواهد بر مسئله، به نظر

می رسد علت عدم رواج دخول مشرکین و

اهل کتاب به مسجد الحرام صرفاً به جهت تعظیم

و تفضیم و احترام آن مکان مقدس بوده است، و

^۱ الغیبة، نعمانی، ص ۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۲. ترجمه:

«ابی ایوب مؤدب که مربی بعضی از فرزندان امام صادق علیه السلام بوده است از پدرش نقل می کند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وفات نمود، مردی از فرزندان حضرت داوود علی نبینا و آله و علیه السلام وارد مدینه شد و کوچه ها را خالی یافت، پرسید: «چه شده است؟» ...

گفتند: «اندکی صبر کن.» امیرالمؤمنین علیه السلام از یکی از درهای مسجد وارد شده و نزدیک آمدند. مردم گفتند: «به نزد این جوان برو.» پس برخاست و به نزد حضرت آمد، وقتی به حضرت نزدیک شد عرض کرد: «تو علی بن ابی طالب هستی؟!...» (محقق)

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۶. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۹۲:

«و اگر یک نفر از مشرکین به تو پناه آورد، تو او را پناه بده تا گفتار خدا را بشنود! و سپس او را به مأمنش (محل امن و امان و سکون خاطر، و دوری از خاطرات نفسانی و شیطانی، و حرم خدا) برسان و واصل گردان! این به جهت آن است که ایشان جماعتی هستند که نمی دانند.»

إلاّ نفس دخول، مانع و رادعی نداشته است.

و اماّ مطلب پنجم اینکه: با توجه به مطالب

گذشته و عدم ظهور آیه شریفه در نجاست ظاهری و

یا حدّ اقل شکّ در انعقاد ظهور، اصل بر طهارت آنها

و عدم اجتناب از ملاقات با آنها می باشد؛ مگر اینکه

دلیل خاص از سنّت، مؤید قذارت ظاهری گردد.

بنابراین، حکم به اجتناب و عدم اقتراب مشرکین به

مسجد الحرام،

صرفاً براساس عدم امضا و رضایت شارع به

اختلاط و رفت و آمد و حشرونشر با آنها می باشد، و در

این مسئله جای تردیدی وجود ندارد؛ چنانچه از مفاد

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۱،

می توان این معنا را استنباط نمود. و الله العالم.

اقوال اهل سنت در نجاست ظاهری و نجاست

ذاتی مشرکان

و اما در اهل سنت، بسیاری از آنها قائل به

نجاست ظاهری مشرکین و غیر مشرکین، از این

آیه شریفه هستند؛ و افرادی نیز قائل به طهارت

آنها می باشند.

فخر رازی^۲ و ابن رشد^۳ و ابن حزم اندلسی^۴ از

جمله قائلین به نجاست ذاتی مشرکان می باشند.

و اما از جمله قائلین به طهارت ذاتی مشرکان

می توان به افراد زیر اشاره نمود:

(۱) عبدالرحمن الجزیری در کتاب الفقه علی

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۳۳:

«و اگر شما خوف و هراسی از تنگ دستی و عائله مندی دارید، پس به زودی خداوند اگر بخواهد شما را از فضل خود غنی و بی نیاز می گرداند.»

^۲ التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۱۶، ص ۲۱.

^۳ بدایة المجتهد، ج ۱، ص ۲۷.

^۴ المحلّی، ج ۱، ص ۱۲۹.

المذاهب الأربعة؛ وی در جلد ۱، صفحه ۶

می گوید:

و الأشياء الطاهرة كثيرة؛ منها الإنسان، سواء كان حياً أو ميتاً؛ كما قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ

كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۱. أمّا قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ

نَجَسٌ﴾^۲، فالمراد به النجاسة المعنوية التي حَكَمَ بها الشارع، وليس المراد أن ذات

المشرك نجسة كنجاسة الخنزير.^۲

(۲) هم چنین ابو حامد محمد غزالی در کتاب

وجیز؛^۳

(۳) و ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری

بشرح صحيح البخاری، قائل به طهارت

انسان اند.

(۴) كذلك بدرالدین عینی؛ وی در عمدة

القاری فی شرح صحيح البخاری، جلد ۳، صفحه

۲۴۰ می گوید:

^۱ سورة إسرائ (۱۷) آیه ۷۰.

^۲ الفقه على المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت عليهم السلام، ج ۱، ص

۶۴. ترجمه:

«اشياء طاهر و پاک فراوان اند؛ از جمله آنها انسان

است، چه زنده باشد یا مرده، همان گونه که خداوند

متعال می فرماید: ﴿همانا بنی آدم را گرامی داشتیم.﴾

أمّا منظور از نجاست در این آیه شریفه که می فرماید: ﴿مشرکین نجس

هستند.﴾ نجاست معنویّه است که شارع مقدس، آن را بیان نموده است؛ نه

اینکه مراد این باشد که ذات مشرکین همانند خوک، نجس باشد. «(محقق)

^۳ الوجیز، ج ۱، ص ۱۱۱.

^۴ فتح الباری، ج ۱، ص ۳۳۴.

۵) علامه آلوسی در تفسیر روح المعانی، جلد

۱۰، صفحه ۷۶ می گوید:

اکثر فقها قائل به طهارت ذاتی مشرکان

می باشند.^۲

اینها جمله‌ای از قائلین به نجاست و طهارت

ذاتی مشرکان، از اهل سنت می باشند.

و اما از خاصه و علمای شیعه، ظاهراً جمیع

آنها بر نجاست ذاتی مشرکان اتفاق نظر دارند.

^۱ ترجمه: «انسان زنده، نجس العين نیست.» (محقق)

^۲ روح المعانی، ج ۵، ص ۲۶۹.

فصل چهارم: ادله فقهای شیعه بر نجاست ذاتی مشرکین، و نقد آن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

استدلال به آیه ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ بر

نجاست ذاتی مشرکین، و اشکالات آن

حال باید به ذکر ادله فقهای شیعه در نجاست

ذاتی مشرکان و حدود قوت و ضعف ادله بر

اثبات مطلوب پرداخت.

دلیل اوّل: عبارت از آیه شریفه ﴿إِنَّمَا

الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ می باشد:

الف) یا به تقریر اینکه: «نَجَسٌ» (بافتح) مصدر

است و «ذو» محذوف؛ پس معنا و مراد آیه این است:

«إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ ذُو نَجَسٍ.»

اشکال بر استدلال به اینکه: در این صورت،

آیه ممکن است هم دلالت بر نجاست ذاتی کند

و هم ممکن است نجاست عرضی را شامل

گردد، زیرا به واسطه مباشرت با نجاسات و اکل

لحوم خنزیر و شرب خمر دارای نجاست عرضی

هستند؛ مندفع است:

اولاً: اگر مقصود نجاست عرضی باشد، دیگر
تخصیص آیه به مشرکان و عدم ذکر یهود و
نصاری و غیره در قرآن، وجهی نخواهد داشت.
ثانیاً: اندراج جمیع مشرکان تحت عنوان
نجاست به واسطهٔ مباشرت با

نجاسات، محلّ ایراد است؛ زیرا چه بسا آنها پس از مباشرت با آب، خود را تطهیر و قذارت را از خود سلب می نمودند - کما اینکه به طور متعارف این معنا معروف و مشهود است - و حتّی بسیاری از آنان ممکن است از این جهت جلوتر از مسلمین و پاک تر از آنها باشند.^۱ و عدم اعتنا و توجّه عدّه‌ای از مشرکین نسبت به قذارت نجاسات و اشمال بر نجاستِ عرضی، موجب سریان حکم به همه آنها نخواهد شد، حتّی اگر اکثر آنان نیز اهتمامی به طهارت و رفع قذارت ظاهری نداشته باشند.

نکته دیگر اینکه حکم به نجاست در آیه شریفه مترتب بر وصف شرک است، نه بر اختلاط با مسکّر و یا لحم خنزیر و غیره؛ و اگر مقصود شارع از ترتّب، نه عنوان شرک بلکه عدم احتراز از نجاسات می بود، چرا این مسئله را با عنوان شرک ذکر کرده است، درحالی که غیر

^۱ قریب به این مضمون را مرحوم شیخ محمدحسن در جواهر، ج ۶، ص ۴۲ ذکر کرده است: «علی أنّ النّجاسة اللّغوئیة مع منع تحقّقها فی المترفین منهم لیست من الوظائف الرّبانیة.»

ایشان با این عبارت می خواهند بفرمایند که: مترفین از مشرکین، و به عبارت دیگر، اهل آداب و رسوم از آنها دائماً با آب، خود را تمیز و تطهیر می نمایند و قذارت ظاهری بر بدن آنان نمی باشد.

مشرکین نیز ابائی از اکل لحم خنزیر و یا شرب مسکرات و غیره ندارند؟! فلماذا ذکر وصف در اینجا لغو خواهد بود؛ فتنه.

ب) و یا به تقریر اینک: مقصود، مبالغه در قذارت است از باب «زیدٌ عدلٌ».

و در هر دو صورت، احتمال دلالت آیه بر نجاست ذاتی مشرکان می رود؛ اما قطعاً نمی توان مراد از آیه را نجاست عرضی آنها دانست. و هم چنین احتمال دلالت آیه بر قذارت نفسی، به قوّت خود باقی خواهد بود.

اتّفاق فقهای شیعه بر نجاست ذاتی مشرکان، و

عدم توضیح آن

فقهای شیعه در تمسّک به آیه بر نجاست ذاتی مشرکان، متّفق النّظر بوده و هیچ توضیحی را بر آن مترتّب نکرده اند.

مرحوم صاحب جواهر، در جلد ۶، صفحه

۴۱، از طبع جدید می گوید:

العاشر: الکافر، إجماعاً فی التّهذیب و الانتصار و الغنیة و السّرائر و المّتهی

و غيرها و ظاهر التذکرة، بل في الأول من المسلمين. لكن لعلّه يريد النجاسة في الجملة، لنص الآية الشريفة؛ وإن كانت العامة يُؤوّلونها بالحكميّة، لا العينية. نعم، هي كذلك عندنا من غير فرق بين اليهود و النصارى و غيرهم - كما هو صريح معقد إجماع المرتضى و ظاهر غيره بل صريحه - و لا بين المشرك و غيره و لا بين الأصل و المرتد؛ و لعل ما عن غريّة المفيد من الكراهة في خصوص اليهود و النصارى يُريد بها الحرمة، كما يُؤيّدُه اختيارُه لها في أكثر كتبه على ما قيل، و عدم معروفية حكاية خلافه كقول الإجماع من تلامذته، مع أنّه المؤسس للمذهب¹.

ملاحظه می شود که ایشان مدعی اجماع

می باشند، و حتی بین مشرک و یهود و نصاری فرقی از جهت نجاست، قائل نمی باشند. و حتی کلام شیخ مفید را مبنی بر طهارت اهل کتاب که از لفظ کراهت استفاده می شود، تأویل نموده و کراهت را حمل بر حرمت می نمایند!! اما صرف نظر از توجیه و تأویل مذکور، ادعای ایشان در مورد اجماع بر نجاست مشرک، قابل قبول

¹ ترجمه: «دهم: کافر است، بنابر اجماعی که در تهذیب و انتصار و غنیه و سرائر و منتهی و غیر آن وجود دارد، و از ظاهر عبارات تذکره نیز به دست می آید؛ بلکه مسلمین صدر اسلام نیز بر این مطلب اجماع داشته اند. اما شاید منظور ایشان از نجاست، نجاست فی الجملة باشد، به دلیل نصّ آیه شریفه؛ اگرچه عامّه نجاست را در آیه شریفه به نجاست حکمیّه تأویل می کنند، نه نجاست عینیّه.

بله، نجاست در نزد ما شیعیان نجاست عینیّه است و تفاوتی بین یهود و نصاری و غیر آنان وجود ندارد - کما اینکه صریح معقد اجماع سیّد مرتضی و ظاهر عبارات دیگران بلکه صریح عباراتشان بر آن دلالت دارد - و بین مشرک و غیر مشرک و کافر اصلی و مرتد نیز تفاوتی وجود ندارد.

و چه بسا منظور شیخ مفید از کراهتی که راجع به خصوص یهود و نصاری در کتاب غریّه ذکر نموده اند، همان حرمت باشد. و مؤید این مطلب این است که ایشان در اکثر کتب دیگرشان، بنابر آنچه نقل شده، حرمت را اختیار کرده اند و هم چنین فتوای بر خلاف نجاست از ایشان معروف نیست؛ چنان که از تلامذّه ایشان اجماع بر نجاست نقل شده است، و اگر فتوای بر خلاف نجاست از شیخ مفید که مؤسس مذهب است بوده باشد، نقل چنین اجماعی معنا نداشت.» (محقق)

می باشد. ولی چنانچه خود ایشان

متذکر گشته‌اند، این اجماع مبنی بر استفاده
نجاست از آیه شریفه است؛ و به عبارت دیگر،
اجماع مدرکی خواهد بود نه کشفی. صاحب مفتاح
الکرامه گوید:

و الکافر، مُشْرَکاً أو غَیْرَهُ، ذَمِّیّاً أو غَیْرَهُ.^۱

ایشان جمیع اقسام کافر را در ردیف نجاسات
ذکر کرده است و از آنجا که ظاهراً در مسئله
خلافی بین فقهای امامیه وجود ندارد، بنابراین
ذکر اقوال فقها در مورد مشرک، موجب اطاله
کلام و خروج از وضع رساله خواهد بود. آنچه
در اینجا لازم الذکر می‌نماید، تمسک همه آنان به
مفاد آیه شریفه و استفاده ظهور آن در نجاست
اصطلاحی می‌باشد؛ و همان‌طور که مسبق
گشت، آیه از این نظر در افاده مقصود، قاصر و
قرائن حال و مقام مؤید عدم افاده می‌باشند.

^۱ مفتاح الکرامه، ج ۲، ص ۳۵. ترجمه:

«و از موارد نجاست، کافر است چه مشرک باشد یا غیر مشرک، و چه ذمی
باشد و یا غیر آن.» (محقق)

استدلال به روایات باب، و اشکالات آنها

دلیل دوّم: روایات وارده در باب و کیفیت دلالت آنها می باشد.

ناگفته نماند روایات وارده از معصومین علیهم السّلام، هم از جهت سند و هم از جهت دلالت در مراتب مختلف قرار دارند، به نحوی که طریق استفاده را مشکل و راه اجتهاد را دشوار نموده است؛ حتی فقیهی همچون صاحب جواهر الکلام که حکم به نجاست مشرکین و اهل کتاب را در ابتدای بحث از زمره بدیهیات و ضروریات مذهب می شمارد و بحث و نقاشی را در این موضوع تطویل بلاطائل می پندارد، در آخر بحث، روایات طهارت را از هر حیث مقدم بر روایات نجاست می شمارد و صرفاً به جهت انعقاد اجماع آنها را طرح، و حکم به نجاست مشرکین و اهل کتاب می دهد.

اینک ما به بررسی روایات پرداخته و جایگاه هر دسته را مشخص، و نتیجه را به عون و قوه الهی مبرهن می نماییم.

روایاتی در نص یا ظهور بر طهارت اهل کتاب

و غیره

دسته اوّل: روایاتی است که نص بر طهارت و یا ظهور کافی در طهارت اهل کتاب و غیره

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ معاويةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: «كُنْتُ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمْتُ، فَقُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عَلَى دِينِ النَّصْرَانِيَّةِ فَأَكُونُ مَعَهُمْ فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ وَ أَكُلُ مِنْ آئِنَتِهِمْ؟ فَقَالَ لِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَيُّكُلُونَ لَحْمَ الْخَنزِيرِ؟» قُلْتُ: لَا. قَالَ: «لَا بَأْسَ.»^۱

این روایت به طریق دیگر نیز روایت شده

است.^۲

در این روایت صحیح‌السند، امام علیه السلام تصریح بر طهارت اهل کتاب دارد و مانع از اختلاط با آنان را صرفاً خوردن گوشت خوک می‌داند، و در غیر این صورت هیچ اشکالی در اختلاط و صرف غذا در ظرف‌های آنان، و به عبارت دیگر هم‌غذا شدن با آنان نمی‌بیند. و اگر اهل کتاب دارای نجاست ذاتی می‌بودند، قطعاً ظرف‌های آنان به واسطه تماس با دست، نجس می‌شد و اختلاط با آنان طبعاً حرام می‌گردید.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ... عَنْ معاويةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الثِّيَابِ السَّابِرِيَّةِ يَعْمَلُهَا الْمَجُوسُ، وَ هُمْ أَحْبَابٌ وَ هُمْ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَ نَسَأُوهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، أَلْبَسُهَا وَ لَا أَعْسِلُهَا وَ أَصَلِّي فِيهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ!» قَالَ معاويةُ: «فَقَطَعْتُ لَهُ قَمِيصًا وَ خِطَّتُهُ وَ قَتَلْتُ لَهُ إِزَارًا وَ رِدَاءً مِنَ السَّابِرِيِّ، ثُمَّ بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْهِ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ؛ فَكَانَتْهُ عَرَفَ مَا أُرِيدُ، فَخَرَجَ بِهَا إِلَى الْجُمُعَةِ.»^۳

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۱۷. ترجمه:

«زکریا بن ابراهیم نقل می‌کند: من نصرانی بودم و اسلام آوردم، به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خانواده من نصرانی هستند آیا من با آنان در یک خانه زندگی کنم و در ظروف آنان غذا بخورم؟ حضرت فرمودند: «آیا گوشت خوک می‌خورند؟» گفتم: نه. فرمودند: «اشکالی ندارد.» (محقق) ^۲ المحاسن، ج ۲، ص ۴۵۳.

^۳ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۱۸. ترجمه:

«معاویة بن عمّار روایت می‌کند: از امام صادق علیه السّلام در مورد لباس سابری که مجوس آن را می‌بافند در حالی که جنب هستند و شراب می‌خورند، و زنانشان نیز به همین کیفیت و با همین حالت خبثت آن را می‌بافند، پرسیدم که، آیا می‌توانم این لباس را بدون اینکه بشویم، بپوشم و با آن نماز بخوانم؟ حضرت فرمودند: «آری.»

معاویة گفت: من از همان پارچه سابری مقداری را بریدم و برای آن حضرت پیراهن و شلوار و ردایی دوخته، و در روز جمعه هنگامی که آفتاب بالا آمده بود برای حضرت فرستادم. گویا حضرت مقصود مرا متوجّه شده، و با همان لباس برای نماز جمعه خارج شدند.» (محقق)

المُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِي الثِّيَابِ الَّتِي يَعْمَلُهَا الْمَجُوسُ وَ النَّصَارَى وَ الْيَهُودُ."»^١

٤. و بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَفْذَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَمِيلِ بْنِ عِيَّاشٍ، عَنْ أَبِي عَلِيِّ الْبِزَّازِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الثَّوْبِ يَعْمَلُهُ أَهْلُ الْكِتَابِ، أَصَلِّي فِيهِ قَبْلَ أَنْ يُغْسَلَ؟ قَالَ: "لَا بَأْسَ، وَ أَنْ يُغْسَلَ أَحَبُّ إِلَيَّ."»^٢

٥. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ سَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «قُلْتُ لَهُ: الطَّيْلَسَانُ يَعْمَلُهُ الْمَجُوسُ، أَصَلِّي فِيهِ؟ قَالَ: "أَلَيْسَ يُغْسَلُ بِالْمَاءِ؟" قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: "لَا بَأْسَ." قُلْتُ: الثَّوْبُ الْجَدِيدُ يَعْمَلُهُ الْحَائِكُ، أَصَلِّي فِيهِ؟ قَالَ: "نَعَمْ!"»^٣

٦. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ ثَوْبِ الْمَجُوسِيِّ: «أَلْبَسَهُ وَ أَصَلِّي فِيهِ؟ قَالَ: "نَعَمْ!"»

^١ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٥١٩. ترجمه:

«معلی بن خنیس روایت می‌کند: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: "نماز خواندن در لباسی که مجوس و نصاری و یهود می‌بافند و می‌دوزند، اشکالی ندارد."» (محقق)

^٢ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٥١٩. ترجمه:

«أبي علي بزّاز از پدرش نقل می‌کند که گفت: از جعفر بن محمد علیهما السلام راجع به لباسی که اهل کتاب آن را می‌بافند و می‌دوزند، سؤال کردم که آیا قبل از اینکه شسته شود می‌توانم در آن نماز بخوانم؟ فرمودند: "اشکالی ندارد؛ اما اگر شسته شود، در نزد من محبوب‌تر است."» (محقق)

^٣ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٥١٩. ترجمه:

«أبي بصير روایت می‌کند: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آیا در طیلسانی که به دست مجوس ساخته می‌شود، نماز بخوانم؟ فرمودند: "آیا با آب شسته نمی‌شود؟" عرض کردم: بله. فرمودند: "اشکالی ندارد." گفتم: آیا در لباس جدیدی که بافنده می‌بافد (و هنوز شسته نشده است) نماز بخوانم؟ فرمودند: "بله."» (محقق)

قال: قُلت: يَشْرَبُونَ الخمرَ! قال: "نعم، نحن نَشْتَرِي الثيابَ السَّابِرِيَّةَ فنَلْبَسُهَا ولا نَغْسِلُهَا."^١

٧. عبدالله بنُ جعفرٍ في قُرْبِ الإسناد، عن عبدالله بنِ الحسنِ، عن جَدِّهِ عَلِيِّ بنِ جعفرٍ، عن

أخيه، قال: «سَأَلْتَهُ عن ثيابِ اليَهُودِ والنَّصارَى، أينا مُ عليها المسلمُ؟ قال: "لا بَأْسَ."^٢

٨. أحمدُ بنُ عَلِيِّ بنِ أَبِي طالِبِ الطَّبْرَسِيِّ في الاحتِجاجِ، عن مُحَمَّدِ بنِ عبدالله بنِ جعفرٍ

الحميرِيِّ، أَنَّهُ كَتَبَ إلى صاحِبِ الزَّمانِ عليه السَّلَامُ: «عندنا حاكَةٌ مجوسٌ، يَأْكُلُونَ الميتَةَ و

لايغتَسِلُونَ من الجنابةِ و يَنسِجونَ لنا ثياباً؛ فهل تجوزُ الصَّلَاةُ فيها من قَبْلِ أن تُغسَلَ؟» فَكَتَبَ

إليه في الجوابِ: «لا بَأْسَ بالصَّلَاةِ فيها.»^٣

٩. و عنه (مُحَمَّدُ بنِ أحمدِ بنِ يحيى) عن أحمدَ بنِ مُحَمَّدِ، عن إبراهيمِ بنِ أبي محمودٍ قال: «قُلت

للرُّضا عليه السَّلَامُ: الجاريةُ النَّصْرانيَّةُ تُخَدِّمُكَ و أنت

^١ وسائل الشَّيعة، ج ٣، ص ٥٢٠. ترجمه:

«أبي جميله نقل می کند: از امام صادق علیه السَّلَام راجع به لباس مجوسی پرسیدم که آیا آن را بپوشم و در آن نماز بخوانم؟ فرمودند: "بله." گفتم: اینها شراب می خورند! فرمودند: "بله، ما لباس سابری را می خریم و می پوشیم و نمی شویم."» (محقق)

^٢ وسائل الشَّيعة، ج ٣، ص ٥٢٠. ترجمه:

«علی بن جعفر علیه السَّلَام نقل می کند: از امام موسی بن جعفر علیهما السَّلَام راجع به لباس یهود و نصاری پرسیدم که آیا مسلمان می تواند با این لباس ها بخوابد؟ فرمود: "اشکالی ندارد."» (محقق)

^٣ وسائل الشَّيعة، ج ٣، ص ٥٢٠. ترجمه:

«در کتاب احتجاج آمده است که مُحَمَّد بن عبدالله بن جعفر حمیری برای امام زمان علیه السَّلَام نامه ای نوشت که: "در نزد ما بافندگان مجوسی هستند که گوشت مردار می خورند و غسل جنابت نمی کنند و برای ما لباس می بافند. آیا نماز خواندن در این لباس ها قبل از شست و شوی آنها جایز است؟" حضرت در جواب نوشتند: "نماز خواندن در این لباس ها اشکالی ندارد."» (محقق)

کیفیت دلالت روایات بر طهارت ذاتی

اهل کتاب، با وجود نجاست عرضی آنها

در این روایت تصریح بر طهارت اهل کتاب

است؛ زیرا:

اولاً: اگر مقصود از خدمت، صرف اختلاط

بدون تماس دست نصرانیّه با اشیاء منزل و سریان

رطوبت باشد، دیگر کلام آن حضرت که می فرمایند:

«اشکالی ندارد؛ او دستش را می شوید» معنا ندارد.

و ثانیاً: اینکه راوی، سؤال از سریان نجاست

را منحصر به عدم وضو و بقای بر جنابت قرار داده

است، معلوم می شود که در ارتکاز اصحاب و

مسلمین در آن زمان، طهارت اهل کتاب امری مسلم

و قطعی بوده است، و الا چه دلیلی دارد که با وجود

نجاست ذاتی آنها، سؤال از نجاست عرضی که

مشکوک الوجود است بشود؟

و ثالثاً: اینکه امام علیه السّلام می فرماید: «او

دستش را می شوید» بنابر فرض نجاست ذاتی

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۲. ترجمه:

«ابراهیم بن اَبی محمود می گوید: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: کنیز

نصرانی به شما خدمت می کند و شما نیز می دانید که او نصرانی است، وضو

نمی گیرد و غسل جنابت نیز نمی کند؟! حضرت فرمودند: «اشکالی ندارد؛

دستانش را می شوید.» (محقق)

اهل کتاب، امر را مشکل تر و أسوءً حالاً می نماید، و به عبارت دیگر، عذر بدتر از گناه خواهد بود؛ زیرا به مجرد تماس با آب، نجاست به اشیاء مجاور سرایت نموده و تمام زندگی امام را فرا خواهد گرفت.

لذا با توجه به مطالب فوق، می توان حکم به طهارت اهل کتاب را از این روایت صحیحه، قطعی و مسلم دانست.

۱۰. محمد بن الحسن، بإسناده عن سعد، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن سنان قال: «سأل أبي أبا عبدالله عليه السلام وأنا حاضر: إنني أعييرُ الدَّمِيَّ ثوبِي، و أنا أعلمُ أَنَّهُ يَشْرَبُ الخمرَ و يأكلُ لحمَ الخنزيرِ،

فیرُدَّهُ عَلَيَّ، فَأَغْسَلُهُ قَبْلَ أَنْ أُصَلِّيَ فِيهِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «صَلِّ فِيهِ وَلَا تَغْسِلُهُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ؛ فَإِنَّكَ أَعْرَتَهُ إِيَّاهُ وَهُوَ طَاهِرٌ، وَلَمْ تَسْتَيْقِنْ أَنَّهُ نَجَسَهُ، فَلَا بَأْسَ أَنْ تُصَلِّيَ فِيهِ حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّهُ نَجَسَهُ.»^۱

در این روایت گرچه مفاد، تصریح بر طهارت

– مانند روایت سابق – نیست، الا اینکه ظهور در

طهارت اهل کتاب به دو وجه قوی می نماید:

اول اینکه: بر حسب استعمال متعارف لباس و

اقتراب با رطوبت بدن و یا رطوبت خارجی، اگر

نگویم قطعاً تماس مُسری با بدن کتابی حاصل می شود،

لأقلّ ظنّ غالبٍ رافعِ اصلِ در اینجا محقق می باشد.

چه اینکه همان طور که مرجّح است، جریان اصل در

صورت احتمال تبدّل موضوع، تا جایی محکم است که

ظنّ متآخّم به علم – که همان علم عادی عرفی است – در

بین نباشد؛ و إلاّ از جریان اصل ممانعت می کند. کما

حُقِّقَ فِي مَحَلِّهِ.

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۲۱. ترجمه:

«عبدالله بن سنان می گوید: پدرم از امام صادق علیه السلام در حالی که من نیز حاضر بودم، پرسید: من لباسم را به شخص ذمی عاریه می دهم و می دانم که شراب می نوشد و گوشت خوک می خورد. او پس از مدتی لباس را به من برمی گرداند؛ آیا قبل از اینکه در آن نماز بخوانم آن را بشویم؟ حضرت فرمودند: «در آن لباس نماز بخوان، و به خاطر اینکه به ذمی امانت دادی آن را نشوی. چراکه وقتی تو لباس را به او امانت دادی، طاهر بود و یقین نداری که او آن را نجس کرده باشد؛ پس تا وقتی یقین نکردی که او آن را نجس کرده است، اشکالی ندارد در آن لباس نماز بخوانی.» (محقق)

دوم اینکه: راوی با وجودی که علم به احراز
مورد در خصوص اهل کتاب دارد، سؤال از امام را
درباره اکل خنزیر و شرب خمر قرار داده است؛ و
عدم سؤال از نجاست ذاتی اهل کتاب، ناشی از
ارتکاز مسلمین بر عدم نجاست ذاتی آنها بوده است.

۱۱. محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن العلاء بن
رزین، عن محمد بن مسلم قال: «سألت أبا جعفر عليه السلام

عن آيَةِ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَالمَجُوسِ، فَقَالَ: «لَا تَأْكُلُوا فِي آيَتِهِمْ، وَ لَا مِنْ طَعَامِهِمُ الَّذِي يَطْبُخُونَ، وَ لَا فِي آيَتِهِمُ الَّتِي يَشْرَبُونَ فِيهَا الخَمْرَ.»^۱

در این روایت، گرچه صدر آن نهی از مباشرت با ظروف اهل کتاب است، الا اینکه در ذیل اختصاص اجتناب را به ظروفی که مُعَدَّ برای شرب خمر است، داده است. و در غیر این صورت، تفصیل بین ظروفی که در آن غذا می‌خورند و یا شراب، دیگر موردی نمی‌داشت. و لذا می‌توان این روایت را از جمله روایاتی که ظهور در طهارت اهل کتاب دارند، به حساب آورد.

۱۲. و عنه، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن يحيى الكاهلي قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قوم مسلمين يأكلون و حَصَرَهُم رَجُلٌ مجوسِيٌّ، أيدعونه إلى طعامهم؟ فقال: «أما أنا فلا أوأكل المجوسِيَّ، و أكره أن أحرّم عليكم شيئاً تصنعونه في بلادكم.»^۲

دلالت بسیاری از این روایات بر کراهت تماس

با اهل کتاب

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۱۹. ترجمه:

«محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به ظروف اهل ذمه و مجوس پرسیدم، فرمودند: ”در ظرف‌های آنها غذا نخورید، و از غذایی که می‌پزند نیز نخورید، و از ظروفی که در آنها شراب می‌خورند نیز نخورید!“» (محقق)

^۲ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۱۹. ترجمه:

«عبدالله بن یحیی‌ای کاهلی گفت: از امام صادق علیه السلام راجع به عده‌ای مسلمان که در حال غذا خوردن هستند و شخصی مجوسی در نزد آنان حاضر می‌گردد، پرسیدم که آیا او را به غذای خود دعوت کنند؟ حضرت فرمودند: ”من با مجوسی هم‌غذا نمی‌شوم، اما اگر او را از اینکه کاری را که شما در شهرهای خود انجام می‌دهید، بر شما حرام کنم.“» (محقق)

در این روایت نیز إشعار بر طهارت

اهل کتاب، ظاهر است؛ زیرا:

اولاً: امام علیه السّلام در پاسخ سؤال

می فرماید: «من این کار را نمی کنم!» و اگر نجاست

اهل کتاب نزد امام علیه السّلام مسلم بود، دیگر این

عبارت چه معنایی دارد؟! حضرت باید بفرماید:

جایز نیست و باید ترک شود.

و ثانیاً: پاسخ به اینکه: «من نمی خواهم چیزی را بر شما حرام کنم که در بلادتان به آن اشتغال دارید» دیگر شکی را باقی نمی گذارد که حضرت می خواهند حکم کراهت تماس با اهل کتاب را بیان کنند، نه حرمت آن را. زیرا در صورت تیقن به حرمت، جایز نیست امام علیه السّلام مردم را این طور در جهالت و ضلالت و فساد بیندازند؛ مثل اینکه به افرادی که اهل شرب خمر هستند حضرت بفرماید: من نمی خواهم شرب خمر را بر شما حرام کنم، زیرا شما بدان اشتغال دارید!

بنابراین، منظور از روایت در اینجا کراهت

است.

۱۳. أبوعلیّ الأشعریّ، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن عیص بن القاسم قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن مُؤَاكَلَةِ الْيَهُودِيّ وَ النَّصْرَانِيّ وَ الْمَجُوسِيّ. قال: «فقال: "إِنْ كَانَ مِنْ طَعَامِكَ فَتَوَضَّأْ، فَلَا بَأْسَ بِهِ."»^۱

در این روایت تصریح بر طهارت آنهاست.

۱۴. محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن سنان، عن عمّار بن مروان، عن سماعه قال: «سألت أبا عبد الله عليه السلام عن طعام أهل الكتاب و ما یحلُّ منه، قال: «الْحُبُّوبُ.»»^۲

^۱ الکافی، ج ۶، ص ۲۶۳. ترجمه:

«عیص بن قاسم گفت: از امام صادق علیه السّلام راجع به هم غذا شدن با یهودی و نصرانی و مجوسی سؤال کردم، حضرت فرمودند: "اگر از غذای تو باشد و او نیز دست هایش را بشوید، اشکالی ندارد."» (محقق)

^۲ همان. ترجمه:

«سماعه می گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به غذای اهل کتاب و موارد حلال بودن آن پرسیدم، فرمودند: "حبوبات آنها حلال است."» (محقق)

در این روایت نیز ظهور قریب به تصریح بر
طهارت آنان است؛ زیرا طعام اهل کتاب که از
حبوب مهیا و مطبوخ باشد، قطعاً با دستِ
مرطوب آنان تماس حاصل نموده است، و
چنانچه آنها دارای نجاست عینی بوده باشند،
طعام نجس و

استفاده محرم می گردد.

عدم تمامیت استدلال فقها بر عدم طهارت

اهل کتاب با استناد به روایات «حبوب»

بنابراین اینکه در بعضی از فتاوا با استناد به «حبوب» حکم به عدم طهارت آنها شده است، با این بیان که: «حبوب فی حدّ نفسه نجس نمی باشند و عروض نجاست بر آنها نیز با اصل، مرتفع می باشد» بسیار عجیب و غریب می نماید؛ زیرا اکل نفس حبوب، یعنی غیر مطبوخ از آنها، بسیار غریب و غیر متعارف است، و مطبوخ آنها نیز با رطوبت دست اهل کتاب قطعاً تماس پیدا می کند و در این هیچ شبهه‌ای نیست. بنابراین چنانچه ذکر شد، این روایت ظهور تامّ در طهارت دارد، اگر نگوییم تصریح بر آن است.

۱۵. عدّه من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «سألته عن طعام أهل الكتاب وما يحلُّ منه، قال: «الحبوب.»»^۱

این روایت نیز در دلالت، مانند روایت

سابق الذکر است.

۱۶. محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن محمد بن سنان، عن أبي الجارود قال: «سألْتُ

أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾^۲ فقال

عليه السلام: «الحبوبُ والبقول.»^۳

^۱ الکافی، ج ۶، ص ۲۶۳.

^۲ سوره مائده (۵) آیه ۵.

^۳ الکافی، ج ۶، ص ۲۶۴. ترجمه:

در این روایت نیز علاوه بر استدلال سابق، آیه شریفه نیز دالّ بر طهارت آنان ذکر شده است.

«أبي الجارود می گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به گفتار خداوند عزوجل: ﴿و طعام اهل کتاب بر شما حلال است، و غذای شما نیز برای آنها حلال می باشد﴾ پرسیدم، فرمودند: «حبوبات و آنچه که از زمین می روید، حلال هستند.»» (محقق)

۱۷. أبوعلی الأشعری، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان بن یحیی، عن إسماعیل بن جابر قال: «قُلْتُ لِأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في طعام أهل الكتاب؟ فقال: "لا تأكله!" ثم سَكَتَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ قَالَ: "لا تأكله!" و لا تتركه تقول: إِنَّهُ حَرَامٌ! ولكن تتركه تنزهاً عنه؛ إن في آنتهم الخمر و لحم الخنزير.»^۱

در این روایت تصریح بر طهارت ذاتی آنان

است.

۱۸. و بهذا الإسناد عن علی بن أبي طالب عليه السلام: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَعَا رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ إِلَى طَعَامٍ، وَ دَعَا مَعَهُ نَفَرًا مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "أَجِيبُوا!" فَأَجَابُوا، وَ أَجَابَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَكَلَ.»^۲

دلالت این روایت نیز بر طهارت اهل کتاب،

تام می باشد.

۱۹. العیاشی فی تفسیره، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث: «أَنَّهُ قَالَ رَجُلٌ: "فَأَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ﴾؟" فقال أبو عبد الله عليه السلام: "كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّمَا ذَلِكَ الْحُبُوبُ وَ أَشْبَاهُهَا."^۳

^۱ الكافي، ج ۶، ص ۲۶۴. ترجمه:

«اسماعیل بن جابر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: راجع به غذای اهل کتاب چه می فرمایید؟ فرمودند: "نخور!" سپس مقداری سکوت کردند و سپس فرمودند: "نخور!" باز مقداری سکوت کردند و سپس فرمودند: "نخور! اما این طور نباشد که ترک غذای آنان را بکنی و بگویی غذایشان حرام است! بلکه غذایشان را ترک کن تا از آنچه در آن است به دور باشی؛ در ظرف های آنان شراب و گوشت خوک است."» (محقق)

^۲ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۳۴. ترجمه:

«از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی یهودی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به غذایی دعوت نمود، و عده ای از اصحاب را نیز به همراه ایشان دعوت کرد. حضرت فرمودند: "دعوت او را اجابت کنید!" پس اصحاب دعوت او را اجابت کردند، و خود آن حضرت نیز دعوتش را اجابت کرده و از غذا تناول نمودند.» (محقق)

^۳ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۹۸. ترجمه:

«در تفسیر عیاشی آمده است: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: "پس گفتار خداوند عزوجل که می فرماید: ﴿و غذای اهل کتاب برای شما حلال است﴾ چه می شود؟" حضرت پاسخ دادند: "پدرم امام باقر علیه السلام می فرمود: منظور از طعام در این آیه شریفه صرفاً حبوبات و امثال آن است."» (محقق)

نظیر این روایت قبلاً ذکر شد، و هم‌چنین

کیفیت استدلال بر طهارت اهل کتاب نیز بیان

شد.

۲۰. سبط الطیرسی فی مشکاة الأنوار، نقلًا من کتاب المحاسن للبرقی، عن معاویة بن وهب، عن زکریّا بن ابراهیم قال: «کُنْتُ نصرانیًّا فأَسَلَمْتُ و حَجَّجْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَى أبي عبد الله عليه السلام و قلتُ له: إني كُنْتُ من النَّصرانيَّة و إني أسَلَمْتُ.. إلى أن قال: - ثم قال عليه السلام: "اللهم اهده! (ثلاثًا) سل عما شئت يا بني!" فقلت: إن أمي و أهل بيتي على النَّصرانيَّة، و أمي مكفوفة البصر، فأكون معهم و أكل من بيتهم؟ فقال: "ياكلون لحم الخنزير؟" فقلت: لا، و لا يمسونه. قال: "لابأس! الخبر."^۱

نظیر این روایت نیز در دلالت بر طهارت ذاتی

اهل کتاب، قبلاً ذکر شده است.

۲۱. کتاب دُرست بن أبي منصور، عن إسماعيل بن جابر، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «قلتُ لأبي عبد الله عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أكلُ من طعام اليهوديِّ و النَّصرانيِّ؟» قال: «فقال: "لا تأكل!"» قال: ثم قال: "يا إسماعيل! لا تدعه تحريماً له؛ ولكن دعه تنزهاً له و تنجساً له! إن في آيتهم

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۹۹. ترجمه:

«زکریّا بن ابراهیم می گوید: من نصرانی بودم و مسلمان شدم و حج بجا آوردم. پس از حج بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: من بر دین نصرانیت بودم و اسلام آوردم... تا آنجا که گفت: حضرت سه بار فرمودند: "خدایا او را هدایت نما! فرزندم، هرچه می خواهی پیرس." عرض کردم: مادر و اهل بیت من نصرانی هستند و مادرم نابینا است؛ آیا با آنان باشم و از غذایی که در خانه آنها است، بخورم؟ فرمود: "گوشت خوک می خورند؟" عرض کردم: خیر و به آن دست هم نمی زنند. فرمود: "اشکالی ندارد."» (محقق)

منع نمودن روایات از هم‌غذا شدن با

اهل کتاب، به جهت عدم اجتناب آنها از خمر

و خنزیر

در این روایت تصریح بر طهارت ذاتی است

و اجتناب از مؤاکله، به جهت عدم اجتناب از

تناول لُحوم خنزیر و خمر است.

۲۲. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ عَمَّارِ السَّابِطِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ: هَلْ يَتَوَضَّأُ مِنْ كُوزٍ أَوْ إِنَاءٍ غَيْرِهِ إِذَا شَرِبَ مِنْهُ عَلَى أَنَّهُ يَهُودِيٌّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ!» فَقُلْتُ: مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ الَّذِي شَرِبَ مِنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ.»^۲

در این روایت نیز تصریح بر طهارت

اهل کتاب است و امام علیه السّلام با تکرّر سؤال

راوی، جای هیچ‌گونه شکّی را باقی نمی‌گذارد.

۲۳. [عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ] وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ كَرِهَ سُؤْرَ وَلَدِ الزَّانَا، وَ سُؤْرَ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ وَ الْمُشْرِكِ وَ كُلِّ مَا خَالَفَ الْإِسْلَامَ؛ وَ كَانَ أَشَدُّ ذَلِكَ عِنْدَهُ سُؤْرَ النَّاصِبِ.^۳

^۱ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۹۹. ترجمه:

«اسماعیل بن جابر می‌گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایت شوم. آیا از غذای یهودی و نصرانی بخورم؟ فرمود: «نخور!» سپس حضرت فرمودند: «ای اسماعیل! غذای آنان را به دلیل اینکه حرام باشد ترک نکن، بلکه به خاطر آنکه از نجاست و پلیدی که در غذای آنان است دور باشی، ترک کن؛ چراکه در ظروف آنان شراب و گوشت خوک است.»» (محقق)

^۲ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۲۹. ترجمه:

«عمار سابطی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا انسان می‌تواند از کوزه یا ظرف غیر خود که از آن آب نوشیده باشد با اینکه یهودی است، وضو بگیرد؟ فرمود: «بله.» عرض کردم: از همان آبی که از آن نوشیده است؟ فرمود: «بله.»» (محقق)

^۳ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۲۹. ترجمه:

«نقل شده است که: امام صادق علیه السّلام از باقی‌مانده آب یا غذای

این روایت گرچه به طور ارسال نقل شده است، اما روایت حدیث حکایت از صحت انتساب آن به امام علیه السلام دارند، مضافاً به موافقت مضمون آن با سایر احادیث مسنده و صحیحه که قبلاً ذکر گردیده است.

کیفیت دلالت روایات باب بر عدم نجاست

مخالفین اسلام

باید اذعان نمود که در نزد امام علیه السلام جمیع اصناف از مردم محکوم به طهارت ذاتیه اند، و ظهور لفظ «کَرِهَ» در عدم نجاست، بر این معنا دلالت دارد؛ مضافاً به قرینه وحدت سیاق، زیرا بالإجماع سؤر ولد الزنا نجس نمی باشد، و حمل لفظ «کَرِهَ» بر دو مصداق نجس العین و طاهر العین بسیار مستبعد است، بلکه از امام علیه السلام پذیرفته نمی شود؛ زیرا اگر مقصود از کراهت نفس، مکروه بودن تناول به واسطه کدورت طعام باشد، بسیاری از اصناف دیگر نیز

ولد الزنا و یهودی و نصرانی و مشرک و هرکه مخالف اسلام بود اکراه داشتند؛ و از همه اینها مکروه تر در نزد او باقی مانده آب یا غذای ناصبی بود. (محقق)

مشمول این قاعده خواهند شد، مانند سؤر حائض و غیره.

فلذا اختصاص اهل کتاب و مشرک به نجاست و وجوب اجتناب، و ولد الزنا به طهارت و استحسان اجتناب، از طریق محاوره به دور می باشد.

آنچه از مجموع این روایات که باید آن را در حدّ تواتر به حساب آورد استفاده می شود، حکم قطعی به طهارت ذاتی اهل کتاب است؛ زیرا در بعضی از آنان تصریح به طهارت شده است، مانند روایت اوّل و نهم و دوازدهم و هفدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوّم؛ و بقیّه روایات نیز دارای ظهور تامّ و غیر قابل تردید در طهارت آنان می باشد.

و لهذا با توجّه به مطلب مذکور، مرحوم شیخ انصاری - رحمة الله علیه - حکم به طهارت اهل کتاب را طبق روایات وارده، متعیّن می داند^۱ لولا مسئله اجماع مدّعا و حکم اصحاب به نجاست آنان! و این بسیار عجیب و غریب می نماید،

^۱ کتاب الطّهارة، شیخ الأنصاری، ج ۵، ص ۱۰۱.

چنانچه بعداً ذکر خواهد شد.

روایاتی در نهی از تماس و ارتباط با اهل کتاب

و غیره

و اما دسته دوم: روایاتی است که در آنها نهی از تماس و ارتباط با اهل کتاب شده است، ولی با ادنی تأملی غرض و حکمت نهی در کلام امام علیه السّلام مشخص خواهد شد.

۱. و عن أبي عليّ الأشعريّ، عن محمد بن عبد الجبار، عن صفوان، عن العلاء بن رزین، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السّلام في رجلٍ صافح رجلاً مجوسياً، قال: «يغسل يده و لا يتوضأ»^۱

۲. و عن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السّلام في مصافحة المسلم اليهودي و النصرانيّ، قال: «من وراء الثوب؛ فإن صافحك بيده فاغسل يدك»^۲

۳. و عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن يعقوب بن يزيد، عن عليّ بن جعفر، عن أخيه أبي الحسن موسى عليه السّلام، قال: «سألته عن مؤأكلة المجوسيّ في قصعة واحدة، و أرقّد معه عليّ فراش واحد، و أضافه؛ قال: «لا»^۳

۴. و عنهم، عن أحمد، عن إسماعيل بن مهران، عن محمد بن زياد، عن هارون بن خارجة

^۱ وسائل الشّيعه، ج ۳، ص ۴۱۹. ترجمه:

«محمد بن مسلم از امام باقر عليه السّلام در مورد مردی که با مردی مجوسی مصافحه کرده است، سؤال کرد؛ حضرت فرمود: ”دستش را بشوید اما وضو نگیرد.“» (محقق)

^۲ وسائل الشّيعه، ج ۳، ص ۴۲۰. ترجمه:

«أبي بصير از امام باقر یا امام صادق عليهما السّلام راجع به مصافحه مسلمان با يهودی و نصرانی سؤال کرد؛ حضرت فرمود: ”از پشت لباس با آنها مصافحه کن؛ اما اگر با دست خود با تو مصافحه کرد، دستت را بشوی.“» (محقق)

^۳ وسائل الشّيعه، ج ۳، ص ۴۲۰. ترجمه:

«علي بن جعفر عليه السّلام از برادرش ابی الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام روایت می کند، می فرماید: از ایشان راجع به هم غذا شدن با فرد مجوسی در یک کاسه و اینکه با او در یک فراش بخوابم و نیز با وی مصافحه کنم پرسیدم، فرمود: ”خیر.“» (محقق)

قال: «قلتُ لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّي أخالطُ المجوسَ فأكلُ من طعامهم؟ قال: "لا."»^١
 ٥. و عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن المغيرة، عن سعيد الأعرج قال: «سألتُ
 أبا عبد الله عليه السّلام عن سُورِ اليهوديّ و النّصرانيّ، فقال: "لا."»^٢

عدم دلالت روایات نهی کننده از تماس و

ارتباط با اهل کتاب، بر نجاست ذاتی آنها

در این روایات - چنانچه ملاحظه می شود - هیچ شاهی بر نجاست ذاتی اهل کتاب مشاهده نمی شود. زیرا راوی سؤال خود را متمرکز بر جواز مؤاکله و هم غذا شدن با اهل کتاب قرار داده است، نه بر نجاست ذاتی آنان؛ و نهی امام علیه السّلام چنانچه ممکن است بر اصل نجاست اهل کتاب مترتب باشد، هم چنین ممکن است بر عدم طهارت عارضی که از عدم اجتناب از خمر و لحم خنزیر ناشی می شود مترتب گردد، چنانچه در روایات دسته اول ذکر گردید. فبناءً علی هذا هیچ ظهوری در ناحیه حرمت ناشی از نجاست ذاتی، منعقد نمی گردد. و لولا روایات صریحه بر طهارت ذاتی اهل کتاب، موقع، موقع جریان اصل و حکم به طهارت است.

^١ وسائل الشیعة، ج ٣، ص ٤٢٠. ترجمه:

«هارون بن خارجه می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من با مجوسیان رفت و آمد دارم، آیا از غذای آنها تناول کنم؟ فرمود: "خیر."» (محقق)

^٢ وسائل الشیعة، ج ٣، ص ٤٢١. ترجمه:

«سعيد أعرج می گوید: از امام صادق علیه السّلام راجع به باقی مانده آب یا غذای یهودی و نصرانی پرسیدم، فرمود: "خیر."» (محقق)

همچنین در هیچیک از این روایات، امام
علیه السّلام نهی خود را متأثراً از نجاست ذاتی
اهل کتاب قرار نداده، و صرفاً امر به اجتناب
فرموده است؛ و این مسئله، ایهام بر نجاست
عَرَضی آنها را دارد.

و کذلک با وجود روایات صریحه بر طهارت، مقتضای قاعده جمع، حکم به طهارت ذاتی آنها و کراهت مؤاکله با آنان به واسطه عدم اجتناب از نجاسات به طور متعارف می باشد. و شاهد بر مانحن فیه روایتی است که ذیلاً مذکور می شود.

۶. و عنه، عن الحسن بن علی الكوفي، عن عباس بن عامر، عن علي بن معمر، عن خالد القلانسي قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ألقى الذمّي فيصافحني. قال: "امسحها بالتُّرابِ أو بالحائط!" قلتُ: فَالْتَّاصِبَ؟ قال: "اغسلها."^۱

حکم به قذارت عارضی کفار به واسطه وحدت

سیاق در کافر ذمّی و ناصبی

امام علیه السّلام در این روایت، امر به ازاله قذارت به مسح به تراب و یا حائط می کند؛ و مقتضای فقه الحدیث آن است که در صورت عدم رطوبت دست ذمّی، دیگر چه جای ازاله ای می باشد؟! و چگونه امام علیه السّلام در مورد ذمّی، حکم به ازاله به واسطه خاک و یا حائط می کند امّا در مورد ناصب، حکم به ازاله با آب می نماید، در حالی که دست در هر دو مورد خشک است و تفاوتی بین دو چیز خشک در سرایت به هم وجود ندارد؟! پس قطعاً باید این

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۰. ترجمه:

«خالد قلانسی می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: من با ذمّی ملاقات می کنم و با من مصافحه می کند. فرمود: "دستت را بر خاک یا بر دیوار بکش." عرض کردم: در مورد ناصبی چطور؟ فرمود: "دستت را بشوی."» (محقق)

حکم در مورد رطوبت دست و سرایت عرق بدن به دست مسلمان باشد؛ که در این صورت اگر ذمّی محکوم به نجاست ذاتی بود چگونه با مسح به تراب و یا حائض مرتفع می‌شود؟! مضافاً به اینکه چطور در مورد ناصب، حکم به ازاله با آب شده است؟! مگر چه فرقی بین ناصب و غیر ناصب از نقطه نظر ترتب حکم بر نجاست ذاتی می‌باشد؟!

فلهذا می‌توان این روایت را از جمله روایات دالّه بر طهارت ذاتی ذمّی و غیر ذمّی دانست؛ زیرا وحدت سیاق در ذمّی و ناصب، حکم به قذارت عارضی آنان، نه ذاتی، می‌نماید. منتها این قذارت در ناصب، اقوی و اشدّ می‌باشد.

فعلى هذا حمل مرحوم شيخ حرّ - رحمة الله

عليه - روایت را بر عدم رطوبت، خالی از اشکال

نیست.^۱

نهی کننده از غسل یا تناول از ظرف مجوسی یا

پوشیدن لباس خریداری شده از نصرانی

نظیر روایات فوق، روایاتی است که بسیاری

از فقها آنها را دلیل بر نجاست اهل کتاب

دانسته‌اند.

۷. و بإسناده عن علی بن جعفر، أنه سأل أخاه موسى بن جعفر عليه السلام عن النصراني يغتسل مع المسلم في الحمام، قال: «إذا علم أنه نصراني اغتسل بغير ماء الحمام، إلا أن يغتسل وحده على الحوض فيغسله ثم يغتسل.» و سألته عن اليهودي و النصراني يدخل يده في الماء، أيتوضأ منه للصلاة؟ قال: «لا؛ إلا أن يضطر إليه.»^۲

در این روایت نیز امام علیه السلام ابتدئاً

حکم به عدم غسل مسلمان در صورت غسل

کتابی از همان آب، می‌کنند؛ سپس در آخر

روایت می‌فرمایند: چنانچه آب دیگری نبود،

می‌توان با همان آب وضو گرفت. درحالی‌که

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۰:

«أقول: هذا محمول على عدم الرطوبة، و المسح و الغسل على الاستحباب؛ و الذي قبله محمول على وجود الرطوبة.»

^۲ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۱. ترجمه:

«علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام راجع به نصرانی می‌پرسد که با مسلمان در حمام شست و شو می‌نماید؛ فرمود: "اگر بداند که او نصرانی است، با آبی غیر از آب حمام شست و شو نماید؛ مگر آنکه نصرانی خودش را تنها در حوض بشوید، سپس او آنجا را آب بکشد و بعد به شست و شوی خودش پردازد." و نیز پرسید اگر یهودی و نصرانی دستشان را در آب کنند، آیا می‌توان با آن آب برای نماز وضو گرفت؟ فرمود: "خیر؛ مگر اینکه مضطر شود."» (محقق)

کاملاً واضح است که وضو باید با آب طاهر باشد
و چنانچه مکلف جهت صلاة، آب طاهری نیافت
باید تیمم عوض از وضو نماید؛ نه اینکه با همان
آب نجس غسل کند، و یا وضو بگیرد.

و از این باب است روایت آتیه:

۸. و بإسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن العمركي، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام، قال: «سألته عن فراش اليهودي والنصراني يُنام عليه؟ قال: «لا بأس؛ ولا يَصَلِّي في ثيابها.» و قال: «لا يأكل المسلم مع المجوسي في فِصَّةٍ واحدة، ولا يُقَعِّده على فراشه و لا مسجدِه و لا يُصافِحُه.»»

قال: «و سألتُه عن رجلٍ اشترى ثوبًا من السوق للبس لا يدري لمن كان، هل تَصِحُّ الصلاةُ فيه؟ قال: «إن اشترَاهُ من مُسلمٍ فليُصَلِّ فيه، و إن اشترَاهُ من نصرانيٍّ فلا يُصَلِّ فيه حتَّى يَغسِلَه.»»^۲

و هم چنین روایت:

۹. أحمد بن أبي عبد الله البرقي في المحاسن، عن محمد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن موسى بن بكر، عن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام في آنية المجوس قال: «إذا اضطررتم إليها فاغسلوها بالماء.»^۳

این روایات نیز همان حکم روایات سابق را دارند. زیرا گرچه نهی از غسل و یا تناول آئیه مجوس و یا لبس ثياب، بدون در نظر گرفتن

^۱ خ ل: تصلح.

^۲ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۱. ترجمه:

«علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام روایت می کند و می گوید: از ایشان پرسیدم آیا می شود در رخت خواب یهودی و نصرانی خوابید؟

حضرت فرمود: «اشکالی ندارد؛ اما در لباس آنها نماز نخواند!» و فرمود: «نباید مسلمان با مجوسی در یک کاسه غذا بخورد، و نیز نباید او را بر فراش و محل عبادت خود بنشانند، و با او مصافحه نماید!»

علی بن جعفر می گوید: از ایشان راجع به شخصی که لباسی را برای پوشیدن از بازار می خرد و نمی داند که چه کسی آن را دوخته است، پرسیدم: آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است؟ فرمود: «اگر از مسلمان خریده است در آن نماز بخواند؛ ولی اگر از نصرانی خریده است، تا آن را نشسته در آن نماز نخواند!» (محقق)

^۳ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۴۲۲. ترجمه:

«زراره از امام صادق علیه السلام در مورد ظروف مجوس سؤال می کند، حضرت فرمودند: «اگر مجبور به استفاده از آنها شدید، آنها را با آب بشوید.» (محقق)

روایات دالّه بر حلّیت - چنانچه گذشت -، موجب ظهور بدوی بر نجاست‌اند، الاّ اینکه صریح روایات دالّه بر حلّیت در تمام موارد مذکوره جای شکی مبنی بر نجاست ذاتی اهل کتاب باقی نمی‌گذارند؛ و نهی در این روایات از باب رجحان احتیاط و تجنّب از قذارات است، نه از باب نهی تحریمی مولوی.

گرچه در این باب روایات دیگری موجود است ولی چنانچه گذشت، یا در دلالت بر طهارت، صراحت و یا ظهور دارند، و یا رجوع به روایات دالّ بر طهارت خواهند کرد.

نکته قابل ذکر اینکه: گرچه در بعضی از ادلّه، ارسال و یا احياناً ضعفی مشاهده شود، امّا با توجه به صحّت سند و دلالت قطعیه سایر روایات، جای هیچ شکی را برای فقیه در دلالت بر طهارت ذاتی باقی نخواهد گذاشت؛ و تشکیک در تعین این دسته از روایات، نه به ملاحظه نفس دلالت آنها و نه به جهت استناد آنان است، بلکه از دو جهت دیگر می‌باشد:

اوّل: ادّعی اجماع امامیه است بر نجاست اهل کتاب؛ و دوّم: إعراض اصحاب است از این دسته از روایات.

امّا چنانچه پس از این ذکر خواهد شد، در هر دو مورد خدشه و نظر محقّق است.

دلالت روایات مبنی بر جواز ازدواج با

اهل کتاب، بر طهارت آنها

یکی از ادله بر طهارت اهل کتاب، جواز ازدواج با آنها می باشد، و روایات در این باب از حدّ تواتر خارج است؛ از جمله:

۱. محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب و غیره جميعاً، عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل المؤمن يتزوج اليهودية والنصرانية، فقال: «إذا أصاب المسلمة فما يصنع باليهودية والنصرانية؟!» فقلت له: يكون له فيها الهوى! قال: «إن فعل

فَلْيَمْنَعَهَا مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ أَكْلِ لَحْمِ الْخَنزِيرِ؛ وَ اعْلَمْ أَنَّ عَلَيْهِ فِي دِينِهِ غَضَاظَةٌ! ^۱

از این روایت صحیح‌السند چنانچه

پیدا است، شرعاً منعی وجود ندارد، ولی کراهت

از باب اختلاط و مسائل روحی و تأثیرات و

تأثیرات می‌باشد.

۲. و عنه، عن أبيه، عن إسماعيل بن مَرَّارٍ و غيره، عن يونس، عنهم عليهم السلام قال:

«لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ الْمُؤَسَّرِ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْأُمَّةَ إِلَّا أَنْ لَا يَجِدَ حُرَّةً؛ وَ كَذَلِكَ لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَ

امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا فِي حَالِ ضَرُورَةٍ حَيْثُ لَا يَجِدُ مُسْلِمَةً حُرَّةً وَ لِأُمَّةٍ.» ^۲

۳. و عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مَرَّارٍ، عن يونس بن عبد الرحمن، عن

محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في حديث قال: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَزَوَّجَ يَهُودِيَّةً

وَ لَانصْرَانِيَّةً وَ هُوَ يَجِدُ مُسْلِمَةً حُرَّةً أَوْ أُمَّةً.» ^۳

در این دو روایت چنانچه مشهود است، لفظ

«لَا يَنْبَغِي» ظهور در کراهت دارد نه در حرمت؛ و دلیل

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۶. ترجمه:

«معاوية بن وهب و عده‌ای دیگر همگی از امام صادق علیه السلام راجع به

مرد مؤمنی که با زن یهودی یا نصرانی ازدواج می‌کند، روایت می‌کنند که

حضرت فرمود: «اگر می‌تواند با زن مسلمان ازدواج کند، با یهودی و نصرانی

چه کار دارد؟!» راوی عرض کرد: «علاقه و محبت او را در سر دارد. فرمود:

«اگر این کار را کرد، پس آن زن را از شرب خمر و خوردن گوشت خوک

منع کند؛ و بدان که در دین این مرد خلل و نقصانی وجود دارد!» (محقق)

^۲ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۷. ترجمه:

«یونس از اهل بیت علیهم السلام روایت کرده است: «سزاوار نیست مرد

مسلمان غنی با کنیز ازدواج کند، مگر اینکه زن آزادی نیابد؛ و همچنین

شایسته نیست زنی از اهل کتاب را به ازدواج خویش درآورد مگر اینکه در

حال ضرورت باشد برای ازدواج، به طوری که هیچ زن مسلمانی - نه آزاد و

نه کنیز - نیابد.» (محقق)

^۳ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۶. ترجمه:

«امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمودند: «برای مرد مسلمانی که می‌تواند

زن مسلمانی - چه آزاد و یا کنیز - برای ازدواج پیدا کند، سزاوار نیست با

زن یهودی یا نصرانی ازدواج نماید.» (محقق)

آن نیز اختلاط مسلمان با غیر ملتزمین از سایر ادیان، و

بالتَّیْجِه تَبَدَّل احوال و نفسانیات می باشد.

۴. مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ... عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: «كَتَبَ بَعْضُ إِخْوَانِي أَنْ أَسْأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مَسَائِلَ، فَسَأَلْتُهُ عَنِ الْأَسِيرِ هَلْ يَتَزَوَّجُ فِي دَارِ الْحَرْبِ؟ فَقَالَ: "أَكْرَهُ ذَلِكَ؛ فَإِنْ فَعَلَ فِي بِلَادِ الرُّومِ فَلَيْسَ هُوَ بِحَرَامٍ، هُوَ نِكَاحٌ؛ وَأَمَّا فِي التُّرْكِ وَالدَّيْلِمِ وَخَزَرَ فَلَا يَحِلُّ لَهُ ذَلِكَ."^۱

در این روایت تصریح به جواز برای مسلمانی

شده است که زوجه نصرانیّه از بلاد روم اختیار

می نماید.

۵. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ... عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ نِكَاحِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ، فَقَالَ: "لَا يَصْلُحُ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَنْكِحَ يَهُودِيَّةً وَنَّصْرَانِيَّةً؛ إِنَّمَا يَحِلُّ مِنْهُنَّ نِكَاحُ الْبُلْهَةِ."^۲

۶. وَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ... عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أَخَشِي أَنْ لَا يَحِلَّ لِي أَنْ أَتَزَوَّجَ مِمَّنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى أَمْرِي! فَقَالَ: "وَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْبُلْهَةِ؟" قُلْتُ: وَ مَا الْبُلْهَةُ؟ قَالَ: "هِنَّ الْمُسْتَضْعَفَاتُ مِنَ اللَّاتِقِ لَا يَنْصِبْنَ وَ

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۷. ترجمه:

«حفص بن غیاث می گوید: بعضی از برادرانم برای من نامه نوشتند که از امام صادق علیه السلام راجع به مسائلی پرسش نمایم. پس از آن حضرت راجع به اسیر پرسیدم که آیا جایز است در دارالحرب (سرزمین کفر) ازدواج نماید؟ فرمود: "نسبت به این کار اکراه دارم. پس اگر در بلاد روم این کار را انجام داد، حرام نیست؛ اما ازدواج در سرزمین ترک و دیلم و خزر برایش حلال نیست."^۱ (محقق)

^۲ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۸. ترجمه:

«زرارة بن اعین روایت کرده است: از امام باقر علیه السلام راجع به ازدواج با زن یهودی و نصرانی پرسیدم، فرمودند: "صلاح نیست مرد مسلمان با زن یهودی و یا نصرانی ازدواج نماید؛ فقط ازدواج با زنان ابله آنان جایز است."^۲ (محقق)

لَا يَعْرِفْنَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ.»^۱

۷. عن مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى... عن حَمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: «كَانَ بَعْضُ أَهْلِهُ يُرِيدُ التَّزْوِيجَ فَلَمْ يَجِدْ امْرَأَةً مُسَلِمَةً مُوَافِقَةً؛ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: "أَيْنَ أَنْتَ مِنَ الْبُلْهَةِ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ شَيْئًا.»^۲

از این روایات با تصریح بر جواز تزویج کتابیه، استفاده می‌شود که مقصود و غایت از کراهت ازدواج مسلمین با اهل کتاب، تأثیر اخلاق و منش آنها بر ازواجشان به واسطه مزاجت می‌باشد، و الاً صرف ازدواج با آنها هیچ مشکلی به وجود نخواهد آورد؛ چنانچه در مورد بُلّه از آنان، حکم به جواز تصریحاً ذکر شده است.

دلیل بر این مطلب نیز روایت ابی‌مریم انصاری از امام باقر علیه السلام است:

۸. سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ طَعَامِ أَهْلِ الْكِتَابِ وَنِكَاحِهِمْ، حَلَالٌ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ؛ قَدْ كَانَتْ تَحْتَ طَلْحَةَ يَهُودِيَّةً.»^۳

^۱ وسائل الشّیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۹. ترجمه:

«زراره می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من می‌ترسم از اینکه ازدواج با کسی که بر عقیده من نیست بر من حلال نباشد! فرمود: "چه چیزی تو را از ازدواج با زنان ابله منع می‌کند؟" عرض کردم: زنان ابله چه کسانی هستند؟ فرمود: "زنان ابلهی که نه ناصبی هستند و نه می‌دانند شما بر چه عقیده‌ای هستید."» (محقق)

^۲ وسائل الشّیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۹. ترجمه:

«حمران بن أعین گوید: فردی از خانواده‌اش قصد ازدواج داشت، اما زن مسلمانی که عقیده‌اش با او موافق باشد نیافت. مسئله را به امام صادق علیه السلام عرض کردم، فرمود: "چرا نسبت به افراد ابلهی که چیزی نمی‌فهمند، توجه نداری [که ازدواج با آنان اشکالی ندارد]؟"» (محقق)

^۳ وسائل الشّیعة، ج ۲۰، ص ۵۴۱. ترجمه:

«ابومریم انصاری روایت کرده است: از امام باقر علیه السلام راجع به غذای اهل کتاب و ازدواج با آنان پرسیدم که آیا حلال است؟ فرمود: "بله؛ طلحه زن یهودی داشت."» (محقق)

و نیز روایت محمد بن مسلم از امام باقر

علیه السلام:

۹. قال: «سألته عن نکاح اليهودیة و النصرانیة، فقال: "لابأس به، أما علمت أنه

در این روایات، تصریح بر جواز نکاح شده است؛ بنابراین می‌توان کراهت در روایات دیگر را که با عبارت «لاینبغی» و یا «لایحِلّ» است، حمل بر مواردی نمود که شبهه تأثیرگذاری بر افراد مسلمان برود، چنانچه صریح روایات گذشته بوده است.

تا اینجا بعضی از روایاتی را که دالّ بر جواز نکاح و ازدواج دائم با اهل کتاب است ذکر شد؛ البته روایات دیگری که دلالت بر جواز نکاح اهل کتاب را متعه می‌نماید، به حدّ وفور در مصادر روایی داریم که دیگر به جهت اختصار و حصول مطلوب، از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم.

استدلال بر طهارت اهل کتاب به واسطه جواز

ازدواج با آنها

و اما بیان استدلال بر طهارت اهل کتاب و کیفیت استفاده آن از روایات فوق‌الذکر:

شکی نیست که در ازدواج - مخصوصاً در صورت دوام - مسئله اختلاط و تماس زوجین با

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۵۴۱. ترجمه:

«محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به ازدواج با زن یهودی و نصرانی پرسیدم؟ فرمود: "اشکالی ندارد؛ آیا نمی‌دانی طلحة بن عبيدالله در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زن یهودی داشت؟!« (محقق)

یکدیگر به دو طریق حاصل می‌شود:

اوّل: تماسّ طرفین مباشرتاً، به نحوی که قطعاً در صورت نجاست ذاتی یکی از طرفین موجب تنجّس طرف آخر و ارتکاب عمل حرام خواهد شد؛ و در این هیچ شکی وجود ندارد.

و صورت دوّم: به واسطه تماس با اشیاء داخل منزل، از ظروف و البسه و طبخ غذا و غیره است، که در این صورت نیز قطعاً با وجود نجاست یکی از طرفین، محذور فوق حاصل خواهد شد؛ و احتیاط در صورت دوّم نه تنها عاده مستحیل، بلکه قطعاً از ناحیه شارع مردود می‌باشد، زیرا موجب عسر و حرج در حدّ ما لا یتحمّل خواهد شد.

بناءً على هذا اینکه بعضی روایت حضرت
رضا علیه السلام را که در منزل خود جاریه
نصرانیّه داشته‌اند، توجیه کرده‌اند و حمل بر
صورت تقیّه نموده‌اند، و یا اینکه آن حضرت را
در مورد جاریه مسلوب الإختیار دانسته‌اند،
مردود می‌باشد؛ زیرا:

اولاً: سیاق روایت با تقیّه منافات دارد و تعبیر
آن حضرت مانع از حمل بر تقیّه است.

ثانیاً: حضرت می‌توانسته‌اند او را در اشتغال
به امور منزل، محدود نمایند به نحوی که موجب
تسرّی نجاست نشود.

ثالثاً: بر فرض که حضرت مسلوب الإیراده
باشند در ابقاء جاریه، پس این همه روایات
صحیحة السّند مذکوره چه خواهد شد؟!

با توجه به مطالب فوق می‌توان اذعان نمود
که ادلّه جواز نکاح اهل کتاب می‌تواند
فی حدّ نفسها به عنوان دلیلی مستقل بر طهارت
ذاتی اهل کتاب اقامه شود.

علّت نهی روایات از نکاح با مشرکین، به

جهت تأثیرگذاری اخلاق و آداب مشرکین

به واسطه ازدواج با آنها

نکته: در مورد جواز و یا عدم جواز نکاح با

مشرکین، روایتی را در **علل الشّرایع** نقل می‌کند:

محمد بن علی بن الحسین فی العلیل، عن أبیه، عن سعد، عن القاسم بن محمد، عن سلیمان بن

داوُد، عن عيسى بن يونس، عن الأوزاعي، عن الزُّهري، عن عليّ بن الحسينِ عليهما السّلام قال: «لا يَحِلُّ للأسيرِ أن يتزوَّج مادامَ في أيدي المُشركينَ مخافةً أن يولَدَ له فيبقى وَلدهُ كافرًا في أيديهم.»^۱

امام سجّاد عليه السّلام در این روایت عدم جواز را به جهت ترس از تأثیر اخلاق و آداب مشرکین بر اولاد مسلمان‌ها می‌دانند. با توجه به کیفیت تعلیل امام علیه السّلام آنچه از این روایت استفاده می‌شود آن است:

^۱ علل الشّرایع، ج ۲، ص ۵۰۳؛ وسائل الشّیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۷. ترجمه: «زُهري از امام سجّاد عليه السّلام روایت می‌کند که فرمود: ”برای اسیر، مادامی که در دست مشرکین است حلال نیست ازدواج نماید؛ چراکه بیم آن می‌رود که فرزندی از او به دنیا بیاید و در دست آنان کافر باقی بماند.“» (محقّق)

اولاً: عدم جواز نکاح با مشرکین نه به جهت حرمت ذاتی، بلکه به واسطه عُرُوض و طُرُوم مانع است؛ و آن، تأثیر آداب کفر در بلاد مشرکین می‌باشد.

ثانیاً: اگر چنانچه خود مشرکین دارای نجاست ذاتیه باشند، دیگر چه لزومی دارد که امام علیه السّلام عدم جواز نکاح را بر تأثیر از آداب کفر قرار دهد! زیرا پر واضح است که در صورت نجاست مشرکین، قطعاً نکاح با آنان به همان جهاتی که قبلاً ذکر شد حرام می‌باشد، و قطعاً مانع و صارف ذاتی، اولی است به ذکر از مانع و صارف خارجی و عرضی؛ فتدبّر.

بنابراین چه ما بتوانیم از این روایت جواز نکاح با مشرک را استنباط بنماییم یا نتوانیم، این روایت خود دلیل است بر طهارت ذاتی مشرکین، به همین کیفیت که در استدلال مذکور شد.

دلالت روایات مبنی بر جواز رَضْع طفل

مسلمان توسط اهل کتاب، بر طهارت ذاتی آنها

یکی دیگر از ادلّه طهارت ذاتی اهل کتاب، جواز رَضْع کتابی است به طفل مسلمان؛ در این زمینه روایاتی وارد است، از جمله:

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا تَسْرَضِعِ الصَّبِيَّ الْمَجُوسِيَّةَ؛ وَ تَسْرَضِعْ لَهُ

در این روایت نهی از رَضَعِ مَجُوسِيَّه، کراهت
است نه تحریم؛ چنانچه در روایت بعد ذکر
خواهد شد.

۲. و عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن حمّاد، عن حريز، عن محمد بن مسلم،

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۶۴. ترجمه:

«از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود: ”برای شیردادن به نوزادت دایه مجوسی استخدام نکن؛ ولی اشکالی ندارد دایه یهودی و نصرانی استخدام نمایی، اما نباید شراب بخورد و باید از خوردن آن منع شود.“» (محقق)

عن أبي جعفرٍ عليه السّلام قال: «كَبُنُ اليهوديَّةِ و النّصرانيَّةِ و المجوسِيَّةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ وَلَدِ الزَّنَانِ»^١

٣. و عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن علي بن الحكم، عن عبد الله بن يحيى الكاهلي، عن عبد الله بن هلال، عن أبي عبد الله عليه السّلام، قال: «سألتُه عن مُطَاءَرَةِ المجوسِيّ، قال: «لا؛ ولكن أهلِ الكتابِ.»^٢

چهارم، روایتی است که در آن حتی رَضِع

مشرکه نیز جایز شمرده شده است:

٤. و عن حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سباعة، عن غير واحد، عن أبان بن عثمان، عن عبدالرحمن بن أبي عبد الله قال: «سألتُ أبا عبد الله عليه السّلام: هل يصلح للرجل أن تُرضِعَ له اليهوديَّةَ و النّصرانيَّةَ و المشركَةَ؟ قال: «لا بأس!» و قال: «منعوه من شربِ الخمر.»^٣

٥. أحمد بن علي بن العباس النجاشي... عن الفضيل بن يسار قال: «قال لي جعفر بن محمد عليهما السّلام: «رضاعُ اليهوديَّةِ و النّصرانيَّةِ خيرٌ من رضاعِ النّاصبيَّةِ.»^٤

در این روایت بر جواز رضاع ناصبیّه تصریح

شده است، در حالی که در روایتی که قبلاً ذکر

شده بود امام علیه السّلام می فرماید: «ناصری از

سگ نجس تر است!» و این روایت، خود دلیلی

^١ وسائل الشیعة، ج ٢١، ص ٤٦٤. ترجمه:

«محمد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام روایت می کند که فرمود: «شیر زن یهودی و نصرانی و مجوسی در نزد من از شیر ولد الزنا محبوب تر است.»» (محقق)

^٢ وسائل الشیعة، ج ٢١، ص ٤٦٤. ترجمه:

«عبدالله بن هلال می گوید: از امام صادق علیه السّلام در مورد به دایگی گرفتن مجوسی سؤال کردم، فرمود: «خیر، ولكن اهل کتاب اشکال ندارد.»» (محقق)

^٣ وسائل الشیعة، ج ٢١، ص ٤٦٥. ترجمه:

«عبدالرحمن بن ابی عبدالله می گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم آیا برای مرد جایز است که زن یهودی و نصرانی و مشرک برای او شیر بدهد؟ فرمود: «اشکالی ندارد.» و فرمود: «آنان را از شرب خمر منع کنید.»» (محقق)

^٤ وسائل الشیعة، ج ٢١، ص ٤٦٦. ترجمه:

«فضیل بن یسار گوید: جعفر بن محمد علیهما السّلام به من فرمود: «شیر دادن زن یهودی و نصرانی بهتر از شیر دادن زن ناصبی است.»» (محقق)

است بر اینکه مقصود از نجاستِ منظور امام
علیه السلام، قذارتِ نفسی و کدورتِ باطنی بوده
است، نه نجاستِ ذاتی.

۶. عبدالله بن جعفرٍ فی قُرب الإسناد، عن عبدالله بن الحسن، عن جدّه علی بن جعفرٍ، عن
أخیه موسی بن جعفرٍ علیه السلام قال: «سألته عن الرَّجُلِ المسلم، هل یصلحُ له أن یسترضعَ
الیهودیَّةَ و النِّصرانیَّةَ و هنَّ یشرَبنَ الخمرَ؟ قال: «امنعهنَّ من شُرْبِ الخمرِ ما أرضعنَ لکم.»
و سألتُه عن المَرأةِ و لَدَت من زنا، هل یصلحُ أن یسترضعَ کَبْنُها؟ قال: «لا، و لا ابنتها الَّتِی
وُلِدَت من الزَّنا.»^۱

۷. و بإسناده عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن محمد بن زیاد، عن ابنِ مُسکان، عن الحلبيِّ
قال: «سألته عن رجلٍ دَفَع و لَدَه إلى ظئِرٍ یهودیِّةٍ أو نصرانیِّةٍ أو مجوسیِّةٍ تُرضعُه فی بیتهَا أو
تُرضعُه فی بیته. قال: «تُرضعُه لك الیهودیَّةُ و النِّصرانیَّةُ فی بیتك و تمنعُها من شُرْبِ الخمرِ و
ما لا یحلُّ، مثل لحم الخنزیر؛ و لا یدهبَن بولَدك إلى بیوتهنَّ. و الزانیةُ لا تُرضعُ و لَدَك؛ فإِنَّه لا یحلُّ
لك. و المجوسیِّةُ لا تُرضعُ لك و لَدَك إلا أن تُضطرَّ إليها.»^۲

نکته: با توجه به روایات دیگر مبنی بر جواز

**رضاع مجوسیّه، روشن می شود که مقصود از
اضطرار نه به آن معنای مصطلح که موجب حلیت**

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۶۵. ترجمه:

«علی بن جعفر می فرماید: از موسی بن جعفر علیهما السلام پرسیدم: آیا
جایز است مرد مسلمان از زن یهودی و نصرانی که شراب می خورند،
بخواهد که برای او شیر بدهند؟ فرمود: «تا وقتی که برای شما شیر می دهند
آنان را از شرب خمر منع کنید.» و نیز پرسیدم: آیا جایز است از زنی که از
زنا فرزند به دنیا آورده است، درخواست شیر دادن شود؟ فرمود: «خیر، نه
از خودش و نه از دخترش که از زنا به دنیا آمده است.» (محقق)

^۲ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۶۵. ترجمه:

«حلبی می گوید: از ایشان راجع به مردی پرسیدم که فرزند خود را به دایه
یهودی یا نصرانی یا مجوسی می سپارد، آیا آن زن فرزند را در خانه خودش
شیر بدهد یا در خانه مرد؟ فرمود: «زن یهودی یا نصرانی فرزندان را در
خانهات شیر بدهد و او را از شرب خمر و هرچه که حلال نیست، مثل
گوشت خوک، منع کن؛ و فرزندان را به خانه خودشان نبرند. و نیز زن زانیه
نباید فرزندان را شیر بدهد چراکه این عمل برای تو حلال نیست. و زن
مجوسی نیز نباید فرزندان را برای شیر بدهد مگر اینکه مجبور بشوی.» (محقق)

اکل میته و نجس شود است، بلکه به معنای عُسر و حرج متعارف می‌باشد. و همچنین نهی از رضاع مجوسیّه در روایات دیگر نیز معمول بر کراهت است نه حرمت؛ زیرا علاوه بر آنچه که ذکر شد، از آنجا که در روایات، حکم مجوسیّه را در سیاق حکم سایر اهل کتاب می‌شمارد، لذا با توجه به طهارت ذاتی آنها حکم به حرمت رضاع از ناحیه نجاست لبن، وجهی نخواهد داشت.

استدلال بر طهارت اهل کتاب به واسطه روایات

رَضَع

اینها برخی از روایاتی بود که در مجامع حدیث در مورد رضاع اهل کتاب و غیر آنها آمده است. و اما بیان استدلال بر طهارت اهل کتاب به واسطه این روایات:

اولاً: همان‌طور که ذکر شد، در بعضی از

روایات مذکوره امام علیه السّلام رضاع اهل کتاب را بر رضاع تولّد از زنا (زانیه) ترجیح می‌دهد، در حالی که بالضرّورة من الشّرع کسی قائل به نجاست زانیه و کذلک لبن حاصل از او نشده است، و دلیلی هم در این باره وجود ندارد.

ثانیاً: در بسیاری از این روایات، امام

علیه السّلام جواز رضاع اهل کتاب را مشروط بر

عدم اكل لحم خنزير و عدم شرب خمر نموده است،
در حالی که حرمت لحم خنزير و شرب خمر به واسطه
نجاست و قذارت ذاتی آنهاست، و چنانچه نجاست
را علت برای حرمت ندانیم باید همان کدورت و
تأثیر سوئی که موجب مفسده ملزمه است را علت
نهی امام علیه السلام بدانیم. و در هر دو صورت
به واسطه ورود در بدن و استحاله آن، دیگر نمی توان
آن را نجس به حساب آورد؛

آن وقت چطور امام علیه السّلام - در صورت نجاست اهل کتاب و حتی مشرکین، چنانچه در بعضی از روایات مذکور شد - نفس لبنی را که از زن حاصل می‌شود و قطعاً نجس خواهد بود، حلال می‌شمرد، اما شرط عدم اکل لحم خنزیر و شرب خمر را الزامی می‌داند؟! و این مسئله به‌هیچ وجهی قابل توجیه نمی‌باشد.

ثالثاً: با توجه به حرمت اطعام صبی به ماکول و مشروب نجس و متنجّس، چنانچه در روایت مذکور است درباره شرب خمر، و کذلک حکم امام علیه السّلام به اراقة متنجّس که دالّ بر حرمت اطعام است (و اینکه بعضی گفته‌اند: «در روایت مسکر، حکم قابل تسرّی نمی‌باشد؛ زیرا حکم مرکز بر موضوع خود است و قابل تسرّی به سایر انواع نجاسات نیست.» مردود است؛ زیرا قطعاً در این مورد، مسئله بر محوریت نجاست آن دور می‌زند نه بر خصوصیت مورد) آیا ممکن است امام علیه السّلام حکم به جواز اکل بول و خون و قاذورات در صبیّ مسلم کند، و یا در صورت عدم تسرّی، حکم به جواز اکل لحم خنزیر نماید؟! وانگهی، روایاتی را که دالّ بر اراقة متنجّس است

– مگر در موارد استفاده معقوله مانند اسراج و غیره –
چه کنیم؟ مضافاً به شدت ابتلاء مسلمین در مورد
اطفال خود و اینکه غالباً طفل در معرض تنجیس
مأكولات و مشروبات خود است، در عین حال ابدأً
اثری از جواز اکل و شرب متنجس بر صبیّ مسلم در
روایات از ناحیه امام علیه السّلام نمی باشد، فضلاً از
نجس.

بنابراین، فتوای بعضی بر حلّیت اکل و شرب
نجس بر صبیّ مسلم، مبنی بر روایت جواز
استرضاع از لبن اهل کتاب و مشرک – چنانچه
گذشت – به این بیان که: «گرچه اهل کتاب
محکوم به طهارت اند اما در مورد مشرک، حکم
بر نجاست است»، محلّ ایراد می باشد. زیرا در
دوران بین رجحان جواز اطعام نجس العین یا
طهارت مشرک در این روایت – صرف نظر از
کیفیت ارتباط این روایت با سایر ادلهّ موجبة
طهارت مشرکین و اهل کتاب – قطعاً رجحان با
طهارت مشرکین خواهد بود؛

زیرا استبعاد تحلیل امام علیه السّلام شرب لبن نجس العین مشرک را بر صبیّ مسلم به اشدّ البعد، موجب انعقاد قرینه بر حکومت روایات مفیده طهارت مشرک، بر جواز استرضاع صبیّ مسلم از لبن نجس العین خواهد شد.^۱

با توجه به ادلّه سابق الذّکر در مورد جواز رضاع از زن یهودیّه و نصرانیّه و مجوسیّه و مشرکه، روشن می شود که طهارت اهل کتاب و کذا غیر آنها، امری واضح و متعارف بوده است.

دلالت روایات مبنی بر جواز تناول لشکر اسلام

از مأكولات اهل کتاب، بر طهارت آنها

یکی از ادلّه‌ای که می توان بر طهارت اهل کتاب خصوصاً، اقامه نمود، اشتراط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است با اهل ذمه مبنی بر اطعام لشکر اسلام در اوقاتی که از سرزمین‌های آنان عبور می کنند.

روایاتی که در این مورد آمده است تماماً

^۱ باید توجه داشت که طهارت و نجاست و یا حلیت و حرمت، از احکام وضعیه بوده و در ظرف خطاب، متوجه به افراد از حیثیت انتحال به اسلام می باشند، نه از حیث بلوغ؛ مثلاً آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ أَلْمَیَّتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ آلِ خِنزیرٍ﴾ (سوره بقره (۲) آیه ۱۷۳) فقط اختصاص به مکلفین و بالغین ندارد، بلکه کلّ فرد منتحل بدین الإسلام، سواءً کان بالغاً أو غیر بالغ را شامل می شود، مانند نکاح و معاملات و آثار مترتبه بر آنان از حلیت و حرمت و غیرهما.

حکایت از جواز تناول مأكولات اهل کتاب را می‌نماید، و بلکه به صورت امر از ناحیه شارع صادر شده است.

از جمله در سنن الکبریٰ بیهقی، جلد ۹،

صفحه ۱۹۶ می‌گوید:

بَابُ الضَّيَافَةِ فِي الصُّلْحِ: (قَدْ مَضَى) حَدِيثُ أَبِي الْحُوَيْرِثِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَأَلِهِ) وَسَلَّمَ مَنْقُطًا، أَنَّهُ جَعَلَ عَلَى نَصَارَى أَيْلَةَ جَزِيَّةٍ دِينَارٍ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ وَ ضَيَافَةً مَنْ مَرَّ بِهِمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ...^۱

تا آنکه می‌گوید:

^۱ ترجمه: «باب پذیرایی از مسلمان در زمان صلح: قبلاً حدیث منقطع ابوحویرث از پیامبر اکرم صلی الله علیه [و آله] و سلم گذشت که آن حضرت، جزیه نصارای ایله را یک دینار برای هر انسان، و پذیرایی از هر مسلمانی که از آنجا عبور کند، قرار دادند.» (محقق)

... عن نافع، عن أسلم مولى عمر بن الخطاب رضى الله عنه: «أن عمر بن الخطاب رضى الله عنه - ضرب الجزية على أهل الذهب أربعة دنانير و على أهل الورق أربعين درهماً، و مع ذلك أرزاق المسلمين و ضيافة ثلاثة أيام...»^١

و پس از این می گوید:

قال الشافعي: «و حديث أسلم بضيافة ثلاث أشبه؛ لأن رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم جعل الضيافة ثلاثاً. و قد يجوز أن يكون جعلها على قوم ثلاثاً و على قوم يوماً و ليلة و لم يجعل على آخرين ضيافة؛ كما يختلف صلحهم. فلا يردُّ بعض الحديث بعضاً.»^٢

هم چنین در جلد ٩، صفحه ٥٩ گوید:

(حدَّثنا) أبو بكر محمد بن الحسن... عن حميد بن هلال العدوي قال: «سمعتُ عبد الله بن مغفل رضى الله عنه - يقول: "ذلي جراب من شحم يوم خيبر فأخذته فالتزمته فقلت: هذا لي، لأعطي أحداً منه شيئاً! فالتفت فإذا رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم، فاستحييت منه."»^٣

و هم چنین ابن المبارک روایت می کند از

حماد بن زيد:

فقال في الحديث: كُنَّا نأتي المغازی مع رسول الله صلى الله عليه (و آله) و سلم فنصيبُ العسلَ و السمنَ فنأكله.»^٤

^١ ترجمه: «از نافع از اسلم غلام عمر بن خطاب روایت است که گفت: "عمر بن خطاب جزیه قبایلی که سر و کارشان با طلا بود، چهار دینار؛ و آنان که با نقره بود، چهل درهم و هم چنین پذیرایی و غذا دادن مسلمین به مدت سه روز قرار داد."» (محقق)

^٢ ترجمه: «شافعی گوید: "حدیث اسلم که سه روز پذیرایی را روایت نموده است، به حق نزدیک تر است؛ چراکه رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم ضیافت را سه روز قرار دادند. و ممکن است که آن را برای قومی سه روز و برای قومی دیگر یک شبانه روز قرار داده باشند و برای قوم دیگری اصلاً ضیافتی مقرر نفرموده باشند. کما اینکه نوع مصالحه های آن حضرت مختلف بوده است. پس بعضی از احادیث بعضی دیگر را رد نمی کنند."» (محقق)

^٣ ترجمه: «عبدالله مغفل - رضی الله عنه - می گوید: "در روز خیبر مشکى از روغن آویزان بود، پس آن را برداشته و برای خود نگه داشتم و با خود گفتم: این مشک از آن من است و چیزی از آن را به کسی نمی دهم. ناگهان متوجه حضور رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم شده و از آن حضرت خجالت زده شدم."» (محقق)

^٤ السنن الكبرى، ج ٩، ص ٥٩. ترجمه:

«حماد بن زيد می گوید: "ما با رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم به

و هم چنین از ابن عمر روایت است که:

أَنَّ جَيْشًا عَنِمُوا فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) و سَلَّمَ طَعَامًا و عَسَلًا فَلَمْ يُؤْخَذْ مِنْهُمْ الْخُمْسُ.^۱

و باز همان جا از ابن المبارک نقل می کند از ...

سوید، خادم سلمان:

أَنَّهُ أَصَابَ سَلَّةً - يَعْنِي فِي غَزْوَةٍ فَقَرَّبَهَا إِلَى سَلْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَفَتَحَهَا إِذَا فِيهَا حَوَارِيٌّ^۲ و جُبْنٌ، فَأَكَلَ سَلْمَانُ مِنْهَا.^۳

در این روایات که از کتب اهل سنت آمده

است، سیره مسلمین را در زمان رسول خدا بیان

می کند که احترازی از مأكولات اهل کتاب و غیره

نداشتند؛ و همین طور حکم رسول خدا درباره

اطعام مسلمین توسط اهل ذمه نیز تصریح بر

طهارت ذاتی آنها می باشد.

جنگ رفته و عسل و روغن می یافتیم و می خوردیم.“» (محقق)

^۱ السنن الكبرى، ج ۹، ص ۵۹. ترجمه:

«هم چنین از ابن عمر روایت شده است: ”لشکری در زمان رسول خدا صلی

الله علیه [و آله] و سلم غذا و عسلی را به عنوان غنیمت گرفتند و از آنان

خمس گرفته نشد.“» (محقق)

^۲ لسان العرب: «الحواری: الدقیق الأبیض، و هو لباب الدقیق و أجوده و

أخلصه. الجوهري: ”الحواری (بالضم و التثدید و الواو و الرءاء المفتوحة):

ما حوّر من الطعام، أي بیض؛ و هذا دقیق حواری. و قد حوّر الدقیق و حوّرته

فاحوّر: أي ابیض.“» (محقق)

^۳ السنن الكبرى، ج ۹، ص ۶۰. ترجمه:

«مبارک از سوید، خادم جناب سلمان نقل می کند که در غزوه ای، سبدی

یافت و آن را به نزد سلمان - رضی الله عنه - آورد. سلمان آن را باز کرد و

در آن نانی از آرد مرغوب و پنیر بود، و از آن غذا تناول نمود.“» (محقق)

و بر این اساس است فتاوی فقهای بزرگ، مانند صاحب جواهر، بر جواز مؤاکله با اهل کتاب، چنانچه از کلام علامه در منتهی چنین برمی آید، و در تذکره نیز ادعای اجماع کرده است.

علامه در کتاب منتهی می گوید که:

رسول خدا بر گروهی از اهل کتاب که تعدادشان به سیصد نفر می رسید، حکم نمود که هر سال سیصد دینار پردازند، و اگر مسلمانی از آن سرزمین عبور نمود تا سه روز او را ضیافت نمایند؛ و بر نصارای نجران شرط کرد که فرستادگانش را بیست روز ضیافت کنند...^۱

با توجه به مطالب فوق، دیگر چه شکّی باقی می ماند که با وجود نجاست ذاتی اهل کتاب چگونه ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم چنین شرطی را با اهل کتاب داشته باشد، و چگونه به مسلمین چنین اجازه ای را می دهد که از طعام آنها و مشروبات محلّله آنها استفاده نمایند، آن هم در این مدّت طولانی؟! این ادّله نیز تماماً حکایت از طهارت ذاتی اهل کتاب می نماید.

دلالت روایات مبنی بر جواز تغسیل جنازه

^۱ منتهی المطلب، ج ۱۵، ص ۶۴.

مسلمان توسط اهل کتاب، بر طهارت آنها

یکی از ادله طهارت اهل کتاب، روایاتی است که بر جواز تغسیل زن اهل کتاب، زن مسلمان مرده را در صورت عدم وجود محرّم، دلالت می‌کند:

۱. زید بن علی، عن آبائه، عن علی علیه السلام قال: «أني رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَفَرًا فَقَالُوا: «إِنَّ امْرَأَةً تُؤْفِقَتُ مَعَنَا وَ لَيْسَ مَعَهَا ذُو مَحْرَمٍ.» فَقَالَ: «كَيْفَ صَنَعْتُمْ؟» فَقَالُوا: «صَبَبْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ صَبًّا.» فَقَالَ: «أَوْ مَا وَجَدْتُمْ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ تَغْسِلُهَا؟» قَالُوا: «لَا.» قَالَ: «أَفَلَا يَمْتُمُّوهَا؟!»^۱

۲. عمّار بن موسى، عن أبي عبد الله عليه السلام - في حديث - قال: «قُلْتُ: فَإِنْ مَاتَ رَجُلٌ مُسْلِمٌ وَ لَيْسَ مَعَهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ وَ لَا امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ مِنْ ذَوِي قَرَابَتِهِ، وَ مَعَهُ رَجَالٌ نَصَارِيٌّ وَ نِسَاءٌ مُسْلِمَاتٌ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُنَّ قَرَابَةٌ؟» قَالَ: «يَغْتَسِلُ النَّصَارِيُّ ثُمَّ يَغْسِلُونَهُ؛ فَقَدْ اضْطُرَّ.»^۲

و همین طور در ذیل آن وارد است:

و عن المرأة المسلمة تَمُوتُ وَ لَيْسَ مَعَهَا امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ وَ لَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ مِنْ ذَوِي قَرَابَتِهَا، وَ مَعَهَا نَصْرَانِيَّةٌ وَ رَجَالٌ مُسْلِمُونَ [لَيْسَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُمْ قَرَابَةٌ]^۳؟ قَالَ: «تَغْتَسِلُ النَّصْرَانِيَّةُ ثُمَّ تَغْسِلُهَا.»^۴

^۱ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۵۱۶. ترجمه:

«زید بن علی، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: عده‌ای به نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمده و عرض کردند: «زنی همراه ما بود که وفات کرد و محرمی با او نبود.» فرمود: «چه کردید؟» گفتند: «آب را بر رویش ریختیم.» فرمود: «آیا زنی از اهل کتاب نیافتید که او را غسل بدهد؟» گفتند: «خیر.» فرمود: «پس آیا وی را تیمّم ندادید؟!» (محقق)

^۲ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۵۱۵. ترجمه:

«عمّار بن موسی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر مرد مسلمانی از دنیا برود و مرد مسلمان یا زن مسلمانی از خویشاوندانش همراه او نباشند، اما مردان نصرانی یا زنان مسلمانی که از خویشاوندانش نیستند با وی باشند، چه باید کرد؟ فرمود: «چون در شرایط اضطرار است، مردان نصرانی ابتدا خود را بشویند و سپس وی را غسل دهند.»» (محقق)

^۳ الکافی، ج ۳، ص ۱۵۹.

^۴ وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۵۱۵. ترجمه:

این روایات که بعضی از روایات در این باب می‌باشد، در دلالت بر طهارت ذاتی اهل کتاب تصریح دارند؛ زیرا اگر آنها دارای نجاست ذاتی بودند چگونه امام علیه السلام حکم به جواز تغسیل می‌داد؟! و اینکه بعضی گفته‌اند: «در صورت اضطرار - چنانچه در خود روایات، مذکور است - رفع اشتراط طهارت ماء می‌شود»، و یا اینکه: «ممکن است مورد محمول بر صورت وجود ماء کُرُّ باشد»، در نهایت سستی و عدم متانت است؛ زیرا در صورت دَوْران امر بین تنجیس بدن میّت و مسّ غیر محرم، قطعاً صورت ثانی اولی خواهد بود. و ثانیاً: چنانچه در خود

«و نیز از آن حضرت راجع به زن مسلمانی که از دنیا می‌رود و زن مسلمان دیگری با وی نیست، امّا زنی نصرانی و مردان مسلمانی [که از خویشاوندانش نیستند] همراه وی هستند، سؤال نمودم. فرمود: «زن نصرانی ابتدا خود را بشوید و سپس وی را غسل دهد.» (محقق)

روایات مذکور است، اگر اهل کتاب دارای نجاست ذاتی بوده باشند، آنوقت چگونه امام علیه السّلام حکم به اغتسال اهل کتاب قبل از تغسیل میّت مسلم را می‌نماید، در حالی که اغتسال متوقّف بر قذارت ظاهری و احتمالی است، و در جایی که خود آنها دارای نجاست ذاتی بوده باشند دیگر جایی برای رفع قذارت ظاهری و احتمالی باقی نمی‌ماند.

دلالت روایات مبنی بر جواز استرقاق کفّار و

ادخال آنها در منزل، بر طهارت ذاتی آنها

از دیگر ادلّه‌ای که می‌توان بر طهارت ذاتی انسان به طور اعمّ و بر اهل کتاب بالخصوص اقامه نمود، مسئله استرقاق آنها در جنگ‌های مسلمین با آنها می‌باشد. البتّه در مورد اهل کتاب، مسئله با سایر فرّق کفّار از مشرکین تفاوت دارد؛ حکم اسلام در مورد حرب با کافر حربی، یا قتل آنها و یا قبول اسلام است؛ امّا مسئله نسبت به ذراری آنها یکسان است که عبارت از استرقاق و سبّی آنهاست. و این خود، دلیل بر عدم نجاست ذاتی آنان است؛ زیرا با وجود نجاست ذاتی، حکم اسلام نسبت به اسارت و استرقاق و ادخال آنها در منزل و معاشرت با آنها چه به صورت نکاح و یا غیر نکاح، بسیار غیر موجّه می‌نماید، زیرا

قطعاً ورود آنها و فرزندان مشرکین به منازل مسلمین موجب تنجیس بیت و اثاث‌البیت خواهد شد، و تسبیب این امر نیز خود دارای اشکال می‌باشد.

باید توجه داشت ادله‌ای که در این فصل مبنی بر طهارت ذاتی جمیع اقسام و صنوف از بنی آدم مذکور گردید، چه اهل ایمان و چه اهل کتاب و چه غیر آنها، ممکن است بخشی از مجموع ادله بر طهارت انسان باشد؛ و چه بسا در آینده با توجه به مسائل مطروحه و تأمل در آنها، فقهای بزرگوار بتوانند مصادر بیشتر و گویاتری بر طهارت ذاتی انسان ارائه نمایند.

در این بخش سعی نویسنده بر آن بوده است که نمونه‌هایی از مدارک استنباط را با توضیح مختصری، به پیشگاه علم و فقاہت عرضه بدارد؛ البته چنانچه سنت حسنه تحقیق و اجتهاد در طول قرون و اعصار همواره در راستای تأیید و تسدید محققان عالی‌قدر و مجتهدان بزرگوار تشییع پرده از نقاب مشکلات مسائل

برداشته است و حلّ عویصات معارف اهل بیت
را به سمت و سوی خود کشانیده است، این بار نیز
با تأملی مجدد و تحقیقی مستوفی بتواند در این
عرصه قدمی استوار و منشی متین از خود ابراز و
اظهار بدارد، و دأب و دیدن طریق اجتهاد و استنباط
را که همان آزادی در عرصه اندیشه بدون هیچ ترس
و واهمه‌ای از ترکزات و اصول موضوعه‌ای که ربّما
لا أصل لها است، به اخذ منابع فقهی تشیع از مصادر
وحی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اقدام
نماید. و به این نکته باید توجه نمود که چه بسا لغزش
و خطای در استنباط ممکن است موجب استمرار این
مسئله، و منجر به تسلسل آن به نسل‌های بعد گردد؛
چنانچه در فصل بعد مختصری در این باره بحث
خواهد شد.

فصل پنجم: اقوال فقها رضوان الله عليهم
در این مسئله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اختلاف کلمات فقها در اطلاق لفظ «نجس» به

مطلق کفار یا غیر اهل کتاب

فقهای شیعه - رضوان الله علیهم - بحث در این موضوع (طهارت و نجاست غیر مسلمان) را به دو بخش کتابی و غیر کتابی تقسیم نموده‌اند؛ گرچه بسیاری از آنان هر دو قسمت را تحت یک عنوان، مورد بحث قرار داده‌اند که همان عنوان شرک و مشرک است، و یا بعضی دیگر در تحت عنوان کافر، همه را به یک نسق و منوال دانسته‌اند.

علامه حلی - رضوان الله علیه - در قواعد

گوید:

و الكافر، سواءً كان أصلياً أو مرتدّاً، و سواءً انتمى إلى الإسلام كالخارج و الغلاة أو لا.^۱
و صاحب مفتاح الكرامة در تفسیر کافر گفته

^۱ قواعد الأحكام، ج ۱، ص ۱۹۱. ترجمه:

«از جمله نجاست، کافر است؛ فرقی نمی‌کند کافر اصلی باشد یا مرتد، و منسوب به اسلام باشد مانند خوارج و غلات یا نباشد.» (محقق)

است:

مَشْرِكًا أَوْ غَيْرَهُ، ذِمِّيًّا أَوْ غَيْرَهُ إِجْمَاعًا فِي النَّاصِرِيَّاتِ وَالْإِنْتِصَارِ وَالْغُنْيَةِ وَالسَّرَائِرِ وَالْمُعْتَبَرِ
وَالْمُنْتَهَى وَالْبِحَارِ وَالِدَّلَائِلِ وَ...^۱

ملاحظه می شود که علامه به طور اطلاق، همه

اقسام کفار را تحت عنوان نجس العین قرار داده
است.

و در غنیه ذکر کرده است:

إِنَّ كُلَّ مَنْ قَالَ بِنَجَاسَةِ الْمَشْرِكِ قَالَ بِنَجَاسَةِ غَيْرِهِ مِنَ الْكُفَّارِ.^۲

البته چنانچه خواهیم دید در این ادعا، تأمل و

خداشه است. و در حاشیه مدارک، مطلب را از

اجماع گذرانده و به حدّ ضرورت و اتفاق امت

ارتقا داده است؛ می گوید:

إِنَّ الْحُكْمَ بِالنَّجَاسَةِ شِعَارُ الشَّيْعَةِ. يَعْرِفُهُ عُلَمَاءُ الْعَامَّةِ مِنْهُمْ، بَلْ وَ عَوَامُّهُمْ، يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا
مَذْهَبُ الشَّيْعَةِ، بَلْ وَ نِسَاؤُهُمْ وَ صِبْيَانُهُمْ يَعْرِفُونَ ذَلِكَ؛ وَ جَمِيعُ الشَّيْعَةِ يَعْرِفُونَ أَنَّ هَذَا
مَذْهَبُهُمْ فِي الْأَعْصَارِ وَ الْأَمْصَارِ.^۳

این مطلب از صاحب حاشیه در حالی نقل

^۱ مفتاح الكرامة، ج ۲، ص ۳۵. ترجمه:

«[از موارد نجاست، کافر است] چه مشرک باشد یا غیر مشرک، ذمی باشد یا غیر ذمی؛ بنابر اجماع مذکور در ناصریات و انتصار و غنیه و سرائر و معتبر و منتهی و بحار و دلائل و...» (محقق)

^۲ همان، ص ۳۶، به نقل از الغنیه. ترجمه:

«هر که قائل به نجاست مشرک شده است، قائل به نجاست کفار غیر مشرک نیز شده است.» (محقق)

^۳ همان، ص ۳۶، به نقل از الحاشیه. ترجمه:

«حکم به نجاست کافر، شعار شیعه است؛ و علمای عامه این حکم را از جانب آنان می دانند، بلکه عوامشان نیز می دانند که این اعتقاد شیعه است، بلکه زنان و بچه های شان نیز نسبت به این مطلب واقف هستند؛ و تمام شیعیان نیز می دانند که این مذهب آنان در تمام اعصار و در تمام بلاد شیعه بوده است.» (محقق)

می شود که بسیاری از فقها حکم به طهارت
اهل کتاب نموده‌اند.

در مفتاح الكرامة چنین گوید:

و نُقِلَ عن القديمين القولُ بعدمِ نَجاسةِ أسارى اليهودِ و النَّصارى، و عن ظاهرِ المفيدِ في رسالته العزِّيَّة؛ و ربما ظَهَرَ ذلك في موضعٍ من النِّهاية حيث قال: «و يُكره أن يدعُو الإنسانُ أحدًا من الكفارِ إلى طعامِهِ فيأكلُ معه، فإن دعاهُ فليأمره بِغَسْلِ يديه ثمَّ يأكلُ معه إن شاء..» لكنَّهُ صرَّحَ قبلَهُ في غيرِ موضعٍ بنجاستِهِم على اختلافِ مللِهِم و خصوصًا أهلِ الذِّمَّة، و لذا اعتدَّرَ عنه

باید اذعان نمود که شیخ از این عبارت، هیچ

مقصودی به جز طهارت اهل کتاب ندارد. زیرا لفظ

«يُكْرَهُ» نه اینکه ظاهر، بلکه أَظْهَرَ قَرِيبٌ به نصّ است در

جواز؛ و اگر مقصود از کراهت، حرمت باشد دیگر امر

به غَسَلٍ يَدٍ با وجود نجاست عینیّه چه معنایی دارد؟! و

اعتذار محقق را باید از زمره توجیه بها لایرضی صاحبّه

دانست. و منظور از نجاست اهل کتاب که از شیخ نقل

شده است، باید بر حمل بر نجاست عرضی به واسطه

اختلاط با اشیاء نجس العین، مثل لحم خنزیر و خمر،

نمود. سپس در ادامه می گوید:

و مالٌ إلى طهارتهم صاحبُ المداركِ و المفاتيح.^۲

^۱ مفتاح الكرامة، ج ۲، ص ۳۶. ترجمه:

«نقل شده است که قدیمین (ابن ابی عقیل و ابن جنید) قائل به عدم نجاست باقی مانده آب و غذای یهود و نصاری شده اند. و نیز نقل شده است که ظاهر کلام شیخ مفید در رساله عزیه هم بر همین مطلب دلالت می نماید. و چه بسا عبارتشان در موضعی از نهاییه نیز ظهور در این مطلب داشته باشد، آنجا که می فرماید: "مکروه است انسان احدی از کفار را به غذایش دعوت نموده و با او هم غذا شود. پس اگر دعوت کرد باید ابتدائاً او را امر به شستن دست هایش نماید، و سپس اگر خواست با وی غذا بخورد." اما ایشان پیش از این در بیش از یک موضع بر نجاست تمام فرقه های شان، خصوصاً اهل ذمه، تصریح کرده اند. لذا محقق حلّی در کتاب نکت این کلامشان را حمل بر ضرورت یا هم غذا شدن در غذای خشک نموده اند.» (محقق)

^۲ مفتاح الكرامة، ج ۲، ص ۳۶. ترجمه:

کلام مرحوم صاحب جواهر در نجاست مطلق

کفار

مرحوم صاحب جواهر نیز ابتدائاً طرح مسئله را با ادّعی اجماع - چنانچه ذکر شد - شروع می‌کند، و با عباراتی مشابه آنچه که در مفتاح الکرامه گذشت، به تأویل و توجیه فتوای مفید و شیخ در نهاییه و غیره می‌پردازد؛ و کلام ابن جنید و ابن ابی عقیل را نیز حمل بر عدم مقبولیت فتوا، و یا اطلاق سؤر بر ماء قلیل می‌کند که بر فتوای ابن ابی عقیل، منفعل نمی‌شود.

«صاحب مدارک و مفاتیح به طهارت آنان (یهود و نصاری) گرایش نموده‌اند.» (محقق)

عبارت ایشان در تتمه بحث چنین است:

و لقد أجاد الأستاذ الأكبر بقوله: «إن ذلك شعار الشيعة؛ يعرفه منهم علماء العامة و عوامهم و نساؤهم و صبيائهم، بل و أهل الكتاب فضلاً عن الخاصة.

و يدل عليه مضافاً إلى ذلك، قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾^۱،

المُتَمَّم دَلَالَتُهَا - حيث تَضَمَّت لَفْظَ النَّجَسِ الَّذِي لَمْ يُعْلَمْ إِرَادَةُ الْمَعْنَى الاصطلاحِيَّ مِنْهُ، أَوْ اخْتَصَّتْ بِالْمَشْرِكِ - بظهور إِرَادَةِ الاصطلاحِيَّ هُنَا وَلَوْ بِالْقِرَائِنِ الْكَثِيرَةِ الَّتِي مِنْهَا تَفْرِيحُ عَدَمُ قُرْبِهِمُ الْمَسَاجِدَ الَّذِي لَا يَتَّجِهْ إِلَّا عَلَيْهِ؛ عَلَى أَنَّ النَّجَاسَةَ اللَّغَوِيَّةَ مَعَ مَنَعِ تَحْقُقِهَا فِي الْمُتَرَفِينَ مِنْهُمْ - لَيْسَتْ مِنَ الْوِظَائِفِ الرَّبَّانِيَّةِ، وَاحْتِمَالُ إِرَادَةِ الْحُبْثِ الْبَاطِنِيِّ مِنَ النَّجَاسَةِ - كَمَا اخْتَارَهُ بَعْضُ النَّاسِ مِمَّنْ لَا نَصِيْبَ لَهُ فِي مَذَاقِ الْفَقْهِ تَبَعًا لِلْعَامَّةِ الْعَمِيَاءِ - ضَرْوَرِيُّ الْفَسَادِ، مَعَ أَتَمِّهَا لَيْسَتْ مِنَ الْمَعَانِي الْمَعْهُودَةِ الْمَعْرُوفَةِ لِلْفِظِ النَّجَاسَةِ.

و بعدم القول بالفصل بين المشرك و غيره، منهم كالمحكي في الغنية و الرياض، إن لم نقل بتعارف مطلق الكافر من المشرك أو لما يشمل اليهود و النصارى؛ لقوله تعالى:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ...﴾ إلى قوله تعالى: ﴿عَمَّا

يُشْرِكُونَ﴾^۲؛ و لما يُشعر به قوله تعالى لعيسى عليه السلام: ﴿أَنْتَ

قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهِينَ﴾^۳. من شركهم أيضًا؛ و

لقولهم أيضًا: «إنه ثالث ثلاثة»^۴ المُشعر بكونه عند اليهود ثاني اثنين، و غير ذلك.^۵

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۳۰ و ۳۱.

^۳ سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶.

^۴ اقتباس از سوره مائده (۵) آیه ۷۳: ﴿إِنَّ اللَّهَ تَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾.

^۵ جواهر الكلام، ج ۶، ص ۴۲. ترجمه:

«و چقدر خوب استاد اکبر (مرحوم وحید بهبهانی) بیان نموده‌اند که: «نجاست کفار، شعار شیعه است؛ علمای عامه و عوام آنان و حتی زنان و بچه‌های شان نیز می‌دانند که شیعه چنین نظری دارد، حتی اهل کتاب نیز بر این مطلب واقف هستند تا چه رسد به خود شیعیان.»

علاوه بر این، آیه شریفه: ﴿إِنَّمَا آلُ مُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ نیز بر این مطلب دلالت تام دارد. چراکه متضمن لفظ نجس است، که اگرچه علم به اراده معنای اصطلاحی از آن قطعی نیست و در آیه شریفه فقط نسبت به مشرکین آمده است، اما ظهور در معنای اصطلاحی دارد، و این ظهور از قرائن کثیره‌ای بر نجاست آنان به دست می‌آید که یکی از آنها تفریح عدم جواز نزدیک شدن مشرکین به مساجد است؛ چراکه حرمت نزدیک شدن مشرکین به مساجد، جز با قائل شدن به نجاست اصطلاحی آنان، قابل توجیه نمی‌باشد. هم‌چنین، نجاست لغوی علاوه بر اینکه در مورد مترفین و ثروت‌مندان آنان متحقق نمی‌باشد، از تکالیف الهی و مسائلی که حکم شرعی بر آن مترتب گردد، نمی‌باشد. و احتمال اینکه منظور از نجاست، خبث باطنی باشد - چنان‌که بعضی از افرادی که نصیبی از ذوق فقهی نبرده‌اند و به تبعیت از اهل تسنن

اشکالات وارد بر کلام صاحب جواهر

باید در اینجا به چند نکته که در کلام مرحوم

صاحب جواهر وجود دارد، اشاره نمود:

اولاً: ایشان مانند مرحوم وحید بهبهانی،

مسئله نجاست غیر مسلمان را امری ضروری از

ضروریات دین می‌داند که به‌عنوان شعار در برابر

مخالفین و اهل سنت مطرح می‌باشد؛ در حالی که

خود ایشان عباراتی از مفید و نه‌ایه و ابن‌جنید و

ابن‌ابی‌عقیل و بعضی دیگر نقل نموده است که قائل

به طهارت اهل کتاب و یا اعم از آنها می‌باشند، آنگاه

در مقام توجیه و تأویل به هر مستمسکی جهت ایجاد

وحدت ادّعائی و انعقاد اجماع، مُتَشَبِّث گردیده

است.

کور باطن قائل بدان شده‌اند - قطعاً مردود و باطل است. به‌علاوه نجاست

لغوی از معانی معهود و شناخته‌شده لفظ نجاست نیست.

و اگر نگوئیم اراده مطلق کافر یا معنایی که شامل یهود و نصاری باشد از لفظ

مشرک، امری متعارف و معهود است، عدم قول به فصل بین مشرک و غیر

او نیز دلیل بر صحّت ادّعای ما است، و این مطلب از غنیه و ریاض نیز

حکایت شده است. چراکه آیه شریفه: ﴿وَقَالَتِ آلُ يَهُودَ عِزَىٰ رُ...﴾ تا

آنجا که می‌فرماید: ﴿عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾، دلالت دارد بر مشرک بودن یهود و

نصاری و اعتقاد یهود بر اینکه خداوند، دوّمی از دو اصل است؛ و خطاب

خداوند متعال به حضرت عیسی که می‌فرماید: ﴿ءَأَنْتَ قُلَّتَ لِلنَّاسِ

اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ﴾، مشعر به مشرک بودن نصاری است؛ و هم‌چنین

اعتقاد نصاری که قائل‌اند خداوند، سوّمین از سه رکن و اصل جهان خلقت

است نیز دلالت بر شرک آنان دارد، و غیر اینها از شواهد و قرائن...» (محقق)

و لیت شعری این چه ضرورت و اجماعی است
که بسیاری از فقهای بزرگوار در حکم به طهارت غیر
مسلم، حدّ اقل فتوا به طهارت اهل کتاب داده‌اند؟! و
هذا من أعجب العجائب! و فقیه بزرگواری همچون
مرحوم حاج آقا رضا همدانی در کتاب «طهارت» خود،
آن را از مسائل بسیار مشکل و صعب شمرده است و با
ضرس قاطع، روایات طهارت را بر روایات دالّه بر
نجاست، حاکم و وارد دانسته است؛ چنانچه خواهد
آمد.^۱

ثانیاً: ایشان خود در انطباق آیة شریفه و إفاده
مراد بر معنای نجاست اصطلاحی تشکیک نموده، و
ظهور آن را بر معنای رجس و پلیدی باطنی راجح
می‌دانند، لولا قرائن و شواهدی که بر نجاست ظاهری
اقامه نموده‌اند، امّا هیچ اسمی از این شواهد و قرائن
کثیره به میان نمی‌آورند و فقط عدم دخول آنان را به
مسجد الحرام، دالّ بر اراده نجاست اصطلاحی
شمرده‌اند؛ در حالی که این قرینه، خود شاهی بر خلاف

^۱ رجوع شود به ص ۱۲۳ به نقل از مصباح الفقیه.

مدّعی ایشان است. زیرا نهی از ورود مشرکین به مسجد الحرام، به هیچ وجه دلالت بر نجاست ظاهری آنان نمی‌کند، زیرا ممکن است به جهت احتفاظ بر حرمت بیت‌الله الحرام از ورود افراد و اشخاص غیر مسلمان به واسطه قذارت باطنی و کدورت نفسانی باشد، نه به واسطه نجاست ظاهری؛ چنانچه اتفاقاً این معنا لَدَى الْعَقْلِ السَّلِيمِ وَ الذَّوْقِ الْمَتِينِ أَرْجَحُ می‌نماید، و هتک احترام بیت‌الله نه به واسطه ورود عین نجس، بلکه به واسطه ورود کدورت و قذارت باطنی تحقق پیدا می‌کند. مگر ما حکم به حرمت ورود جُنُب و حائض و نَفْسَاء به بیت‌الله الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌کنیم، با اینکه قطعاً نجاست ظاهری در غالبِ قریب به کل، منتفی است؟!!

ثالثاً: ورود عین نجس به مسجد به عنوان کلی و یا مسجد الحرام، در صورتی که عرفاً منافی با حرمت بیت و رعایت شؤون آن نباشد، چه اشکالی دارد؟! و هیچ دلیل

شرعی بر این مسئله غیر از فهم متعارف عرفی و حکم و قضاوت او در این مورد، موجود نمی‌باشد؛ درست مانند صلاة عند قبور المعصومین علیهم السّلام که در بعضی از موارد موجب هتک و حرام، و در بعضی موارد بلاشکال می‌باشد. و این مسئله در موارد متفاوت و شرایط مختلف و ظروف گوناگون، تفاوت دارد؛ و چون اصل تحقق موضوع بر عهده عرف می‌باشد، و کیفیت اجتماع شرایط و حکم به ثبوت و یا عدم آنها نیز بر عهده عرف است نه فقیه.

رابعاً: حکم به نجاست باطنی را ایشان ضروری الفساد دانسته، و آن را از معانی معهوده لفظ نجاست ندانسته‌اند.

اولاً: دلیلی بر این ادّعی ضرورت - چنانچه در امثال آن گذشت - ارائه ننموده‌اند، و ما نیز هیچ معنای صحیحی از این ضرورت به دست نیاورده‌ایم. و ثانیاً: چنانچه قبلاً گذشت، مواردی را که در شرع بر معنای قذارت باطنی اطلاق شده است ذکر کرده‌ایم، و پر واضح است که چه در زمان نزول آیه و یا در زمان ائمه علیهم السّلام شواهدی دالّه بر اراده معنای باطنی وجود داشته است؛ و ادّعی ایشان در اینجا بدون دلیل

می باشد.

خامساً: ایشان با استفاده از قول به عدم فصل، حکم آیه را به سایر افراد از غیر مسلمین، از اهل کتاب تسری داده‌اند، و این را یکی از قرائن ظهور آیه در نجاست اصطلاحی دانسته‌اند؛ در حالی که زمان نزول آیه را با عدم قول به فصل چه کار؟!

و استظهار نجاست اهل کتاب از عدم قول به فصل نیز خود محلّ تأمل است؛ چنانچه در فصل بعد خواهد آمد. و هم‌چنین اطلاق مشرک بر کافر نیز - چنانچه گذشت - ثابت نبوده، خصوصاً اینکه با توجه به قرائن موجوده در زمان نزول آیه و پس از آن، قطعاً می‌توان گفت مقصود، اهل کتاب نبوده‌اند.

کلام مرحوم صاحب جواهر در خصوص

نجاست اهل کتاب

سپس ایشان می‌گویند:

و ما دَلَّ عَلَى نَجَاسَةِ خُصُوصِ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى أَيْضًا مِنَ الْمُعْتَبَرَةِ؛ وَ هِيَ وَ إِنْ كَانَ فِي مُقَابِلِهَا أَخْبَارٌ دَالَّةٌ عَلَى الطَّهَارَةِ وَ فِيهَا الصَّحِيحُ وَ غَيْرُهُ، بَلْ هِيَ

أوضح من تلك دلالة، بل لولا معلومية الحكم بين الإمامية و ظهور بعضها في التقيّة لآتجه العمل بها، لكن لا ينبغي أن يُصغى إليها في مُقابلة ما تقدّم. وإن أطنب بعض الأصحاب في البحث عنها و تجشّم تحامّل لها، يُرجح الطّرح عليها فضلاً عن التقيّة؛ كما أنّه لا ينبغي الإصغاء للاستدلال على الطّهارة أيضًا بقوله تعالى: ﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾^١، بعد ورود الأخبار المُعتبرة و فيها الصّحيح و المُوثّق و غيرهما، بإرادة العَدَس و الحُبّوب و البقول من الطّعام، سيّما مع تأييدها بما عن المصباح المنير أنّه: «إذا أطلق أهل الحجاز الطّعام عنوا به البرّ خاصّةً»^٢.

نقد كلام صاحب جواهر

بسیار عجیب است، مرحوم صاحب جواهر

گرچه اخبار طهارت را أوضح دلالة می داند از اخبار

نجاست، و حکم به طهارت را لولا معلومية الحکم بین

الإمامیه، متّجه می شمارد، ولی غیر از صرف همین

^١ سوره مائده (٥) آیه ٥.

^٢ جواهر الکلام، ج ٦، ص ٤٣. ترجمه:

«و روایاتی که دلالت بر نجاست خصوص یهود و نصاری دارند هم از روایات معتبر هستند. اگرچه در مقابل این روایات، اخباری هستند که دلالت بر طهارت آنان می نمایند و در بین آنها صحیح و غیر صحیح یافت می شود، و دلالتشان از دلالت اخبار دالّ بر نجاست واضح تر و قوی تر است، بلکه اگر حکم در نزد امامیه معلوم نبود و هم چنین بعضی از آن روایات ظاهر در تقيّه نبودند، عمل به آنها صحیح و موجّه بود؛ اما بعد از ادله ای که گذشت دیگر سزاوار نیست به این دسته از روایات توجه شود. و اگرچه بعضی از اصحاب، بحث را در اینجا طولانی کرده و محمل هایی برای این روایات تراشیده اند، اما کنار گذاشتن آنها ترجیح دارد و حتّی نیازی به حمل آنها بر تقيّه نمی باشد؛ کما اینکه سزاوار نیست به استدلال بر طهارت اهل کتاب با آیه شریفه: ﴿و طعام اهل کتاب بر شما حلال است، و غذای شما نیز برای آنها حلال می باشد﴾ گوش داده شود و توجه شود، چراکه اخبار معتبری که بین آنها راویان صحیح و موثّق و غیر آنها هستند، دلالت دارند بر اینکه مراد از طعام در آیه شریفه، عدس و حبوبات و سبزیجات است، به ویژه اینکه عبارت مصباح المنیر: «هنگامی که اهل حجاز طعام را به صورت مطلق ذکر می کنند، منظورشان فقط گندم است.» نیز این دسته از روایات را تأیید می کند.» (محقق)

معلومات كه فقط يك ارتكاز ذهنى ايشان و امثال
ايشان است، هيچ دليلى بر رجحان حكم به نجاست
اقامه نمى نمايد، و با اين

ارتکاز ذهنی در صدد توجیه و تأویل اخبار طهارت به حمل بر تقیّه و غیره برمی آید و حکم به جواز اکل طعام از مأكولات اهل کتاب را حمل بر عدس و غیره می کند؛ در حالی که چنانچه گذشت، اگرچه طعام ممکن است بر حبوبات حمل شود، امّا مگر کسی تا به حال حبوبات را بدون طبخ و به طور خام تناول کرده است؟! و اگر آیه حتی در صورت محال، حمل بر حبوبات خشک و غیر مطبوخ شود، این که دیگر حلّیت و حرمت در آن معنا ندارد؛ زیرا اکل حبوبات غیر مطبوخ چه محذوری دربردارد تا آیه، حکم به حلّیت آن نماید؟!!

کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی در مسئله،

و دغدغه ایشان در حکم به نجاست غیر

مسلمان

حقیر گوید: در اینجا بسیار مناسب است کلام مرحوم حاج آقا رضا همدانی - رضوان الله علیه - را نسبتاً مشروح بیان نمایم تا روشن شود که این فقیه بزرگوار نیز چه دغدغه و اضطرابی در حکم به نجاست غیر مسلمین، خصوصاً اهل کتاب داشته است، و به این سادگی که از صاحب جواهر و مرحوم وحید بهبهانی نیز نقل

شده است، نبوده است.

ایشان پس از بیان نقل ادله قائلین به نجاست

اهل کتاب و حمل اخبار طهارت بر وجه تقیه و

توجیه آیه شریفه بر حبوب می فرمایند:

و لا یخفی ما فی هذا التّقریب؛ فإنّ التّقیّه لیست مُقتضیّه لِأنّ یکره الإمامُ علیه السّلام تحریم ما حرّمه الله تعالى! فالظاهر أنّ مؤاکلة المجوسیّ من حیث هی ولو بالنّسبة إلى الخبز و غیره من الأَطعمَةِ الجامدة، علی ما یقتضیه إطلاق أدلّتها، من الأمور المکروهة الّتی یَمْتَنُّها الله و أولیأؤه علیهم السّلام - و لعلّ حکمته کوئها نحوًا من المَوادِّ المَمْقوتة- لکنّ الإمامُ علیه السّلام کره أن یُکَلِّفهم بالمنع، إرفاقًا بهم و توسعةً علیهم.

فمراده بقوله علیه السّلام: «أنّ أحرّم علیکم» إمّا مُطلق المنع، لا التّحریم المصطلح؛ أو التّحریم الحقیقی لکن بلحاظ تعلّق امر الإمام علیه السّلام بترکّه، كما لو أمر الوالدُ ولده بترک بعض الأشياء المَحَلَّلة لِغرضٍ صحیح. و قد صرّح غیر واحدٍ بوجوبِ إطاعة الإمام علیه السّلام فی کلّ ما یأمر به و ینهی عنه و إن لم یکن مُتعلّقه واجبًا أو حرامًا شرعیًّا بالذات. فَلَا مُتَمَتُّضی

لصرف الرواية عن ظاهرها ولو بناءً على نجاسة المجوسى، إذ لا مقتضى حملها على إرادة خصوص المايعات التي تنفعل بملاقاة النجس. فالمقصود بها بيان حكم المؤكلة من حيث هي، محرمة كانت أو مكروهة.

و كيف كان، فلا شهادة في هذه الرواية على كون الحكم بطهارة الكتابي في سائر الأخبار لأجل التقيّة^۱.

ملاحظه می شود ایشان صریحاً حکم به تقيّه

را که توجیه بسیاری از روایات بر آن مترتب

است، رد نموده و اصلاً مورد را منافی با موارد

تقيّه ذکر می نماید. اگر مورد از موارد تقيّه باشد،

امام عليه السلام نمی گوید: «من کراهت دارم که

بر شما حرام گردانم آنچه را خدای متعال حرام

^۱ مصباح الفقيه، ج ۷، ص ۲۵۲. ترجمه:

«پوشیده نیست که بر این تقریب، اشکال وارد است؛ چراکه تقيّه اقتضا نمی کند امام عليه السلام اکراه داشته باشد که آنچه را خداوند متعال حرام نموده است تحریم نماید! چون بنا بر اقتضای اطلاق ادله، صرف هم گذاشتن با مجوسی ولو اینکه نان یا غذای دیگری از غذاهای جامد باشد، از امور مکروهه ای است که مورد غضب خداوند و اولیای او است؛ و چه بسا علتش این باشد که نوعی مودت و دوستی به حساب آید که در نزد شارع مغضوب است - اما امام عليه السلام اکراه داشته که با منع کردن، آنان را در سختی و تکلف بیندازد، لذا با آنان مدارا نموده و توسعه داده است.

پس منظور امام عليه السلام از تحریم، آنجا که می فرمایند: «دوست ندارم بر شما حرام کنم!» یا مطلق منع است، نه تحریم مصطلح؛ و یا اینکه تحریم حقیقی است اما با لحاظ تعلق امر امام عليه السلام به ترک آن؛ مانند آنکه پدر به فرزندش امر نماید که بعضی از امور حلال را به جهت غرض صحیحی، ترک کند. و بیش از یک نفر از علما تصریح نموده اند بر اینکه اطاعت از امام عليه السلام در تمام اموری که بدان امر می نماید یا از آن نهی می کند، واجب است اگرچه متعلق آن ذاتاً واجب یا حرام شرعی نباشد. پس حتی اگر بنا بر نجاست مجوسی باشد، دلیلی بر برگرداندن روایت از ظاهرش وجود ندارد؛ چراکه مقتضی برای حمل روایت بر اراده خصوص مایعاتی که با ملاقات نجس منفعل می شوند، وجود ندارد. پس مقصود از این روایت صرفاً بیان حکم هم گذاشتن با مجوس است، چه حرام باشد و چه مکروه. و به هر تقدیر، شاهی در این روایت مبنی بر اینکه حکم به طهارت اهل کتاب در سایر اخبار، به دلیل تقيّه بوده است وجود ندارد.» (محقق)

کرده است!» زیرا اگر واقعاً خدا این تناول

را حرام کرده است، دیگر کراهت داشتن چه معنا

دارد؟!!

پس معنای این عبارت می شود: من می بینم شما در معاملات و روابط خود با مجوس بسر می برید، و اگر بخواهم بگویم این کار را ترک کنید، موجب عسر و حرج خواهد شد؛ و لذا شما را نهی از ارتباط و معاشرت نمی کنم! و این معنا قطعاً با کراهت، سازگار می باشد نه با حرمت؛ زیرا در صورت حرمت، امام می تواند مطلب را به گونه ای دیگر بیان کند و بفرماید: تناول از اطعمه مجوس و تماس با آنان حرام است، و آنان نجس می باشند مگر در صورت ضرورت! چنانچه در سایر مواردِ ضرورت نیز حکم به رفع آن داده شده است. بنابراین چگونه امام علیه السلام با وجود علم به حرمت و نجاست ذاتیه به نحو مطلق و بدون هیچ قید و شرطی، یک امت را در جهل و ضلالت و اقدام به حرام و معصیت و تناول نجس قرار می دهد؟! و بر فرض اینکه مقصود امام، تقیه باشد باید بفرمایند: «من کراهت دارم از اینکه حرام کنم بر شما آنچه را خدای متعال حلال گردانیده است!» یعنی فقط در صورت ضرورت و تقیه اشکالی ندارد؛ نه اینکه آنچه را که شما انجام می دهید. و بسیار جای تعجب است که چطور این معنای بسیار

واضح و متعارف عرفی را این عدّه متوجّه
نشده‌اند؟! و اعجب از این، اینکه با این روایت
خواسته‌اند سایر روایات صریح در طهارت را نیز
حمل بر تقیّه نمایند!

استدلال صاحب مصباح الفقیه در ترجیح بین

اخبار طهارت و نجاست، و نقد آن

سپس ایشان در ادامه می‌فرمایند:

مع أنّه یظهر بالتدبّر فیما أسلفناه فی مبحثِ نَجَاسَةِ الخمرِ، أنّ احتمالَ صدورِ الأخبارِ الدالّةِ
على طهارتها تَقِيَّةً لیس بأقوی من احتمالِ كونِ ما دَلَّ على نَجَاسَتِها كذلك. فالإنصافُ أنّه
لیس فی شیءٍ من أخبارِ الطّهارةِ ما یُشعرُ بصدورها تَقِيَّةً، فضلاً عن أن یدلَّ على ذلك دلالةً
مُعتبرةً مُصحّحةً لطح هذه الأخبارِ الكثيرة؛ فلا یجوزُ رفعُ الیدِ عن مثل هذه الروایاتِ إلّا
بدلیلٍ معتبرٍ.

و الَّذی یقتضیه الجمعُ بینها و بین أخبارِ النّجاسةِ، إنّها هو ارتکابُ التّأویلِ فی تلك الأخبارِ،
فإنّ أخبارَ الطّهارةِ لو لم تُکن نَصّاً فلا أقلَّ من كونها أظهرَ دلالةً من تلك الروایاتِ؛ مع ما
أشرنا إليه من أنّ جملةً من هذه الروایاتِ تصلحُ أن تكونَ بمدلولها اللفظیّ قرینةً لصرْفِ تلك
الروایاتِ عن ظاهرها،

خصوصاً مع ما عَرَفَتْ مِنْ وَهْنِ دَلَالَةِ تِلْكَ الْأَخْبَارِ عَلَى النَّجَاسَةِ، بَلْ إِمْكَانٍ مَنَعَ ظَهْرَهَا فِيهَا. اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يُدْعَى انْجِبَارُ ضَعْفِ دَلَالَتِهَا كَسَنَدِهَا بِفَهْمِ الْأَصْحَابِ وَعَمَلِهِمْ؛ لَكِنْ لَا يَكْفِي ذَلِكَ فِي تَرْجِيحِهَا عَلَى أَخْبَارِ الطَّهَارَةِ بَعْدَ عَدَمِ التَّنَافِي وَإِمْكَانِ الْجَمْعِ عُرْفًا مَعَ وُجُودِ الشَّاهِدِ عَلَيْهِ، إِلَّا أَنْ يُقَالَ: إِنَّ إِعْرَاضَ الْمَشْهُورِ عَنْ أَخْبَارِ الطَّهَارَةِ أَسْقَطَهَا عَنِ الْإِعْتِبَارِ. فَأَخْبَارُ النَّجَاسَةِ عَلَى هَذَا التَّقْدِيرِ حُجَّةٌ سَلِيمَةٌ مِنَ الْمُعَارِضِ، يَجِبُ الْأَخْذُ بِظَاهِرِهَا؛ لَكِنْ الْإِقْتِنَاعَ بِهَذَا الْقَوْلِ فِي طَرَحٍ مِثْلِ هَذِهِ الْأَخْبَارِ أَرَاهُ مُجَرَّدَ التَّقْلِيدِ وَالتَّصْدِيقِ مِنْ غَيْرِ تَصَوُّرٍ، فَلَا بُدَّ مِنْ تَحْقِيقِ هَذَا الْقَوْلِ.^۱

در اینجا بسیار خوب و مستدل، مرحوم حاج

آقا رضا کیفیّت دلالت اخبار طهارت و رجحان

قطعی آنها را بر اخبار نجاست بیان داشته، و در

مقام جمع با

^۱ مصباح الفقیه، ج ۷، ص ۲۵۴. ترجمه:

«علاوه بر این، با تدبّر در آنچه سابقاً در مبحث نجاست شراب ذکر کردیم، مشخص می شود احتمال اینکه صدور اخبار دالّ بر طهارت به جهت تقیّه باشد، از احتمال اینکه اخبار دالّ بر نجاست به دلیل تقیّه باشد بیشتر نیست. و انصاف این است که در اخبار طهارت قرینه‌ای که حتّی مشعر به صدور این اخبار به جهت تقیّه باشد وجود ندارد، تا چه رسد به وجود دلالت معتبری بر تقیّه که باعث صحّت کنار گذاشتن این اخبار کثیره باشد؛ پس رفع ید از امثال این روایات، بدون دلیل معتبر جایز نیست.

پس اقتضای جمع بین این اخبار و اخبار نجاست، تأویل کردن اخبار نجاست است؛ چراکه اخبار طهارت اگر نص نباشند، حداقل دلالت آنها از اخبار نجاست ظاهرتر است. علاوه بر این، اشاره کردیم که مدلول لفظی تعدادی از این اخبار می تواند قرینه برای برگرداندن ظهور روایات نجاست باشند؛ خصوصاً - همان طور که دانستی - دلالت آن اخبار بر نجاست، سست است بلکه می توان گفت اصلاً ظاهر در نجاست نیستند. مگر اینکه ادّعا کنیم فهم اصحاب و عمل آنها ضعف دلالت این اخبار را همانند ضعف سندشان جبران می نماید؛ امّا بعد از اینکه مشخص شد که این اخبار با اخبار طهارت منافاتی نداشته و امکان جمع عرفی بین آنها وجود دارد، دیگر این دلیل برای ترجیح این اخبار بر اخبار طهارت، کافی نخواهد بود. مگر اینکه گفته شود إِعْرَاضِ عِلْمَایِ مَشْهُورِ از اخبار طهارت، آنها را از درجه اعتبار ساقط کرده است. در این صورت اخبار نجاست، حجّتی بدون معارض خواهد بود که باید ظاهر آنها را حجّت دانست. امّا به عقیده من، قانع شدن به این دلیل برای کنار گذاشتن چنین روایاتی، صرفاً امری تقلیدی، و تصدیقی بدون تصوّر است؛ پس این نظر باید اثبات گردد.» (محقّق)

دلالتِ بین اخبار طهارت، اخبار نجاست را مقید و حمل بر کراهت می‌نماید، و حتی مدعی است که ظهور در دلالت بر نجاست نیز در آنان منتفی می‌باشد.

ایشان پس از ترجیح قاطع اخبار طهارت بر نجاست، تنها و یگانه قرینه حمل بر نجاست را عمل اصحاب و إعراض مشهور از اخبار طهارت می‌دانند؛ و طبق قول مشهور، إعراض اصحاب را مبتنی بر قرینه مختلفه از متأخرین دانسته، و به واسطه آن رفعید از اخبار ثقات و صحاح از روایات و ادله می‌نمایند، و چه بسا گفته شده است: **كَلَّمَا اَزْدَادَتِ الرَّوَايَةُ قُوَّةً، اَزْدَادَتِ وَهْنًا!**^۱

در اینجا باید از اینان پرسید: این قرینه مختلفه چگونه قرینه‌ای است که حتی یک نفر از قدما بحثی و کلامی از آن به میان نیاورده است؟! و چگونه است که همین قدمای اصحاب در بسیاری از مسائل عادی و روایات متعارفه، همان سیاق روایت را طبق فهم عادی خود از روایت

^۱ ترجمه: «روایتی که مشهور فقها از آن إعراض نموده باشند، به هر مقدار که قوتش بیشتر باشد، ضعف و سستی آن بیشتر خواهد بود!» (محقق)

بیان کرده‌اند، و یا اگر قرینه و شاهی بر خلاف برداشت متعارف وجود داشته است، نقل کرده‌اند؛ اما در این مورد که از مهم‌ترین مسائل در زمان ائمه علیهم السّلام بوده است، به هیچ قرینه و شاهی اشاره ننموده‌اند؟! و ما دلخوش از اینکه آنها بر قرینه و تأویلی دست یافته و ما از آن محروم بوده‌ایم، باید فهم و برداشت آنان را بر اصول متقنه و ادله منصوصه از قبل امام علیه السّلام ترجیح دهیم! و چه بسا کار به آنجا رسد که فهم اصحاب، خود به عنوان یک اصل از اصول استنباط، در مقابل کتاب و سنت قرار گیرد و بلکه بر آنان ترجیح یابد!! حال بگذریم از اینکه نه تنها هیچ قرینه و شاهی در زمان ائمه علیهم السّلام بر نجاست کفار به طور عام وجود نداشته است، بلکه بر عکس، شواهد متعدده حتی در خود روایات همگی گویای طهارت کفار در خود زمان حاملان وحی و حفظه دین علیهم السّلام وجود داشته است؛ چنانچه خواهد آمد.

مرحوم صاحب مصباح الفقيه در مقام توضیح
و تبیین این قرینه برآمده و مطلب را این چنین
ادامه می دهد که:

چنانچه این قرینه برای شخص، موجب قطع به
حکم شود، این مسئله از باب «القاطعُ مجبولٌ
على اتِّباعِ قَطْعِهِ»^۱ حکم خاص خود را پیدا
می کند، چطور که در سایر موارد قطع چنین
خواهد بود؛ و اما اگر برای شخص این چنین
نشود، بلکه صرفاً به عنوان یک احتمال و یا یک
ظن مطرح شود، آن وقت چگونه ما می توانیم
به واسطه یک ظن غیر معتبر، رفع ید از روایات
موثوقه و ادله مستنده و حُجج ملزومه بنماییم؟!^۲

تمامیت اخبار طهارت از حیث دلالت و سند،

و خدشه صاحب مصباح الفقيه در حیثیت

جهت صدور

سپس ایشان می گویند:

و کیف كان، فأخبارُ البابِ الدالَّةُ على الطَّهارة لتكاثرها أو تظافرِها و صحَّة أسانيدِها و
اعتضادِ بعضها ببعض، أجلُّ من أن يطرأ عليها وَهْنٌ في سَنَدِها أو دالَّتِها؛ لإمكانِ دعوى
القطع بصدورِ أغلبِها لو لم نُقلْ بذلك في كلِّها - كما ذهب إليه بعضٌ - فلا يَطرُقُ إليها الوَهْنُ
من حيث السَنَدِ، و أما دالَّتِها فهي من القوَّة بمكانٍ كاد يكونُ بعضها نصًّا في المُدعى،
فلا نجدُ في نفوسنا ريباً في دالَّتِها. و إنّما الرِّيبَةُ الَّتِي تَطْرُقُ إليها إنّما هي في جهةِ صدورِها،
فَيَتَقَوَّى بإعراضِ المشهورِ عنها احتمالُ كونِها صادرةً عن تقيَّةٍ و نحوها من الأمورِ المُقتضية
لإظهارِ خلافِ الواقعِ.^۳

۱ ترجمه: «شخصی که قطع دارد، طبیعتاً و فطرتاً از قطع خود تبعیت
می نماید.» (محقق)

۲ مصباح الفقيه، ج ۷، ص ۲۵۵.

۳ مصباح الفقيه، ج ۷، ص ۲۵۶. ترجمه:

در اینجا ایشان تصریح دارد که اخبار طهارت سنداً و دلالتاً قابل خدشه نمی‌باشد؛ و فقط اگر احتمالی در آن برود، از حیث جهت صدور می‌باشد. ایشان پس از بیان نسبتاً مفصّلی راجع به إعراض اصحاب و حمل اخبار طهارت را بر صورت تقیّه، اشکالاتی نیز بر این جهت وارد کرده‌اند. از جمله در مسئله آثار وضعیّه طهارت و نجاست، که از جمله بطلان وضوء و صلاة در صورت تماس و مساوره با عین نجس است، و احتمال حکم به طهارت را در صورت ضرورت و وجود عسر و حرج تقویت نموده‌اند؛ ولی در عین حال، این احتمال را در بسیاری از موارد سؤال نمی‌توان مطرح نمود و فقط در بعضی از روایات می‌توان وارد ساخت. و علی‌کلّ حال در

«در هر صورت، اخبار دالّ بر طهارت به جهت کثرتشان و تأیید یکدیگر و صحّت سندشان و تقویت بعضی از آنها توسط بعضی دیگر، بالاتر از آن هستند که سستی در سند یا دلالت بتواند بر آنها عارض گردد. چراکه اگر قائل به قطع به صدور تمام آنها نشویم - چنان‌که بعضی قائل شده‌اند - در مورد اغلب آنها امکان ادّعی قطع به صدور وجود دارد؛ پس وهن و سستی از حیث سند در آنها راه ندارد. و اما از حیث دلالت چنان قوی هستند که می‌توان گفت بعضی از آنها نصّ در مدّعا بوده، و ما در درون خود هیچ‌گونه شکّی نسبت به دلالت آنها نمی‌یابیم. تنها شکّی که در آنها راه پیدا می‌کند، از حیث صدورشان است که به جهت إعراض مشهور از آنها، این احتمال تقویت می‌گردد که صدورشان به جهت تقیّه یا هر جهت دیگری که اقتضای اظهار خلاف واقع را کند، باشد». (محقّق)

مورد احتمال تقیّه می فرماید :

و كيف كان، فحمل الأخبار على التّقيّة لا يخلو عن بُعد؛ و على تقدير قُرب احتمالهِ لا يكفي ذلك في الحملِ مع مخالفتِهِ للأصلِ، ما لم يدُلّ عليه دليلٌ معتبرٌ. و قد أشرنا إلى أن مجرد الاعراض لا يصلح دليلاً عليه؛ اللهم إلا أن يدعى إفادته للقطع بعدم كونها مسوقةً لبيان الحكم الواقعيّ، و عهدتها على مدّعيها. فهي لا تنهض حُجّةً على من لم يقطع بذلك حتّى يجوز له طرح الأخبار المعتمدة؛ كما أنّ الشهرة و نقل الإجماع على الفتوى بل الإجماع المحقّق أيضاً كذلك، ما لم يوجب القطع بموافقة الإمام عليه السّلام.¹

ایشان در این عبارت، دیگر جایی برای صارفیّت و مانعیّت از اخبار طهارت باقی نگذاشتند. زیرا عمده دلیل مخالفین بر طهارت، همان مسئله اجماع است که قبلاً ذکر شد، و اجماع در صورتی می تواند حجّت باشد که کاشف از موافقت معصوم علیه السّلام باشد؛ و این معنا در افراد مختلف متفاوت است، ممکن است برای بعضی موجب قطع و برای بعضی حتّى احتمالش را هم ایجاب نکند، تا چه رسد به قطع. و اینکه بعضی گفته اند: «اجماع، سبب

¹ مصباح الفقيه، ج ۷، ص ۲۵۷. ترجمه:

«به هر حال، حمل اخبار بر تقیّه بعید به نظر می رسد؛ و حتّى بر فرض زیاد بودن احتمال آن نیز، چون مخالف با اصل (طهارت) است، بدون وجود دلیل معتبر نمی توان با صرف احتمال، آنها را حمل بر تقیّه نمود. و پیش از این اشاره نمودیم که اعراض به تنهایی دلیل معتبری به حساب نمی آید؛ مگر اینکه ادّعا شود اعراض مشهور باعث یقین بر این مطلب می گردد که سیاق این روایات برای بیان حکم واقعی نبوده است، که اثباتش بر عهده مدّعی است. و این دلیل برای کسی که قطع به آن ندارد، حجّت به حساب نمی آید تا بتواند به واسطه آن، اخبار معتبره را کنار بگذارد؛ کما اینکه شهرت و نقل اجماع بر یک فتوا و حتّى اجماع محقّق نیز تا وقتی که موجب قطع به موافقت امام علیه السّلام نباشد، هیچ کدام صلاحیّت برای چنین امری را ندارند.» (محقّق)

عادی برای قطع به موافقت امام علیه السلام است» نیز مردود می‌باشد، پس از اینکه انسان این معنا را در وجود خود وجدان ننمود.

و بهذا ظَهَرَ لَكَ ضَعْفُ الاستِدلالِ لِلنَّجاسةِ بالشُّهرةِ و نقلِ الإجماعِ و غیرهما مِنَ المؤیداتِ الَّتِي تَقَدَّمتِ الإِشارةُ إِلَیْها.

لكن لِقائِلٍ أن یقولَ: إنَّ ما ذُكِرَ مِنَ أدلَّةِ النَّجاسةِ و إن لا یصلُحُ شیءٌ مِنْها فی حدِّ ذاتِهِ لِإثباتِ المدَّعیِ فی مقابَلَةِ هذه الأخبارِ الكثیرَةِ، لكن ربَّما یحصلُ - بملاحظَةِ المجموعِ من نقلِ الإجماعِ و الشُّهرةِ و سُذوذِ المخالفِ و مغرُوسِیَّتِهِ فی أذهانِ المُتشرِّعَةِ علی وَجهِ صَرَاحٍ لَدِیْهِمْ نظیرِ الصُّروریاتِ الثَّابِتَةِ فی الشَّرِیعَةِ الَّتِي یَعْرِفُها العوامُّ و النِّساءُ و الصِّبیانُ و غیرها من المؤیداتِ المُعاضدةِ لظواهرِ أخبارِ النَّجاسةِ - الجُزْمُ بِنَجاسَتِهِمْ و کونِ أخبارِ الطَّهارةِ مُؤوَلَّةً أو معلولةً.

و الإنصافُ أنَّ هذه الدَّعویٰ قریبَةٌ جدًّا؛ فَإِنَّهُ رَبَّما یحصلُ بملاحظَةِ معروفِیَّتِهِ فی الشَّرِیعَةِ لَدِی العوامِّ و الخواصِّ و تَجَنُّبِهِمْ عن مُساوَرَةِ أَهلِ الکتابِ، الجُزْمُ بِالْحکْمِ لکونِها کالسیرَةِ القطعیَّةِ کاشفَةً عن رَأْيِ المعصومِ عَلَیْهِ السَّلَامُ.^۱

نقد صاحب مصباح الفقيه مبني بر بدون حجت

بودن قائلین به نجاست ذاتی اهل کتاب

مرحوم صاحب مصباح الفقيه در این فقرات،

^۱ مصباح الفقيه، ج ۷، ص ۲۵۸. ترجمه:

«با این بیان، ضعف استدلال به نجاست به واسطه شهرت و نقل اجماع و مؤیدات دیگری که بدان‌ها اشاره شد، برایت واضح و روشن گشت.

اما کسی می‌تواند ادعا نماید که: اگرچه ادله‌ای که برای اثبات نجاست ذکر شد در مقابل این اخبار بسیار، به تنهایی برای اثبات نجاست کافی نیستند، اما با ملاحظه مجموع ادله که عبارت‌اند از اجماع منقول و شهرت و نادر بودن مخالفین و ریشه‌دار بودن این عقیده در اذهان متشرعین به نحوی که در نزد آنان مانند ضروریات ثابت در دین بوده که عوام و زنان و بچه‌ها نیز از آن اطلاع دارند، و دیگر مؤیداتی که با ظاهر اخبار نجاست تقویت می‌گردند، می‌توان جزم به نجاست کفار نموده و حکم به تأویل داشتن یا ایراد داشتن اخبار طهارت کرد.

انصافاً این ادعا بسیار نزدیک به ذهن است؛ چراکه با ملاحظه معروف و مشهور بودن این فتوا در دین در نزد عوام و خواص و اجتنابشان از هم‌غذا شدن با اهل کتاب، یقین حاصل می‌گردد که عمل آنان مانند سیره قطعیه است که کاشف از رأی معصوم علیه السلام می‌باشد.» (محقق)

همان کلام مرحوم وحید بهبهانی را تکرار می‌نماید و حکم به نجاست را از ضروریات مذهب می‌شمرد، و این مسئله را - چنانچه گفته شد - از جمله شعار شیعه در قبال اهل سنت به حساب می‌آورد؛ ولی با ایراد و هن بر این دلیل، استدراک نموده و در صدد تضعیف این نظریه چنین می‌گوید:

لكنّ الذي يوهنّها في خصوصِ المقامِ السَّيْرِ في أخبارِ البابِ. فإنّها تشهدُ بحدوثِ هذه السَّيرةِ وتأخُّرها عن عَصْرِ الأئمّةِ عليهم السَّلام؛ لِشهادةِ جُلّها بخلوّ أذهانِ السَّائِلِينَ الَّذِينَ هم من عَظَمَاءِ الشَّيعةِ و رُواةِ الأحاديثِ عن احتمالِ نجاستهمِ الذاتيّةِ، و أنّ الذي أوقَعَهُم في الرِّيبَةِ المَوْجِبَةِ للسَّؤالِ عدمُ تَجَنُّبِهِم عن النِّجاساتِ. حتّى أنّ مُحَمَّدَ بنِ عبدِاللهِ بنِ جعفرِ الحَميرِيِّ الَّذِي كتبَ إلى صاحبِ الزَّمانِ عَجَّلَ اللهُ تعالى فرجَه الشَّرِيفَ في زمانِ الغَيْبَةِ، اسْتَشكَلَ في الصَّلَاةِ في الثِّيَابِ المُتَّخَذَةِ من المَجوسِ بِواسطةِ أئمّهمِ يَأْكُلونَ المَيْتَةَ و لا يَغْتَسِلونَ من الجَنَابَةِ. فيُستَفادُ من مثلِ هذا السَّؤالِ أنّ احتمالَ نَجاسَةِ المَجوسِ ذاتًا لم يَكُن طارِقًا بِذهنِهِ، و إلّا لكانَ الفَحْصُ عن حُكْمِ الثِّيَابِ بِملاحظَتِها أُولَى.

فَيُظَنُّ بِمِثْلِ هذهِ الأَسْئَلَةِ أنّ معرُوفِيتِها لَدَى العَوامِّ و مغرُوسِيتِها في أذهانِهِم

نشأت من شهرة القول بها بين العلماء الذين هم مرجع تقليد العوام. وهى فى حد ذاتها لا تُنفى الجزم بالحكم خصوصاً مع قوّة احتمال كون مستند المشهور فى الحكم بالنجاسة - كما يساعده عليه مراجعة كتبهم - استظهارها من الآية الشريفة ببعض التقرّيات المتقدّمة، فلم يجزوا رفع اليد عن ظاهر الكتاب بأخبار الطهارة؛ إمّا بناءً منهم على أنّها أخبار آحاد ولا يجوز تخصيص الكتاب بها، أو لزعمهم ابتلاء المخصّص بالمعارض، أو غير ذلك من جهات الترجيح. فلا وثوق بوصول الحكم إليهم يداً بيد عن معصوم عليه السلام، أو عُثورهم على دليل معتبر غير ما بأيدينا من الأدلّة.

و الحاصل: أنّه لا يجوز طرح الأخبار الدالّة على الطهارة أو المؤيّدّة لها التى لا تنهاى كثرةً بمثل هذه التلفيقات التى تشبّث بها القائلون بالنجاسة، حتّى ألحق المسألة بعضهم بالبدييات التى رأى التكلّم فيها تضييعاً للعُمُر؛ مع أنّه لا يرجع شىء منها إلى دليل يُعتدّ به عدا ظواهر أخبار النجاسة التى عرفت حالها. فالحقّ أنّ المسألة فى غاية الإشكال.^١

^١ مصباح الفقيه، ج ٧، ص ٢٥٨. ترجمه:

«اما آنچه اين نظر را - خصوصاً در اين مقام - تضعيف مى نمايد، سير در اخبار باب است؛ چراکه اخبار شهادت مى دهند که اين سيره بعداً حادث شده و متأخر از عصر ائمه عليهم السلام است؛ و همه روايات گواه اند که سؤال کنندگان که از اعظم شيعه و راويان احاديث بوده اند، احتمال نجاست ذاتى کفار را نمى دادند، و آنچه آنان را در شک انداخته و موجب سؤال براى شان شده، عدم اجتناب کفار از نجاست بوده است. حتّى محمد بن عبدالله بن جعفر حميرى که براى حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف در زمان غيبت نامه نوشته است، از حکم نماز خواندن با لباس هاىي که از مجوس گرفته شده، به سبب آنکه آنان گوشت مردار تناول نموده و غسل جنابت نیز نمى کردند، سؤال کرده است. بنابر اين از امثال اين سوالات فهميده مى شود که احتمال نجاست ذاتى مجوس اصلاً بر ذهن او خطور نکرده است، و الاً جويوا شدن حکم لباس با توجه به نجاست ذاتى آنان، اولى بود.

پس با وجود چنين سوالاتى، گمان بر اين قرار مى گيرد که معروفيت اين حکم در نزد عوام و ريشه دار شدن آن در اذهانشان، نشئت گرفته از مشهوريت آن در ميان علمايى است که مرجع تقليدشان بوده اند، و اين شهرت، به تنهائى موجب جزم به حکم نمى گردد، خصوصاً با توجه به اينکه با مراجعه به کتب مشهور فهميده مى شود که احتمال قوى دارد مستندشان در حکم به نجاست، ظهور گرفتن از آيه شريفه با بعضى از تقريب هاى متقدّمه باشد. و در نتيجه، رفع يد از ظاهر آيه شريفه را با اخبار طهارت، جايز ندانسته اند؛ يا به دليل اينکه اخبار طهارت را اخبار آحاد گرفته اند و تخصيص کتاب خدا با آن جايز نيست، و يا گمان کرده اند که مخصّص، معارضى دارد که همان اخبار نجاست است، و يا جهات ترجيح ديگر. پس هيچ اطمينانى وجود ندارد که اين حکم دست به دست از جانب معصوم عليه السلام به آنان رسيده باشد، و يا به دليل معتبرى غير از ادله اى که در

انصافاً باید اذعان نمود که صاحب مصباح
الفقیه حقّ مسئله را در اینجا اداء نموده است؛ و أدلّه
قائلین به نجاست ذاتی اهل کتاب را بافته‌های بدون
دلیل و حجّت می‌داند که هیچ کدام از آنان، در مقام
اجتهاد و استنباط لایسمن و لایغنی من جوع می‌باشد.
و نه تنها اجماع در این مورد، کاشف از رأی معصوم
علیه السلام نیست زیرا اولاً: این اجماع مدرکی
می‌باشد؛ و ثانیاً: چنانچه گذشت، مخالفینی در مقابل
خود، چه از قدماء و چه از متأخرین و چه فی زمانها،
به طور وفور وجود دارند. بلکه شهرت نجاست در بین
شیعه در زمان خود ائمه علیهم السلام نبوده است، و
این مسئله در لسان روایات کاملاً واضح و آشکار

دست ما است، دست یافته باشند.

حاصل مطلب اینکه: کنار گذاشتن اخبار دالّ بر طهارت یا مؤید آن، که از
جهت کثرت نامتناهی هستند، با این دلایلی که قائلین به نجاست به آن
متمسک شده و حتی بعضی از آنان این مسئله را به بدیهیات ملحق نموده و
صحبت راجع به آن را تزییع عمر دانسته‌اند، جایز نمی‌باشد؛ خصوصاً با
توجه به اینکه هیچ کدام از این ادلّه به دلیل قابل توجهی غیر از ظواهر اخبار
نجاست بازگشت نمی‌کنند، که راجع به آنها نیز توضیح داده شد. پس حق
این است که مسئله نجاست کفّار، در غایت اشکال است.» (محقق)

می‌باشد. بناءً علی‌هذا ما هیچ مدرکی قابل توجه و اعتبار بر نجاست ذاتی، خصوصاً اهل کتاب، مشاهده نمی‌کنیم؛ بلکه ادلّه قطعیّه بر طهارت آنان قائم می‌باشد.

محصل کلام در این فصل آنکه: اکثر قدماء از فقها قائل به نجاست ذاتی کفار، اعمّ از مشرک و اهل کتاب می‌باشند، و در بسیاری از کتب، ادّعاء اجماع بر

این مسئله شده است؛ و حتی بعضی همچون مرحوم وحید بهبهانی آن را شعار شیعه در قبال اهل سنت می‌داند، و صاحب جواهر نیز با تأیید کلام وحید بهبهانی بحث در این مسئله را تزییع عمر دانسته و آن را از زمره ضروریات دین می‌شمرد. ولیکن با توجه به ادله قائلین به نجاست، روشن می‌شود که هیچ‌کدام از آنها مفید مراد و منتج مقصود نمی‌باشد، و صرفاً بر اساس حدس و تخمین و استحسان، روایات داله بر طهارت را تأویل، و روایات محتمل الظهور در نجاست را مأخذ و مبنا قرار داده‌اند. و چنانچه گذشت، مرحوم حاج آقا رضا همدانی تمام ادله قائلین به نجاست را در زمره تلفیقات می‌شمرد و هیچ وقعی بر آنان نمی‌نهد؛ نه در اجماع مدعا، و نه در ادعاء سیره مشهوره، و نه در حکم به تقیه و سایر وجوه مفروضه.

بنابراین طبق موازین و اصول مدونه، متبع همان روایات داله بر طهارت ذاتی اهل کتاب و حتی سایر فرق از مذاهب مختلف است.

نگارنده در اینجا دیگر اطاله مطلب را تزییع اوقات و تطویل بلاطائل می‌داند، و جهت توضیح و تبیین مسئله به تنها دلیل متمسکین به

نجاست که همان اجماع می‌باشد، می‌پردازد.
امید است که بدین وسیله پرده از رخسار حقیقت
بر افتد، و مبنا و مراد شارع مقدّس در این مسئله
غوغا برانگیز، روشن گردد!

فصل ششم: نقد و بررسی اجماع مدّعا بر
نجاست غیر مسلمان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بیان حجّیت اجماع از باب دخول امام علیه السّلام در جمله فقها، و بیان اشکال آن

اجماع در مذهب امامیه به عنوان کاشف از رأی معصوم علیه السّلام در قبال کتاب و سنّت، حجّت و مستند است؛ البتّه بازگشت و مآل آن به سنّت می باشد و در حقیقت نمی توان آن را در عداد ادلّه و مبانی استنباط، مستقلاًّ به حساب آورد.

مرحوم محقّق در معتبر خود، حجّیت اجماع را به دخول معصوم در میان طائفه ذکر می کند و می فرماید:

فلو خلا الیه من فقهاینا عن قوله لما كان حجّة؛ ولو حصل فی اثین لكان قولها حجّة.^۱

هم چنین سید مرتضی - اعلی الله مقامه -

چنین می فرماید:

^۱المعتبر، ج ۱، ص ۳۱. ترجمه:

«اگر صد نفر از فقهای ما حکمی داده باشند اما حکم آنان حکم امام نباشد، فتوای آن صد نفر حجّت نیست؛ و اگر دو نفر باشند ولی حکمشان حکم امام باشد، قولشان حجّت است.» (محقّق)

إذا كان علة كون الإجماع حجة كون الإمام فيهم، فكل جماعة - كثر أو قلت - كان الإمام في أقوالها فإجماعها حجة^۱.

کسی از فقها انکار این مسئله را ننموده است که اجماع به خودی خود نمی تواند به عنوان دلیلی مستقل در کنار سایر ادله استنباط به حساب آید؛ ولی در کیفیت تحقق آن و تشکل موضوع، اختلاف نظر وجود دارد.

بعضی حجیت آن را از باب دخول امام علیه السلام در جمله فقها، مجمع علیهم دانسته اند؛ چنانچه این نظریه، پیش قدمای اصحاب و سید مرتضی راجح بوده است. و به این طریقه، طریقه تضمینی گفته اند.

اشکال در این طریقه آن است که: تحقیقاً افرادی که معلوم الحال و شناخته شده اند، نمی توان قول آنان را به حساب آورد؛ و افرادی که شناخته شده نیستند و مجهول اند، از کجا ما قطع به وجود امام در زمره آنها پیدا کنیم؛ و با حدس و گمان هم که نمی توان حکمی را مستند به امام علیه السلام دانست. و اگر قطع به وجود

^۱ الذریعة، شریف مرتضی، ج ۲، ص ۶۳۰؛ فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۸۵، به نقل از سید مرتضی. ترجمه:

«اگر علت حجّت بودن اجماع، بودن امام در میان مجمعین باشد، پس هر جماعتی که امام در بین قائلین به فتوایشان باشد - کم باشند یا زیاد - اجماعشان حجّت است.» (محقق)

امام علیه السّلام در زمرهٔ عدّه‌ای خاص پیدا شود، این به خودِ قطع مربوط است نه به اجماع سایر افراد؛ چنانچه اگر این قطع بدون توجّه به فتاویٰ فقها و فقط در یک محدودهٔ مشخص حاصل شود، هیچ ارتباطی با اجماع فقهای معروف الحال ندارد. بنابراین دیگر هیچ اجماعی محقق نخواهد شد؛ زیرا شناخت فتاویٰ فقهای معروف و شناخته‌شده فایده‌ای ندارد، چون تطرّق خطا و نسیان در آنها مانند سایر افراد مردم می‌رود، و استنباط آنها برای خودشان حجّت است نه برای دیگران. و قطع به وجود امام علیه السّلام در افراد مجهول نیز ممکن است فقط در عالم تصوّر و خیال محقق گردد، نه در عالم عین و خارج. از این رو به نظر می‌رسد که ذکر اجماع در کتب فقها با توجّه به سلوک این مسلک و طریقه، عبث و بیهوده خواهد بود؛ و باید اذعان نمود که از صدر اسلام تا کنون هیچ فردی از فقهاء ادّعیٰ یک چنین اجماعی با این خصوصیت را نه نموده و نه می‌تواند بنماید.

بیان حجّیت اجماع از باب قاعدهٔ لطف، و

اشکال وارد بر آن

و اما طریق دوّم در تحقق حجّیت اجماع، قاعدهٔ لطف است.

در توجیه این مسلک، این نکته مطرح است:

از آنجا که وظیفهٔ امام علیه السّلام تبیین و تبلیغ
رسالت و شریعت رسول اکرم صلی الله علیه و
آله و سلّم می باشد،

باید حکم الله واقعی را به ائی نحو من الأنحاء به گوش مردم برساند؛ و چنانچه در زمانی تمام فقها بر مسئله‌ای خلاف واقع اتفاق نظر داشتند، وظیفه امام علیه السلام از باب لطف، بیان حکم واقع است به هر نحوی که خود صلاح می‌داند، و چون حکمی بر خلاف اجماع وجود ندارد، این مسئله کشف از موافقت معصوم علیه السلام با حکم مجمع علیه می‌نماید. و اگر چنانچه در این باب، دلیلی از کتاب و یا سنت موجود باشد دیگر این طریقه، معمولاً بها نخواهد بود؛ زیرا ممکن است امام علیه السلام در مقام بیان حکم مخالف، بر آن دلیل استناد و تمسک کرده باشد.

اما چنانچه مبین خواهد شد، این طریقه نیز همچون مسلک سابق الذکر، بر یک اصل رصین و پایه استواری مبتنی نمی‌باشد. زیرا:

اولاً: تکلیف و وظیفه امام علیه السلام از باب این قاعده، یا بیان حکم خلاف است در مقام افتا و حکم، و یا رفع اشتباه و خطای امت است در مقام عمل و تکلیف. اگر مقصود، ایجاد مانع و حاجز است در مقام عمل، باید اذعان نمود که این مسئله ابداً صورت خارجی و عینی پیدا نکرده است. زیرا

چه بسا از منہای که حکم فقہا و عمل امت بر تعیین حکمی قرار می‌گرفت و پس از مدتی حکم به خلاف پدید آمده، و به کلی حکم اول منسوخ و یا نادرالوجود گردیده است؛ چنانچه در قول به انفعال ماء بئر در ابتدای امر، و نظریه خلاف علامه حلی مبنی بر عدم انفعال، گواه و شاهی بر این مسئله است. و نظیر این مسئله در ابواب فقہی الی ما شاء اللہ موجود می‌باشد.

و ثانیاً: در این صورت چرا قاعده لطف منحصرأ منعطف به جمهور از امت شود، و شامل هر فرد و هر گروه و هر جا و هر زمان نشود؟! مگر افرادی که بر مقتضای تکلیف و حکم مقلد خود، خطأ مرتکب فعل خلاف حکم اللہ واقعی شوند، چه تقصیری در انجام تکالیف و عمل به وظیفه خود کرده‌اند که باید از عنایت و لطف حضرت، محروم گردند؟! و اگر ما جواز عمل مکلف را در زمان غیبت امام علیہ السّلام به مقتضای حکم ظاہری و عمل به وظیفه ظاہری - چنانچه خود ائمہ علیہم السّلام

بیان فرموده و مجزی دانسته‌اند - صحیح و مُثاب بدانیم، دیگر چه فرقی خواهد کرد بین یک نفر یا صد نفر و یا یک امت در یک برهه از زمان و یا در ازمنه متوالیه؟!

و هم‌چنان که احکام در صدر اسلام تدریجاً نازل می‌شدند و چه‌بسا سال‌ها مردم در جهل از تکلیف واقعی و حکم شرعی خود، مرتکب خطا می‌شدند و سپس حکم واقعی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان می‌گردید، در زمان غیبت هم ما بگوییم بنا بر مصالح و مقتضیاتی که در حیطة علم خدا و اولیای او است، مردم از لحاظ ادراک حکم الله واقعی در حرمان قرار گیرند؛ چنانچه در احادیث مذکور است که قائم آل محمد صلی الله علیه و علی آبائه الطاهرین با احکام جدید و تکالیف جدیدی ظهور خواهد نمود.

بلی، آنچه مقتضای شئون امامت و ولایت کلیّه الهیه ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین است، این است که وجود امام علیه السلام با اشراف ولایی و علی خود، بر تمام اعمال و کردار و سرّ و سویدای نفوس ما ناظر و حاضر و شاهد می‌باشد و از جمیع نیات و خاطرات و خطورات ما، قبل از حدوث

آنها آگاه و مطلع است، و لا یَشُدُّ عَنْ حَيْطَةِ عِلْمِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ و با قوه و قدرت ولای خود، جمیع استعدادات و قوای ما را به مرحله و مرتبه کمال و جودی آنها رهبری و ایصال خواهد نمود.

بنابراین اگر به اندازه سرسوزنی انجام تکالیف مخالف با حکم الله و عمل به احکام منافی بخواهد در این سیر کمالی و فعلیت استعدادهای تأثیر سوئی بگذارد - در حالی که از نقطه نظر اتیان به مسائل و احکام، هیچ تقصیر و یا قصوری متوجه آنها نخواهد بود، این مسئله با شئون مقام امامت منافات و تضاد پیدا می نماید، و امام را از مرتبه ولایت کبری به منزله و مرتبه سایر افراد بشر تنزل می بخشد؛ نَسْتَجِيرُ بِاللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأَوْهَامِ وَ الْوَسَاوِسِ الدَّنِيَّةِ.

همچنان که خود آن حضرت در نامه ای که به شیخ مفید - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ - دارند، این مطلب را متذکر می شوند:

نحن و إن كُنَّا ثَوَابِنَ بِمَكَانِنَا النَّائِيْنَ عَن مَسَاكِنِ الظَّالِمِيْنَ حَسَبَ الَّذِي أَرَانَاهُ اللهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الصَّلَاحِ و لشيَعَتِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ فِي ذَلِكَ مَا دَامَت دَوْلَةُ الدُّنْيَا لِلْفَاسِقِيْنَ، فَإِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ و لَا يَعْزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِّنْ أَخْبَارِكُمْ... إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِيْنَ لِمُرَاعَاتِكُمْ و لِنَاسِيْنَ لِدِكْرِكُمْ؛ و لَوْلَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ و اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ...^۱

مضافاً به اینکه خود امام علیه السلام وقتی که

از آن حضرت راجع به تکبیر بعد از تشهدِ اوّل،

قبل از قیام به رکعت ثالثه سؤال شد، فرمودند:

الجواب: إنَّ فِيهِ حَدِيثَيْنِ: أَمَّا أَحَدُهُمَا: فَإِنَّهُ إِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حَالَةٍ أُخْرَى، فَعَلِيهِ تَكْبِيرٌ؛ و أَمَّا الْآخَرُ: فَإِنَّهُ رُوِيَ: أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ فَكَبَّرَ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ، فَلَيْسَ عَلَيْهِ لِلْقِيَامِ بَعْدَ الْقُعُودِ تَكْبِيرٌ. و كَذَلِكَ التَّشَهُدُ الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى. و بِأَيِّهَا أَخَذْتَ مِنْ جِهَةِ التَّسْلِيمِ كَانَ صَوَابًا.^۲

و همین‌طور در موارد عدیده‌ای امام

علیه السلام افراد را به همین احکام ظاهری

مستنبط از روایات و أدله سوق داده‌اند، چنانچه

در جای خود مبین است.

و اگر مقصود از لطف، توضیح و تبیین امام

علیه السلام در مقام فتوا و صرفاً

^۱ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۰۲. ترجمه:

«ما اگرچه تا وقتی حکومت دنیا در دست فاسقین است بر حسب آنچه که خداوند برای ما و شیعیانمان صلاح دیده و به ما نشان داده است، در مکانی دور از مساکن ظالمین زندگی می‌کنیم، اما بر احوال شما احاطه علمی داریم و چیزی از اخبار شما از ما پنهان و مخفی نمی‌ماند؛ ما در مراعات شما اهمال و کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را فراموش نمی‌نماییم و اگر این‌طور نبود، شدائد بر شما وارد شده و دشمنان نابودتان می‌کردند.» (محقق)

^۲ الغيبة، شیخ طوسی، ص ۳۷۹. ترجمه:

«در این مورد دو حدیث وارد شده است: حدیث اوّل: وقتی مصلی از حالتی به حالت دیگر منتقل می‌شود، باید تکبیر بگوید؛ حدیث دوم: روایت شده است که: اگر سرش را از سجدهٔ دوّم برداشت و تکبیر گفت و سپس نشست و بعد ایستاد، لازم نیست برای ایستادن بعد از رکوعش تکبیر بگوید. و تشهد اوّل نیز به همین ترتیب است. و به هر کدام از این دو از روی تسلیم عمل کنی، صحیح است.» (محقق)

بیان حکم واقعی باشد، این چه تأثیری در مسئله خواهد داشت؟! زیرا یا باید به تمامی فقها در همه بلاد و همه امکنه فرداً فرداً این حکم را ابلاغ کند، که یک چنین چیزی نه تنها انجام نشده است بلکه این همه اختلاف فقها در جمیع امکنه و اعصار، خود شاهی بر خلاف مقتضای این قاعده لطف مدعا می باشد.

چگونه امام علیه السلام به خود اجازه می دهد که فقیهی از روی ادله، بدون هیچ قصور و یا تقصیری حکمی را بر خلاف حکم الله واقعی استنباط نماید و آن را در اختیار همه افراد امت قرار دهد؟! آیا این مسئله، مخالف قاعده لطف نیست؟! و اگر ما این استثنا را در بعضی از موارد بپذیریم، از باب حکم الأمثال فیما یجوز^۱ و فی ما لا یجوز^۱ واحد^۱ در سایر موارد نیز باید بپذیریم؛ و اگر در برهه‌ای نسبت به بسیاری از فقها، حکم خطا را جایز شمیریم، در برهه‌ای نسبت به کل فقها نیز باید جایز شمرد. بنابراین حکم به وجوب بیان خلاف در

^۱ شرح الهدایة الأثریة، ملاصدرا، ص ۳۸.

صورت اجماع، و عدم وجوب در سایر موارد، حکم به
متناقضین در مورد شئون امامت و ولایت است. و
شاید بدین لحاظ بوده است که سید مرتضی - اعلی الله
مقامه - این طریقه را مردود دانسته است.

بنابراین با توجه به اشکالات فوق، ما دلیلی بر
ثبوت و حجیت این اجماع نیز نمی‌توانیم داشته
باشیم؛ و الله العالم.

بیان حجیت اجماع به طریقه حدس، و اشکال

آن

مسلك سوّم در حجیت اجماع، طریقه حدس
است؛ به این بیان که: چنانچه اجماعی در همه
ازمنه تا زمان معصوم علیه السّلام منعقد شود و
برای انسان قطع به انتساب حکم به امام
علیه السّلام حاصل شود، این اجماع می‌تواند
حجت باشد؛ زیرا اتفاق فقها در همه اعصار با
وجود اختلاف آراء آنها در کثیری از مسائل
فقهیه، خود موجب حصول این قطع خواهد بود
که حکم مُجمَعٌ علیه قطعاً منتسب به امام
علیه السّلام می‌باشد.

اما چنانچه گذشت، این اجماع نباید مستند به

دلیل فقهی باشد؛ زیرا لِقائِلِ

آن يقول: ممکن است فهم عرفی و کیفیت استنباط فقها از یک دلیل شرعی، آنها را ملزم به اتخاذ چنین حکمی نموده است! و قطعاً شرایط استنباط و قرائن در تحقق موضوع حکم، دخالت غیر قابل انکاری دارد، و لذا ممکن است همین شرایط و قرائن برای فقهی دیگر منتج به حکم سابقین نباشد و موضوع به نحو دیگری برای او محقق گردد. و یا جلالت و عظمت بعضی از فقها، موجب عدم تعرض سایرین نسبت به حکم مستنبط از آن فقیه شده باشد؛ و همین طور سایر فقها در اعصار بعد نیز به متابعت از سلف صالح خود و عدم تجرّی بر فتوای مخالف خود، موجب تحکیم و استقرار این حکم شده باشند. از آن گذشته، ما هیچ اتّفاقی را بدین نحو در فقه نمی‌یابیم که بدون استناد به دلیل محکم شرعی، تبیین حکمی از احکام فقهی را بنماید، و اگر چنین اتّفاقی موجود باشد مستند به ادلّه فقهیه، و از جمله ضروریات دین خواهد بود.

و مسئله ضروریات دین و یا مذهب، با مسئله اجماع حدسی تفاوت فاحشی دارد و کسی در آن اشکال و ایرادی ندارد. بنابراین ادّعای

یک‌هم چنین اجماعی نیز بدون دلیل و یا بر پایه
اموری سوای مبادی اوّلیّه قیاسات برهانیّه و
اوّلیّات می‌باشد.

اینها طرق معروفه حجّیت اجماع است؛
گرچه بعضی از طرق دیگر نیز وجود دارد که ذکر
آن تطویل بلاطائل خواهد بود.^۱

با توجه به این مسئله، حال بینیم اجماعی که
مستند فقهی بسیاری از فقها در حکم به نجاست
غیر مسلم می‌باشد، در چه پایه از متانت و رزانت
فقهی قرار دارد، و به چه میزان می‌توان آن را در
طریق اجتهاد لحاظ نمود؟

اشکالات وارد بر اجماع مدّعا بر نجاست غیر

مسلمان

اولاً: شکی وجود ندارد که مبنا و دلیل
مجمعین و فقهاء از زمان ائمه علیهم السّلام به بعد،
بر اساس آیه شریفه و روایات در این باب می‌باشد؛
بنابراین نکته مهمّ در انعقاد اجماع که عدم ابتناء آن
بر ادلّه اجتهادیّه است، در اینجا مفقود می‌باشد.

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون عدم حجّیت اجماع مطلقاً، رجوع شود به
اجماع از منظر نقد و نظر.

ثانیاً: وجود فتوای مخالف است که چنانچه گذشت، از زمان قریب به زمان ائمه علیهم السّلام به بعد در میان فقها وجود دارد؛ و در میان متأخرین حکم به طهارت ذاتی اهل کتاب بسیار رایج و دارج شده است. و این خود، دلیل بر عدم انعقاد اجماع می باشد؛ زیرا چگونه ممکن است با وجود اجماع مدّعا، فقیهی چنین جرأتی پیدا کند که حکم به خلاف صادر کند؟!

بنابراین صرف نظر از عدم حجّیت اجماع به طور کلی و عدم انعقاد آن به صورت عینی و خارجی، در خود نفس تحقّق این اجماع نیز خدشه و اشکال موجود می باشد. و لذا اگر شخصی ادّعا نماید که در حکم به نجاست ذاتی غیر مسلم هیچ دلیل قانع کننده ای وجود ندارد، سخن به گزاف نگفته است.

در اینجا ممکن است ادّعا شود: توجّه به سیره در میان مسلمین (شیعیان) به حیثی که حکم به نجاست غیر مسلم، شعار آنها در مقابل مخالفین شده است، ما را به وجود سیره در زمان ائمه علیهم السّلام دلالت می نماید؛ و این خود، دلیل بر کیفیت استفاده از روایات دالّه بر نجاست از ناحیه فقها می باشد، و هم چنین طرح روایاتی که نص در طهارت ذاتی غیر مسلم دارند و یا اینکه

ظاهر در آن می‌باشند.

لذا باید گفت چنین ادّعائی عاری از حقیقت بوده، و ادّعائی بیش نیست؛ زیرا هم‌چنان‌که صاحب مصباح الفقیه افاده نموده است، این سیره پس از زمان ائمه علیهم السّلام به وجود آمده، و توسط تقلید از فقها در میان شیعه متداول شده است، و الا در زمان ائمه علیهم السّلام کاملاً حکم برعکس بوده است. دلیل بر این مسئله، کثرت روایات مصرّحه بر طهارت و یا ظاهر در آن و یا حتّی محتمل النّجاسه از آنها می‌باشد؛ زیرا در صورت تحقّق سیره بر نجاست ذاتی اهل‌کتاب و غیره، چطور راوی از امام علیه السّلام درباره ثوب و یا غذا و یا امر دیگری که با آنها اختلاط دارد و به واسطه عدم اجتناب از شرب مسکر و عدم اغتسال از جنابت و یا اکل لحم خنزیر و عدم اجتناب از نجاسات ممکن است آلوده شوند، سؤال می‌نماید؟! و اگر سیره بر نجاست ذاتی آنها بود، دیگر این سؤال‌ها و پاسخ‌ها از ناحیه امام علیه السّلام

صد در صد لغو و بیهوده خواهد بود؛ چنانچه در

نامه محمد بن عبدالله الحمیری به حضرت بقیة الله
أرواحنا فداء آمده است:

عندنا حاكَةٌ مجوسٌ يأكلونَ الميتةَ و لا یغتسلونَ من الجنابةِ و ینسجونَ لنا ثيابًا، فهل تجوزُ
الصلاةُ فیها من قبلِ أن تُغسلَ؟
فكتبَ إليه فی الجوابِ: «لابأسَ بالصلاةِ فیها.»^۱

در این روایت که در زمان غیبت صغری
صادر شده است، کاملاً سیره امت را بر حکم به
طهارت ذاتی اهل کتاب بیان می کند، و سؤال
محمد بن عبدالله حمیری بر عروض نجاست از
ناحیه نجاست خارجی است نه نجاست ذاتی؛ و
همین طور روایاتی که گذشت از امام صادق
علیه السلام و از امام رضا علیه السلام که تماماً
در تبیین این معنا، نص بر مطلوب و مراد بودند.
و لهذا می توان گفت این ادعا نیز کاملاً بی اساس،
بلکه مطلب برعکس مدعا، کاملاً واضح و روشن
بوده است.

^۱ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۲۰. ترجمه:

«در نزد ما بافندگان مجوسی هستند که گوشت مردار می خورند و غسل
جنابت نمی کنند و برای ما لباس می بافند. آیا نماز خواندن در این لباس ها
قبل از شست و شوی آنها جایز است؟»

حضرت در جواب نوشتند: «نماز خواندن در این لباس ها اشکالی ندارد.»
(محقق)

خاتمه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نقد استناد فقها بر نجاست مشرکان به واسطه

آیه شریفه

اول اینکه: بحث نجاست ذاتی مشرکان و

به طور کلی غیر اهل کتاب از سایر کفار، در کتب

روائی ما ذکر نشده است، و استناد فقها بر نجاست

مشرکان منحصر است در آیه شریفه:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا
يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ﴾^۱

و چنانچه ذکر شد، این آیه دلالتی بر نجاست

ظاهریه ندارد و مقصود از آن، خبث باطن و

قذارت نفسانی می باشد؛ مضافاً به روایاتی که در

باب رضاع و یا در باب نکاح و غیره که دلالت بر

عدم نجاست ذاتی مشرکان دارد، وارد است.

مثلاً روایتی است از:

حمید بن زیاد ... عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله قال: «سألت أبا عبدالله عليه السلام: هل
يصلح للرجل أن ترضع له اليهودية والنصرانية والمشرقة؟ قال: «لابأس.» و قال:
«منعواهم من شرب الخمر.»^۲

^۱ سوره توبه (۹) آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۱۳:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، مشرکان نجس هستند؛ و بعد از این سال نباید

به مسجد الحرام نزدیک شوند!»

^۲ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۶۵. ترجمه:

در این روایت - چنانچه گذشت - امام
علیه السّلام حکم رضاع مشرکه را در ردیف
رضاع اهل کتاب، جایز شمرده است و هیچ دلیلی
بر صورت ضرورت - چنانچه ادّعا شده است -
نمی‌باشد، بلکه اطلاق آن موجب جواز، و اگر
نهی در این باب وارد باشد محمول بر کراهت
است؛ چنانچه مقتضای جمع و حمل، بر این
صورت است.

هم‌چنین روایتی که از زهری، از امام سجّاد
علیه السّلام گذشت:

قال: «لَا يَحِلُّ لِأَسِيرٍ أَنْ يَتَزَوَّجَ مَادَامَ فِي أَيْدِي الْمُشْرِكِينَ، خَافَةَ أَنْ يُوَلَّدَ لَهُ فَيَقِيْ وَلَدُهُ كَافِرًا فِي
أَيْدِيهِمْ.»^۱

در اینجا نیز امام علیه السّلام اشکالی بر نفس
زواج وارد نمی‌کنند، بلکه اشکال متوجّه آثار و
تبعات زواج با مشرکه است؛ و آن، نتاج ولد و
بقای آن نزد کفار و مشرکین می‌باشد. در این
روایت نیز تلویحاً حکم به جواز نکاح با مشرکه

«عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم آیا
برای مرد جایز است که زن یهودی و نصرانی و مشرک برای او شیر بدهد؟
فرمود: «اشکالی ندارد.» و فرمود: «آنان را از شرب خمر منع کنید.»»
(محقق).

^۱ وسائل الشّیعة، ج ۲۰، ص ۵۳۷. ترجمه:

«فرمود: «برای اسیر، مادامی که در دست مشرکین است حلال نیست ازدواج
نماید؛ چراکه بیم آن می‌رود که فرزندی از او به دنیا بیاید و در دست آنان
کافر باقی بماند.»» (محقق)

در غیر از بلاد شرک داده شده است.

و کذلک روایتی را که احمد بن ادریس مرسلأً

از امام صادق علیه السّلام در مورد سُورِ نَقْلِ

می‌کند:

عن أبي عبد الله عليه السلام، أَنَّهُ كَرِهَ سُورَ وَلِدِ الزَّانَا وَ سُورَ الْيَهُودِيِّ وَ النَّصْرَانِيِّ وَ الْمَشْرِكِ وَ
كُلِّ مَا خَالَفَ الْإِسْلَامَ؛ وَ كَانَ أَشَدُّ ذَلِكَ عِنْدَهُ سُورَ النَّاصِبِ.^۱

در این روایت، لفظ کراهت محمول بر جواز

است، مضافاً به قرینه سُورِ یهودی و نصرانی و

ولد زنا که قطعاً نجس نمی‌باشد؛ و با توجه به

وحدت سیاق، مشرک نیز محکوم به طهارت

خواهد بود.

حکم آیه شریفه در اثبات قذارت باطنی

مشرکین و حفظ حرمت مسجدالحرام

با توجه به مطالب مذکوره و آنچه قبلاً در

مورد ورود مشرکین در مسجدالنّبی و کذلک در

مسجدالحرام ذکر شد، روشن می‌گردد:

در شرع مقدّس اسلام، حکم شارع بر طهارت

ذاتی مشرکان بوده است، ولی آیه در مقام اثبات

قذارت باطنی آنها، مردم را از ورود آنان به

^۱ وسائل الشّیعة، ج ۱، ص ۲۲۹. ترجمه:

«نقل شده است که: امام صادق علیه السّلام از باقی‌مانده آب یا غذای
ولد الزّنا و یهودی و نصرانی و مشرک و هرکه مخالف اسلام بود اکراه
داشتند؛ و از همه اینها مکروه‌تر در نزد او باقی‌مانده آب یا غذای ناصبی بود.»
(محقّق)

مسجدالحرام بر حذر می‌دارد. و این معنا آنسب است به اینکه بگوییم مقصود از نجاست، قذارت ظاهری و نجاست اصطلاحی آنان است؛ زیرا ادخال شیء نجس در مسجدالحرام در صورتی که موجب تنجیس آن نگردد، موجب هتک حرمت آن نیز نخواهد شد. و از طرفی، بسیار محتمل است که آیه شریفه در مقام بیان یک حکم سیاسی منطبق با شرایط و ظروف آن زمان باشد؛ زیرا آنان با ورود به مسجدالحرام و اتیان به عبادات خاصه خود، از طرفی موجب هتک احترام بیت‌الله‌الحرام شده و حرم توحید و بیت منزه او را با ورود خود، دچار آشفته‌گی و هرج و مرج و تشویش اذهان و ورود خواطر و صوارف از توجه به توحید می‌گردانیدند، و از طرف دیگر موجب تثبیت موقعیت و وضعیت سیاسی خود شده، و به عبارت دیگر این خود یک بی‌اعتنائی به نشر کلمه توحید و استقرار شرع مقدس اسلام در همه بلاد و امکانه تلقی می‌گردید، و لذا از جانب حضرت احدیت حکم به ممانعت از ورود آنان صادر شده است. فلذا می‌توان آیه شریفه را حمل بر نجاست باطنی و قذارت و کدورت نفسانی نمود؛ و در صورت شک در انطباق، طبعاً حکم به طهارت موافق با جریان اصول خواهد بود.

مضافاً به اینکه: در روایات مذکوره نیز به اندازه کافی شواهد دالّ بر طهارت ذاتی مشرکان موجود می‌باشد. و بناءً علیٰ هذا باید اذعان نمود که مشرکان و سایر فرق از مردم، مانند اهل کتاب، محکوم به طهارت ذاتی می‌باشند؛ و الله العالم.

عدم جواز حمل روایات صریحه طهارت ذاتی

اهل کتاب بر تقیه

دوم: بسیاری از فقها در کتب فقهی و روایی خود، روایات صریحه داله بر طهارت ذاتی اهل کتاب را محمول بر صورت تقیه نموده‌اند؛ اما با توجه و تدبیر در روایات در موارد مختلفه، باید اذعان نمود که نه تنها حمل روایات بر مورد تقیه مستبعد، بلکه ممتنع می‌باشد. آخر چطور ممکن است روایتی را که در آن، امام علیه السلام به آن فرد نصرانی زاده تازه‌مسلمان امر می‌کند از غذای آنان تناول کند - در صورتی که ابوین او از استعمال گوشت خوک و شرب خمر اجتناب می‌کنند -، حمل بر تقیه نمود؟! و یا سایر روایات در این باب.

و آیا امام علیه السلام نمی‌تواند به آنها بگوید: در صورت تقیه از غذای آنان بخورید، ولی بعد دست و دهان و لباس خود را بشوید؟! و یا آنان را از استفاده از لباس آنها بر حذر بدارد؟! و به طور کلی آیا اصلاً تقیه در این مورد هست یا نیست؟ با توجه به اینکه مسئله طهارت و نجاست یک مسئله شخصی و قابل اخفاء و اختفاء است، و شخص می‌تواند در این مورد بدون اینکه احدی متوجه شود، به تکلیف واقعی خود عمل نماید.

و آیا جواز ازدواج با اهل کتاب هم تقیّه بوده است؟! و آیا کنیز نصرانی در منزل امام رضا علیه السّلام هم تقیّه بوده است؟! و آیا استفاده لشکر اسلام از غذای اهل ذمه نیز تقیّه است؟! عجب! نگارنده در اینجا نمی تواند تعجب خود را از این همه مبعّدات و امور مستنبطه بعیده فی نهایه البعد، پنهان نماید! و لیت شعری این فقهای که همین طور این همه روایت را در ظروف مختلفه حمل بر تقیّه نموده اند، آیا هیچ به حقیقت و واقعیت و وجود عینی و خارجی تقیّه فکر کرده اند؟ و یا اینکه رجماً بالغیب تیری در تاریکی پرتاب نموده، خود را از دغدغه بحث و تحقیق و تشویش فراز و نشیب آن رها کرده، هیچ فکری و اندیشه ای به تبعات این مسئله نکرده اند؟ و لذا مرحوم صاحب مصباح الفقیه بحث در این مورد را از جمله تلفیقات می شمرد و ابدأً وقعی به این محامل نمی نهد و آنها را به هیچ می شمرد، و ادلّه طهارت ذاتی اهل کتاب را بدون معارض و مناقض، قلمداد می کند.

و این مسئله مانند بسیاری از مسائل دیگر موجب تأسّف ارباب تحقیق و تعمیق گردیده است. در بسیاری از موارد دیده می‌شود فقیهی بدون توجّه به دلالت روایت و کیفیت جمع آن با سایر ادلّه و تأمل در مضامین آن، فوراً به حیثیت جهت روایت پرداخته و او را حمل بر تقیّه نموده، و بالکلیه از حجّیت ساقط می‌نماید؛ در حالی که با اندک تأملی می‌توان حمل صحیحی بر آن تصوّر نمود و کلام امام علیه السّلام را از لغویّت خارج ساخت. مگر به این آسانی می‌توان فوراً یک روایت را به مجرد معارضه ظاهریه با روایات دیگر، از حیّز حجّیت ساقط نمود؟! و یا به صرف ترکز بعضی از احتمالات و استحسان سلیقه‌های شخصی و فردی، از احکام الهی و کلمات معصومین علیهم السّلام دست شست؟! و آیا متاخّرین از فقها که حکم به طهارت اهل کتاب داده‌اند، چگونه متوجّه این مسئله تقیّه نشده‌اند؟ اینها و نظایر اینها سؤال‌هایی است که یک محقّق را به اندیشه و دغدغه نگرشی مجدد و تحقیقی مضاعف در کیفیت اخذ فتوا و استنباط احکام از اصول استنباط وا می‌دارد.

حکم به طهارت ذاتی کفّار، در عین استحباب

رعایت احتیاط و اجتناب از تماس با آنان و

سوّم اینکه: گرچه در مقام جمع بین روایات مختلفه در این باب، حکم به رجحان قاطع روایات دالّه بر طهارت جمیع اقسام بشر از ملل مختلفه می‌نماییم، امّا این مطلب پر واضح است که مصبّ روایات منقوله از ائمّه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین بر استحباب احتیاط و اجتناب از تماس و مباشرت با فرق مختلفه می‌باشد؛ و حتّی الامکان بهتر است از تناول اطعمه آنان و تماس با آنان، حتّی در صورت اجتناب از مسکر و لحم خنزیر، خودداری نمود.

در اینجا بحث ما حول مسئله طهارت ذاتی انسان پایان می‌پذیرد، و با توفیق روز افزون برای محققان و اندیشمندان فقه اسلام و علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام، مؤلف همگی آنان را به بحث و تحقیق و نقد در رساله مذکوره فرا می‌خواند، و از نظرات سودمند و بیانات ناقدانه آنان به گرمی استقبال می‌نماید؛ و به عنوان هدیه‌ای درخور تأمل و تعمّق به پیشگاه علم و فقاہت عرضه می‌دارد.

خداوند متعال مسیر همۀ ما را متقن و روش ما
را ممضا و منطبق با طریق اولیای گرام و ائمه هدی
صلوات الله و سلامه علیهم بگرداند؛ بمنه و کرمه.

الراجی الی رحمة ربّه، السید محمد محسن
الحسینی الطهرانی

شب هفتم محرّم الحرام سنه ۱۴۲۴ هجری

قمری

بلده طیبۀ قم